اطلاعات هفتگی

شماره ۳۳۳۷
چهارشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۸۷
بها ۳۰۰۰ ریال

نبرد یک نابینا با اورست

چگونه می‌توان محبوب شد؟

در المپیک ملبورن ۱۹۵۶ قربانی شدم!

محسن افشانی: مهندسی را بیشتر دوست دارم

سیاوش خیرابی: دوست نداشتم نقش پویا را بازی کنم

تصویر برگزیده هفته

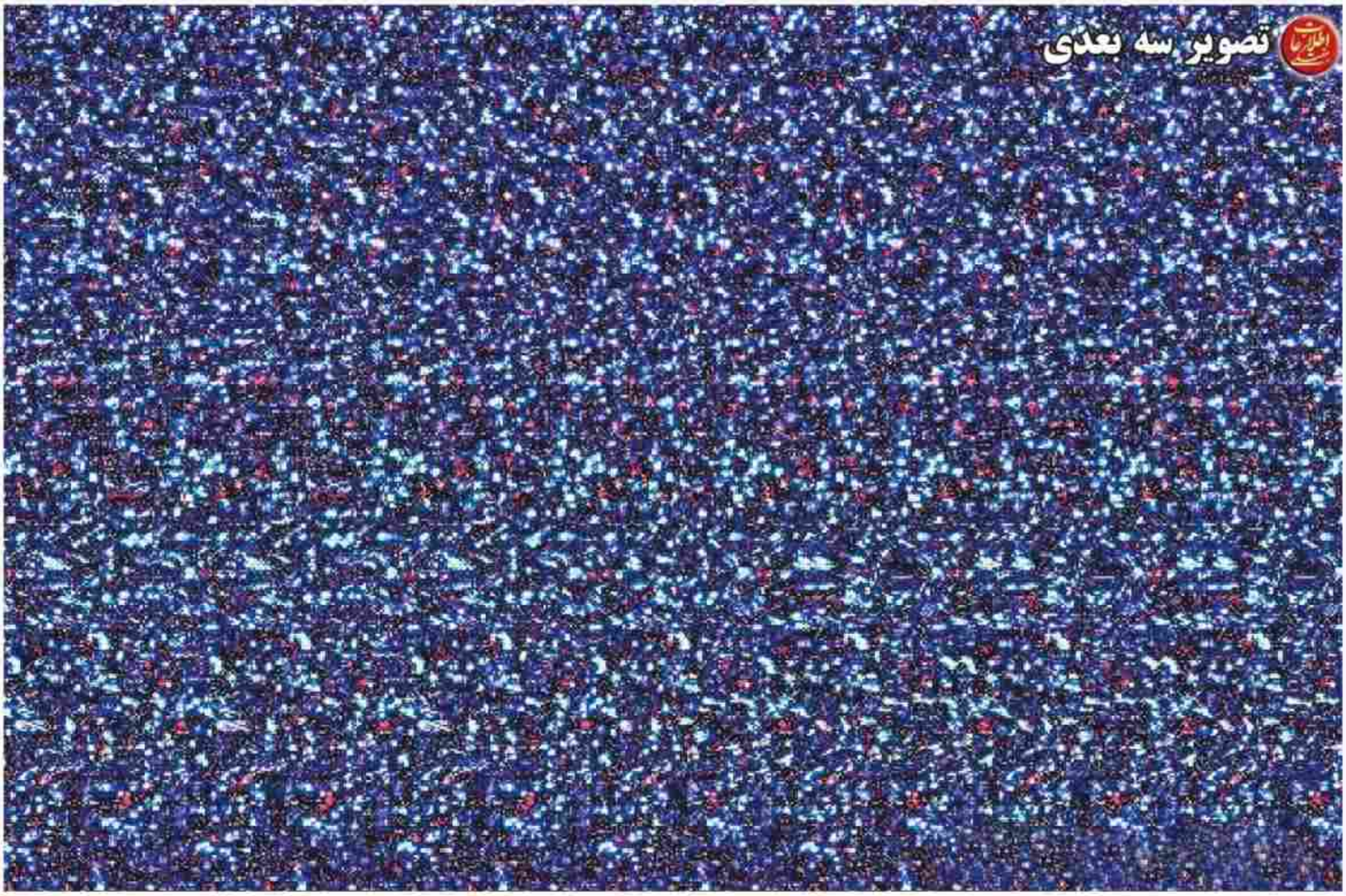

تصویر سه بعدی

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

د ر این شماره می خوانید:

یاد و یادواره ---------- ۳
یادداشت هفته ---------- ٤
تفسیر سیاسی ---------- ٦
سه گانه ---------- ۸
سرطان ---------- ۱۰
قلیان؛ جانی جذاب ---------- ۱۱
رفتارها و واکنش ها ---------- ۱۲
داستان زندگی ---------- ١٤
یک هفته حادثه ---------- ١٦
یک هفته چند نگاه ---------- ۱۷
گزارش خارجی ---------- ۱۸
نکات خواندنی ---------- ۱۹
مشاور خانواده ---------- ۲۰
جنگ دوم از نگاه سوم ---------- ۲۲
سوژه ---------- ٢٤
پرسش ویژه پاسخ ویژه ---------- ۲۵
سرگذشت های واقعی ---------- ٢٦
ماجراهای خواستگاری ---------- ۲۸
در پیچ و خم دادگاه ---------- ۲۹
مسابقه بزرگ داستان نویسی ---------- ۳۰
عکسها و حرفها ---------- ۳۲
اطلاعات مفتکی ---------- ۳۳
از گوشه و کنار جهان ---------- ٣٤
ترازو ---------- ٣٦
باریکتر از مو—نوشته های ناب ---------- ۳۷
پاورقی خارجی ---------- ۳۸
رمز موفقیت قهرمانان ---------- ٤٠
روشهایی برای موفقیت ---------- ٤١
تماشاگه راز ---------- ٤٢
خاطرات یک روزنامه فروش ---------- ٤٤
در قلمرو داستان ---------- ٤٥
جدول شرح درمتن ---------- ٤٧
جدول متقاطع ---------- ٤٨
باهوش خود کلنجار بروید ---------- ٤٩
جنگ هنر ---------- ٥٠
داستانهای آلفرد هیچکاک ---------- ٥٤
از ناکجا ---------- ٥٥
ورزشی ---------- ٥٦
در حلقه رندان ---------- ٦٢
پیغامهای روشنایی ---------- ٦٣
از دریچه علم ---------- ٦٤
پیامهای رایگان ---------- ٦٥
از نگاه دوربین ---------- ٦٦
نقاشیهای شما ---------- ٦٧

صاحب امتیاز:
شرکت ایرانچاپ (موسسه اطلاعات)
مدیر مسوول و سردبیر:
فتح الله جوادی
معاون سردبیر: سید احمد شهابی
معاون فنی: محمود صفادار
ناظر چاپ: کریم ملکی
صفحه آرا: محمد جعفر صباغی خسروی
زهرا کوچکی
حروف نگار: اسماعیل غلامی
نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان روزنامه اطلاعات (تابان غربی) - پلاک ۸
کدپستی: ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۲۹۹۹۳۴۰۴ - ۲۲۲۲۶۲۲۶
نمابر(فکس): ۲۲۲۷۱۸۱۳
Email: haftegi@ettelaat.com
تلفن آگهی های مجله اطلاعات هفتگی: ۲۲۲۲۳۵۰۷
چاپ از: ایرانچاپ
چاپخانه موسسه اطلاعات - تلفن:۲۹۹۹۹
شماره ۳۳۳۷ - چهارشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۸۷
۱۱ شعبان ۱۴۲۹ ۱۳ آگوست ۲۰۰۸

هرگونه استفاده از مطالب مجله جهت فیلمنامه سینما، تلویزیون و تئاتر و یا چاپ در کتاب منوط به کسب اجازه کتبی است.
مقالات ارسالی پس داده نمی شود.
مجله در ویرایش مطالب آزاد است.

میلاد منجی عالم بشریت (عج)

۱۱۷٤ سال پیش درچنین روزی در ۱۵ شعبان سال ۲۵۵هجری قمری: «حضرت امام مهدی (عج)» آخرین امام و پیشوای مسلمانان جهان در شهر سامرا به عرصه حیات قدم گذاشتند. پدر بزرگوار آن وجود پاک و نورانی حضرت امام حسن عسگری (ع) و مادر محترم ایشان نرجس از بانوان گرامی اسلام بودند. از القاب مبارکشان نیز حجّت، قائم، منتظر، مهدی و صاحب الزمان مشهورتر از بقیه‌اند. دوران زندگی امام عصر مقارن با حکومت معتمد عباسی بود و وی پیوسته در جهت محو اسلام و از بین بردن خاندان علوی توطئه می کرد. پس از شهادت امام یازدهم، جعفر کذّاب درصدد کسب موقعیت و جانشینی آن امام برآمد و درهمین هنگام حضرت مهدی (عج) به امر پروردگار متعال از دیدگان عموم غایب و پنهان شدند و فقط از طریق نُواب خاصه موسوم به نُواب اربعه با پیروان خاص خود ارتباط داشتند. این چهار تن «عثمان بن سعید، ابوجعفر عَمری، حسین بن روح نوبختی و ابوالحسن سُمَّری» بودند. این دوره از غیبت امام عصر غیبت صغری نام گرفته و شیعیان امامیه براین عقیده‌اند که با وفات چهارمین فرد از نواب اربعه دوره مذکور خاتمه یافته و دوران غیبت کبری از آن پس آغاز گشته است و تاکنون همچنان ادامه دارد. مسلمانان جهان ضمن گرامیداشت این روز مبارک همواره در انتظار ظهور هستند تا ایشان با وجود پاک و مقدس خود قسط و عدل را درسراسر گیتی برقرار سازند.

آزادسازی شهر پاوه

در ۲٦ مرداد ماه سال ۱۳۵۸هجری شمسی شهر پاوه با تلاش قهرمانانه پاسداران اسلام از تصرف ضد انقلابیون خارج شد و سراسر کردستان و راهها و مواضع راهبردی آن آزاد شد. دراین روز پاسداران انقلاب اسلامی شجاعانه ایستادگی کردند و دشمن استعمارگر و ابرقدرتها را از این منطقه بیرون راندند.

کودتای ۲۸ مرداد

در ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۳۲هجری شمسی کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد برضد ملت ایران روی داد. درپی آن حکومت دست نشانده پهلوی مجدداً قدرت را در کشور به دست گرفت. درطرح ریزی و اجرای کودتای ۲۸مرداد سازمان سیا و تفرقه افکنان داخلی با یکدیگر همکاری مستقیم داشتند و توانستند دولت قانونی دکتر مصدق را سرنگون سازند. مردم پس از فرار شاه به رم جشن برپا کردند و درمقابل عوامل سازمان سیا دربعدازظهر ۲۷مرداد با عده ای از اوباش که از پیش سازماندهی شده بودند به خیابانها آمدند و همراه نظامیان رژیم پهلوی تظاهرات کردند. این عده به نهادها و سازمانهای دولتی حمله کردند و نقاط حساس و مهم شهر تهران هم به دست نظامیان محاصره شد. بلافاصله زاهدی سقوط دولت دکتر مصدق و انتصاب خود به نخست وزیری را به اطلاع مردم رساند. گفتنی است که پس از کودتای ۲۸مرداد جو اختناق و سانسور شدید برجامعه ایران حاکم بود و این حالت تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت.

سالروز ورود آزادگان به میهن اسلامی

در ۲٦ مرداد ماه سال ۱۳٦۹هجری شمسی نخستین گروه از اسیران آزاد شده ایرانی به خاک میهن اسلامی قدم گذاشتند. با آزادی اسرا که سالها دراسارت رژیم بعثی عراق بودند اولین گام در راه اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد برداشته شد.

تسلیت به همکاران

همکاران گرامی ما در شرکت ایرانچاپ موسسه اطلاعات خانمها: **شکوفه بخشی** (نیازمندیها) و **صدیقه جهانشاهی** و **رویا مکرمی** (سازمان شهرستانها) و آقایان: **علی بخشی** (تدارکات خارجی)، **اسکندر مهدلو** (انبار کاغذ) و **طحان** در غم از دست دادن عزیزان خود رخت عزا بر تن کرده‌اند. ضمن تسلیت به این همکاران محترم، برای از دست رفتگان غفران الهی آرزومندیم.

سردبیر و کارکنان مجله اطلاعات هفتگی

درگذشت کمال الملک

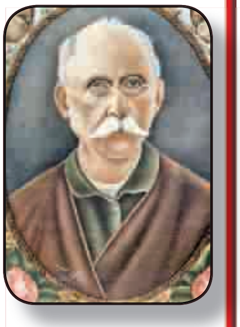

در۲۷ مردادماه‌سال ۱۳۱۹هجری شمسی محمد خان غفّاری ملقّب به کمال الملک استاد برجسته و گرانقدر ایران درهنر نقاشی درشهر نیشابور بدرود حیات گفت. تابلوی معروف تالارآیینه که محمد غفاری نزدیک به ٥ سال برروی آن کارکرد نخستین اثری بود که با امضای کمال الملک آن را به پایان رساند.

خردمندترین شما آن کس است که فرمان «خدا» را بهتر می‌برد ● امام علی(ع)

یاد داشت هفته

محمد امین جوادی

mohamadamin.javadi@yahoo.com

جهان در انتظار ظهور توست

دلهای خسته تو را می خوانند، نفس های بریده تو را فریاد می زنند، با صدایی که شنیده نمی شود، بغض های در گلو مانده تو را آه می کشند، شانه‌های خم شده در زیر بار زمانه، چهره‌های شیارخورده از گاوآهن نامرادی ها، چشم های تر، دستهای پینه بسته، قامت های خمیده، صداهای گرفته، شکم های گرسنه و بدنهای شلاق خورده از ترکه خیس هزار ظلم ناگفته و ناشنیده، همه و همه آرزوی آمدنت را دارند. چشم بر راه دارند، با جاروی مژگان جاده انتظار را روبیده‌اند، سبد سبد گل یاس و نسترن از دشت آرزو چیده‌اند و هر سحر که به خون می نشیند تا پرده سیاه شب بدرد و سپیده سر زند، چشم به مشرق دوخته‌اند تا شاید آن روز دو خورشید طلوع کند. نگاههای به در مانده، سرهای سرک کشیده از پنجره های انتظاری دیرپا، همه در انتظار آمدنت هستند تا بیایی و روزی برسد که مهربانی جای نفرت را بگیرد. بی منت یکدیگر را بغل کنیم، بی چشمداشت با هم دست بدهیم و با لذت ببخشیم و هرچه را که داریم قسمت کنیم.

همه ما در انتظار روزی هستیم که عاطفه طلای کمیابی نباشد که فقط در نهانخانه دل برخی مردمان مرد و اهل درد پیدا شود که دل کوه‌های سخت و سرد را بشکافیم تا شاید تکه‌ای از این گوهر و یا رده‌ای از این سنگ قیمتی بیابیم. آن روز زندگی یک عادت نیست، تکرار نیست، حتی پوچ و بیهوده هم نیست، آن روز این همه دغدغه نخواهیم داشت و نان این همه پربها نخواهد بود که حتی نامهای بزرگ در برابرش قد خم کنند. آن روز کسی به دنبال ساختن قصرهای خیالی نخواهد بود، انسان قدر خود را بهتر خواهد شناخت. بازار دروغ از رونق خواهد افتاد، کسی با نیرنگ کارش پیش نخواهد رفت، پول و پارتی یقه وجدان و عدالت را نخواهد گرفت. سینه‌هامان به جای آنکه از دغدغه لبریز باشد، باغی خواهد شد پر از آرامش گندمزار، مرغزاری خواهد شد پر از فراخی و سرسبزی، زندگی معنای دیگری خواهد یافت، دستهامان دست دوستی خواهد بود.

دستهای خسته برای آمدنت رو به سوی خدا نشانه رفته‌اند. قرنهاست که آدمیان خسته و پریشان ظهورت را از خدا می خواهند، از آنچه که هست رضایت ندارند، آنچه که می بینند نمی خواهند و آنچه که می خواهند نمی بینند. این خیابانها که در آستانه روز میلادت چنین غرق در نور و شربت و شیرینی است، این جشن بزرگ قرنها و سالها، تمنای ظهور است، استغاثه استقبال، هر که دل‌شکسته‌تر، خواهنده‌تر. ای ماه پنهان، نه‌فقط ما، که جهان در انتظار ظهور توست.

◆◆◆

این روزها که می گذرد، هر روز
احساس می کنم که کسی در باد
فریاد می‌زند
احساس می کنم که مرا
از عمق جاده‌های مه‌آلود
یک آشنای دور صدا می‌زند
آهنگ آشنای صدای او
مثل عبور نور
مثل عبور نوروز
مثل صدای آمدن روز است
آن روز ناگزیر که می‌آید
روزی که عابران پیاده
یک لحظه وقت داشته باشند تا سربلند باشند
و آفتاب را در آسمان ببینند
آن روز پرواز دستهای صمیمی
در جستجوی دوست آغاز می‌شود
روزی که روز تازه پرواز
روزی که نامه‌ها همه باز است
روزی که دست خواهش کوتاه
روزی که التماس، گناه است
و فطرت خدا در زیر پای رهگذران پیاده
بر روی روزنامه نخوابد
و خواب نان تازه نبیند
روزی که روی درها با خط ساده‌ای بنویسند:
تنها ورود گردن کج ممنوع
روز وفور لبخند، لبخند بی دریغ
لبخند بی مضایقه چشمها...
ای روزهای خوب که در راهید
ای جاده‌های سخت گمشده در مه
ای روزهای سخت ادامه
از پشت لحظه‌ها به در آیید
ای روز آفتابی
ای مثل چشم‌های خدا آبی
ای روز آمدن
ای مثل روز آمدنت روشن
این روزها که می گذرد هر روز
در انتظار آمدنت هستم
اما با من بگو که آیا من نیز
در روزگار آمدنت هستم؟

زنده یاد، قیصر امین پور

نامه های بدون واسطه

سخنانی از پیامبر اکرم(ص)

- سه امر، شایسته‌ی توجّه خردمند است: بهبود زندگانی، توشه آخرت، روزی حلال.
- هر که صبح کند و به فکر اصلاح کار مسلمانان نباشد، مسلمان نیست.
- ناداری بلاست، از آن بدتر بیماری، و از بیماری بدتر و دشوارتر بیماری دل است.
- من برای امت خود، از بی تدبیری بیم دارم نه از فقر
- خردمندترین مردم کسی است که با دیگران بهتر مدارا کند.
- سه چیز نشانه‌ی ایمان است: دستگیری با وجود تنگدستی، از حق خود به نفع دیگری گذشتن، به دانشجو علم آموختن
- زیبایی شخص در گفتار اوست

فرستنده: محمود جعفری ـ کرمان

تورم چقدر است؟

به راستی معلوم نیست درصد تورم سالانه چقدر است و حتی معلوم نیست چه سازمانی صلاحیت اعلام دقیق درصد تورم را دارد که بشود به آمار آنها اعتماد کرد. در ظاهر این وظیفه به عهده بانک مرکزی است، اما دولت، شورای اقتصاد، وزارت بازرگانی و... هر کدام جداگانه آمار ارائه می دهند. عدد و ارقام گاه چند درصد با هم تفاوت دارد. حتی اگر همین آمارهای دولتی را هم بپذیریم تورم موجود بالای ۲۰ درصد است، اما براساس چه منطقی و کدام عدالتی دولت محترم حقوق کارمندانش را به میزان ۱۰ درصد افزایش می دهد؟

اصغر کلانی – تهران

مشکل تهیه مجله

من با ۲۷ سال سن به تازگی تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد تمام کرده‌ام و بسیار مفتخرم که سه سال است هر هفته خواننده مجله بسیار خوبتان هستم. با تاسف باید اعلام کنم که برای تهیه نشریه شما به زحمت می افتیم و درخواستم این است که مشکل تهیه مجله را در منطقه محروم نورآباد ممسنی حل کنید. ضمناً صفحات گزارشهای شهرستان شما به شناخت ایران و ایرانیان کمک می کرد. در رابطه با راه‌اندازی این صفحات اقدام فرمایید.

سروش عربی - نورآباد

پیشنهاد به رهبر عزیز انقلاب

در دین مبین اسلام جهاد با کفار و جنگ و دفاع از دین و میهن به عنوان جهاد اصغر معرفی شده است و مبارزه با نفس و تقوا و پرهیز گاری به نام جهاد اکبر.

در سی سال گذشته جوانان این مرز و بوم به حول و قوه الهی در جهاد اصغر سربلند و پیروز بوده‌اند چه در دوران مبارزه با رژیم ستمشاهی و چه در دوران پرشکوه دفاع مقدس. اکنون که آرامش و امنیت در مرزهای کشور حکمفرماست و دشمن سالهاست که حمله جدیدی را به نام تهاجم فرهنگی آغاز کرده‌است، به نظر بنده به عنوان جوانی که با انقلاب به دنیا آمده و رشد کرده‌ام اکنون زمان زمان جهاد اکبر است. باید در مقابل حمله جدید دشمن سلاح مناسب را که همان تقوا و خویشتنداری است به دست گرفت و به فضل و عنایت خداوند در این میدان نبرد تازه نیز پایداری نمود تا انشاءالله دشمن را از این حربه نیز ناامید کرد. به عنوان یک جوان ایرانی به رهبر عظیم الشأن انقلاب پیشنهاد می کنم که زمان مناسبی را (یک هفته یا یک روز) به عنوان زمان جهاد اکبر اعلام کنند تا در این مدت همه خصوصاً جوانان به صورت بسیج عمومی به پاکسازی دلها، دستها، چشمها، گوشها و ظاهر و باطن خود بپردازند. می توان با یاری علما و کارشناسان و رسانه‌های جمعی حرکت گسترده‌ای را برای اولین بار به صورت جدید و ابتکاری ترتیب داد. انشاءالله خداوند با این حرکت سایه رحمت خویش را بیش از پیش بر سر این مملکت و انقلاب و جوانان این کشور خواهد گسترد. دلهای پاک جوانان منتظر دستور رهبر عزیز هستند.

مهدی دانش – اردبیل

ساختمان میراث فرهنگی و موزه

خیابان آزادی، کمی پایین تر از استاد حبیب‌اللهی، ساختمان مرکزی میراث فرهنگی قرار دارد. دهها بار از آنجا عبور کرده‌ام، چیزی جلب توجه نمی کند به جز یک ساختمان و تابلوی سردر آن. اگر خبرنگاری، یک هفته در آن محدوده بایستد و نظرخواهی بکند، یک درصد از افرادی که عبور می کنند حتی ساکنین آنجا نمی دانند که داخل آن ساختمان چه خبر است! می توانید امتحان کنید.

وقتی در مجله خواندم استاد ادیب، قرآن میلیاردی خود را به مبلغ ٦٦٠ میلیون تومان به کتابخانه ملی هدیه کردند! تمام ذهن من پر شده بود از سازمان میراث فرهنگی. با زحمت و سماجت در ورودی مرکز پژوهش و آفرینش فرهنگی سنتی را پیدا کردیم. من و خانم در هوای تف کرده تهران، ساعت ۱۰/۵ صبح وارد سالن شدیم. هوای خنک و مطبوعی به صورتمان خورد. کارگاههای زنده معرق و منبت کاری، گلیم‌بافی، پارچه‌بافی، ساخت انواع آلات موسیقی، نقاشی، آیینه کاری، مس و سفالگری. این همه کارگاه در یک جا! پیر و جوان، خانم و آقا با سکوت و آرامش کامل در کنار یکدیگر دستان هنرمندشان در حال خلق آثار گرانقدری هستند. تابلوهای نفیس نقاشی، و فرش ابریشم، چنگ بزرگی در وسط سالن... چقدر با عظمت بود آنجا، اما حیف! چقدر غریب بود و تنها! تنها بازدیدکننده من و خانم و یک خانم دیگر، تنها سه نفري! بقیه ارباب جمعی آنجا بودند. جالب اینکه بازدید عموم مجانی بود!

گله‌ای بکنیم از مسوولین میراث فرهنگی، آیا تنها به صرف اینکه بازدید مجانی است، نباید ظاهر ورودی را طوری ترتیب بدهند که عابرین و علاقه‌مندان متوجه داخل آنجا بشوند؟ و یا نباید تبلیغاتی انجام بگیرد تا علاقه‌مندان متوجه آنجا بشوند؟

عباس عابد

شکر گزار خدا باشیم!

آیا می دانید چند بار در روز باید خدا را شکر کرد؟ نه – مطمئنم که خیلی از شما نمی دانید... خیلی ها فقط بعد از خوردن غذا خدا را شکر می کنند. خیلی ها سر نماز، خیلی ها موقع خوابیدن و بعضی ها هم که اصلاً یادشان می رود که شکر خداوند را به جای آورند، اما باید بدانیم که اگر با هر نفسی بگوییم: «شکر» باز هم کم است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندی‌اش
کس نتواند که به جای آورد.

بعضی ها فکر می کنند که زندگی خوبی ندارند و برای رسیدن به زندگی ایده‌آلشان، آنقدر می دوند که از خیلی چیزها غافل می شوند. حتی از شکرگزاری خداوند. این در حالی است که نمی دانند جزو معدود موجودات خوشبخت این کره خاکی هستند. چون خیلی چیزها را نمی بینند. آن چیزها چه چیزهایی است؟

اگر امروز با صحت و سلامت از خواب بیدار شده‌اید و هیچ احساس کسالتی ندارید، باید شکرگزار باشید، زیرا هم اکنون جزو چند میلیون نفر بستری در بیمارستان نیستید.

اگر فردی هستید که هرگز جنگ و تنهایی زندان را تجربه نکرده‌اید و یا طعم گرسنگی را نچشیده‌اید، باید شکرگزار باشید، چون از ۵۰۰ میلیون نفر در جهان پیشترید.

اگر بدون هیچ آزادی در مراسم دینی و مذهبی خود شرکت می کنید باید شکرگزار باشید زیرا سی و نه میلیون نفر در جهان چنین آسایشی ندارند.

اگر حساب پس‌اندازی در بانک، پولی در کیف و توانایی بخشیدن یک بشقاب غذا به فقیری را دارید، باید شکرگزار باشید، زیرا که شما در میان ۸ درصد مردم ثروتمند در جهان هستید.

اگر والدینتان در قید حیات به سر می برند و در عین حال هر دو با هم زندگی می کنند باید شکرگزار باشید. زیرا شما در زمره میلیونها نفری نیستید که والدین آنها در این دنیا نیستند.

اگر در وطن خود و در میان خویشان و هموطنان خود زندگی می کنید و از امنیت برخوردار هستید شکرگزار خداوند باشید که جزو چند میلیون آواره جهان نیستید.

اگر جزو افرادی هستید که این مطالب را شنیدید یا خواندید باید دو برابر شکرگزار خدا باشید، چرا که جزو میلیونها نفری که هرگز مطالب فوق به گوششان نخواهد رسید، نیستید.

صبا مهربانی‌فر – کرمانشاه

نامه به سردبیر

با سلامی گرم و صمیمی خدمت همه شما خوانندگان خوب و ارجمند مجله اطلاعات هفتگی و با تبریک خجسته و پر میمنت میلاد منجی عالم بشریت، امید همه خستگان و دل‌شکستگان حضرت مهدی موعود(عج) و با پوزش همیشگی به خاطر تاخیر در پاسخ به نامه‌های شما عزیزان:

* * *

عباس توکلی شهمیرزادی – قائم شهر

نامه‌ای را که در مورد کارگران مستضعف چهارشنبه بازار نوشته‌اید، خواندم. خوشحال می شوم در نامه بعدی در این باره توضیح بدهید، چون در نامه ارسالی چیزی مشخص نبود. درباره درخواست دیگر شما نیز توصیه کرده‌ام که همراهی شود. ضمناً یک نمابر چهار صفحه‌ای هم از شما به دستم رسید که از طرف خودم چون در موقع حضور شما در مجله در اداره نبوده‌ام تا شما را ببینم، متاسفم. کاش قبلاً هماهنگی می کردید تا چنین وضعیتی پیش نمی آمد.

عباس عابد – اندیشه

مطالب شما در این شماره به چاپ رسیده، منتظر نامه‌های دیگرتان هستم.

دکتر احمدرضا اخوان صراف – اصفهان

نمابر ارسالی شما را دریافت کردم که در آن از اشتباه شرکت هواپیمایی ماهان در تحویل جامه‌دان شما در سفری که به سنگاپور برای شرکت در امتحانات بورد تخصصی داشته‌اید و خسارات مادی و معنوی که این اشتباه برای شما پیش آورده بود، سخن به میان آورده و گلایه کرده بودید. به هر حال من هم از مطالعه آن متاثر شدم. خوشحال می شوم از نتیجه اقداماتتان بنده را هم آگاه کنید.

مهدیه اصغری – سوادکوه

از لطف شما سپاسگزارم. پیشنهاد شما مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ضمناً بهتر است در مکاتبه با مجله از دو طرف کاغذ استفاده نکنید. موفق باشید.

مصطفی فدایی – اصفهان

از اینکه به جمع خوانندگان ما پیوسته‌اید خوشحالم و از لطف شما هم سپاسگزار. برای دریافت کارت خبرنگاری افتخاری ارسال نمونه گزارش و خبر ضروری است. مقاله ارسالی را در یکی از شماره‌های آینده چاپ خواهیم کرد. مدارک شما را نگه می دارم، انشاءالله بتوانیم با همکاری شما هرچه سریعتر کارت خبرنگاری افتخاری برایتان صادر کنیم. موفق باشید.

بهناز عجم اکرامی – شاهرود

نامه شما که خوش سلیقه هم تزیین شده بود، به دستم رسید. مطالب ضمیمه را به بخش های مربوطه ارجاع دادم. از لطف شما هم سپاسگزارم.

خدا دوست می دارد مومن پیشه‌ور را
●حضرت محمد(ص)

ایران و جهان

○ براساس آمار بانک مرکزی، بیش از ۱۰ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می کنند.
○ وزرای پیشنهادی رئیس جمهوری از مجلس رأی اعتماد گرفتند
○ ایران توقف غنی سازی اورانیوم را بار دیگر رد کرد.
○ خودروهای فاقد بیمه توقیف می شوند.
○ یک هیات عراقی برای پی گیری قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره به تهران می آید.
○ مشارکت آلمان در صنعت گاز ایران با واکنش دیگر کشورهای اروپایی مواجه شد.
○ سخنگوی شورای شهر تهران، مترو را به دریافت پول غیرقانونی از مسافران متهم کرد.
○ دبیرکل موتلفه هدفمند کردن یارانه‌ها را سیاسی ندانست.
○ قیمت نفت در بازارهای جهانی همچنان سقوط می کند.
○ با نزدیک شدن ماه مبارک رمضان، گوشت، مرغ و تخم مرغ گران شد.
○ مجلس بر سر رای اعتماد به کردان برای وزارت کشور با جر و بحث نمایندگان مواجه شد.
○ رئیس بلژیکی شورای امنیت اعلام کرد که این شورا برنامه‌ای برای تحریم ایران ندارد، درحالی که ۵+۱ مخالف این نظر را اعلام کرده است.
○ وزیر جدید اقتصاد اعلام کرد، تورم را می توان در چند ماه مهار کرد.
○ سخنگوی قوه قضاییه از توقف احکام سنگسار خبر داد.
○ وزیر بهداشت توزیع شربت تریاک در داروخانه‌ها را رد کرد.
○ حزب عوامی لیگ بنگلادش در انتخابات محلی پیروز شد.
○ بوش مصوبه‌ای را تصویب کرد که شکایات از لیبی در انفجار ۱۹۸۸ را آسان کرد.
○ بشاراسد با نخست وزیر ترکیه درباره صلح با اسراییل گفت‌وگو کرد.
○ سولژنیتسین نویسنده روسیه درگذشت. صدها نفر در مراسم خاکسپاری او حضور یافتند.
○ رئیس جمهوری آمریکا به آسیا آمد.
○ محمود عباس با نخست وزیر اسراییل به مذاکره پرداخت.
○ اولین محموله غذایی آمریکا وارد کره شمالی می‌شود.
○ لبنان خواستار ارجاع پرونده امام موسی صدر به لاهه شد.
○ چند مظنون در ارتباط با ترور مشاور امنیتی بشاراسد رئیس جمهوری سوریه بازداشت شدند.
○ باراک: دیر یا زود به غزه حمله می کنیم.
○ دانشمند پاکستانی مظنون به ارتباط با القاعده به آمریکا تحویل شد.

تفسیر سیاسی

حسن فتحي
WWW.hasanfathi.blogfa.com

روسیه در راه ابرقدرت شدن

تحلیل‌های سیاسی شما

از این هفته در نظر داریم نوشته‌های سیاسی شما را درباره مسایل منطقه‌ای و بین المللی در این ستون به چاپ برسانیم، به همین دلیل خواهشمندیم نوشته‌های خود را به دفتر مجله واقع در تهران، بلوار میرداماد، خیابان روزنامه اطلاعات، (تابان غربی)، پلاک ۸، مجله اطلاعات هفتگی، بخش سیاسی –حسن فتحی –ارسال دارید.

مطالب باید به اندازه یک ستون مجله و درباره مسایل منطقه‌ای و یا بین المللی باشد.

با تشکر –حسن فتحی

سیاستی که مسکو در سالهای اخیر خصوصاً از زمانی که قدرت در این کشور به ولادیمیر پوتین سپرده شده، در پیش گرفته و تلاش برای همراهی با چین و هند و نفوذ در کشورهای ثروتمند خاورمیانه و خلیج فارس، حکایت از این واقعیت دارد که درصدد است بار دیگر به رقیبی برای آمریکا تبدیل شده و با خاتمه دادن به دوران تک قطبی، جهان را دو قطبی کرده و وارد عرصه جنگ سرد جدیدی شود.

اگرچه شواهد امر حکایت از این واقعیت دارد که روسیه امروزی در مقایسه با شوروی بسیار ضعیف‌تر از آمریکاست و قادر به رقابت و پا نهادن در عرصه جنگ سرد دیگری نیست، ولی عقب‌ماندگی و ضعف مسکو سبب نمی‌شود وارد این عرصه نشده و درصدد تبدیل شدن به ابرقدرت جدیدی نباشد.

این مساله بارها به صراحت از جانب روسها و چینی‌ها عنوان شده و بر روی آن تاکید شده است.

در این راستا، مسکو و پکن سعی کرده‌اند حکومت‌هایی را که با آمریکا اختلاف داشته و یا در ستیز به سر می‌برند همچنین به ضدیت با اسراییل برخاسته‌اند به خود جذب کرده و جبهه قدرتمندی را تشکیل دهند.

اگر نگاهی به سیاست‌های مسکو درقبال جهان و آمریکا بیندازیم با این واقعیت مواجه خواهیم شد که مسکو همزمان با جلب حمایت‌های سیاسی و اقتصادی غرب برای بازسازی و غلبه بر مشکلات پس از فروپاشی، به احیای اندیشه برتری‌طلبی و توانمندی روسیه پرداخته و توانسته به موفقیت‌هایی نیز دست بیابد که در این رابطه باید به وتو کردن پیش‌نویس قطعنامه پیشنهادی علیه موگابه در شورای امنیت سازمان ملل و یا مخالفت با استقلال کوزوو اشاره کرد.

جبهه جدید مسکو در مقابل آمریکا

روشی که پوتین در پیش گرفته، این ذهنیت را ایجاد کرده که مسکو می خواهد جبهه جدیدی در مقابل آمریکا و غرب ایجاد کند که این سیاست، با ناخشنودی برخی از همسایه‌ها، جمهوری‌های شوروی پیشین و کشورهای اروپای شرقی مواجه شده است، زیرا هر چند برخی از حکومت‌هایی که مخالف آمریکا هستند از این روش استقبال کرده و آن را عاملی برای خاتمه دادن به عصر تک قطبی جهان می‌دانند، اما در این میان کشورهایی نیز وجود دارند که از شیوه و سیاستی که مسکو درپیش گرفته، هراسان بوده و تصور می کنند ادامه این سیاست می تواند سبب افزایش فشارها به همسایه‌ها و کشورهایی گردد که تمایلی به استمرار وابستگی به روسیه ندارند. فشارهای فزاینده روسیه به گرجستان و اوکراین و تهدید جمهوری چک و لهستان در این راستا صورت گرفته است.

روسیه کشوری با خصوصیاتی است که همسایگانش بهتر از دیگر جوامع آن را درک می کنند.

تاریخ روسیه و شوروی خصوصاً پس از پطر کبیر، حکایت از این واقعیت دارد که این کشور هرگاه احساس قدرت کرده، کشورهای همسایه را آماج تجاوزات خود قرار داده است. بارزترین نمونه در این ارتباط را می توان در زمان استالین مشاهده کرد. بلشویک‌ها زمانی که به قدرت رسیدند، قراردادهای تحمیلی روسهای تزاری را نفی کرده و دست دوستی به سوی همسایه‌ها دراز کردند، اما در زمان استالین که شوروی از خطر جسته و به ثبات رسیده بود، در سال ۱۹۳۹ قراردادی با آلمان نازی درباره تقسیم لهستان و اشغال جمهوری‌های بالتیک که شامل لتونی، لیتوانی و استونی می شد به امضا رساندند. این جمهوری‌ها تا زمان گورباچف در اشغال شوروی قرار داشتند. همچنین در جریان کنفرانس یالتا که در فوریه ۱۹٤۵ تشکیل شد، درباره تقسیم جهان تصمیم گیری شد.

دو نمونه‌ای که ذکر شد، نشان از سیاست فرصت‌طلبانه مسکو درقبال همسایه‌ها دارد. گفته می‌شود سیاستی که در این سالها اعمال گردیده، در راستای اجرا و تحقق وصیت‌نامه پطر کبیر تزار معروف روسیه بوده است. در این ارتباط تا قبل از فروپاشی شوروی این امپراتوری به اشغال و توسعه‌طلبی درقبال همسایه‌ها دست می‌زد، به طوری که اگر بخواهیم تا قبل از دهه سوم قرن ۱۹ اشغالگری‌های فراوانی که روسیه از زمان پطر کبیر به عمل آورده را ذکر کنیم با ارقام زیر در جهت گسترش مرزهای روسیه مواجه می‌شویم:

◇ به سوی برلن، درسدن و وین حدود ۷۰۰ مایل
◇ به سوی قسطنطنیه (استانبول) حدود ۵۰۰ مایل
◇ به طرف استکهلم حدود ٦۳۰ مایل
◇ به طرف تهران تقریباً هزار مایل

این آمار و آنچه در زمان استالین و پوتین روی داد، می‌تواند توجیه‌کننده هراس همسایه‌ها و جمهوری‌های شوروی پیشین همراه با کشورهای کمونیستی شرق اروپا از وضعیت روسیه باشد که سالهاست به دموکراسی روی آورده و سیاستهای جدیدی را پیش گرفته‌اند که مغایر خواسته‌های مسکو است.

احیای توتالیتاریسم

ولادیمیر پوتین را باید قدرت بلامنازع این کشور به حساب آورد. اگرچه امروزه مدودف رئیس جمهوری بوده و پوتین ظاهراً مسوولیت نخست‌وزیری را دراختیار دارد، ولی به جرأت می‌توان اعلام کرد که تمامی راهها در روسیه به او ختم می‌شود.

روشی که پوتین در روسیه در پیش گرفته بود از جمله پیروزی قاطع حزب وابسته به او در انتخابات پارلمانی و مهار آزادی‌ها و دموکراسی، بر این واقعیت صحه گذارد که مسکو هر روزی که می‌گذرد، از اهدافی که مردم از فروپاشی شوروی و پایان دادن به حکومت کمونیست‌ها داشتند، دور می‌شود. به همین دلیل هراس همسایه‌ها از قدرت نهایی و قدرتمندی مسکو افزایش یافته است.

آنچه در گرجستان در جریان است و هشدار به اوکراین درباره پیوستن به ناتو بسیار گویا است، اما صرفاً با اتکا به این دو مقوله نمی‌توان به اثبات اوج‌گیری قدرت روسیه پرداخت.

هر چند آنچه در روسیه در جریان است با سیاستی که هیتلر و حزب نازی درپی به قدرت رسیدن در آلمان در پیش گرفتند، تفاوت اساسی دارد، اما حرکت مسکو به سوی قدرت را نمی‌توان نفی کرده و نادیده گرفت. این سیاست به قدری به مذاق آمریکایی‌ها خوش نیامده که مک کین نامزد جمهوریخواهان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا صراحتاً اعلام داشته که روسیه را از گروه ۸ اخراج خواهد کرد. این گروه قبل از فروپاشی شوروی گروه ۷ بود و شامل کشورهای ژاپن، کانادا، ایتالیا، فرانسه، انگلیس، آلمان و آمریکا می‌شد، اما از زمان یلتسین با توجه به روشی که مسکو درپیش گرفته بود، تصمیم گرفته شد روسیه به جمع گروه ۷ بپیوندد، ولی سیاست‌های اخیر مسکو سبب گردیده غربی‌ها به انتقاد از آن بپردازند.

مک کین می‌گوید: «ما می‌خواهیم روسها در صحنه بین‌المللی رفتار بهتری داشته باشند و ما حق داریم این انتظار را داشته باشیم. من تمام آن چیزی را انجام خواهم داد که بتوانم آنها را مجبور کنم تغییر زیادی در رفتار خود بدهند که هم‌اینک به استقرار صلح در جهان کمک چندانی نمی‌کند.»

روسیه پس از امضای توافقنامه اخیر آمریکا و چک درباره استقرار سپر موشکی در این کشور، اقدام به کاهش صدور نفت به چک کرده و اوکراین و گرجستان را که درصدد پیوستن به ناتو هستند، با انواع و اقسام تهدیدها مواجه ساخته است. اقدامات پوتین خصوصاً در انتخابات آخری که برگزار کرد، مخالفت‌های بسیاری را در داخل و خارج از این کشور درپی داشت. اولین انتخابات به یکپارچه شدن پارلمان و طرد احزاب مخالف انجامید و دومین انتخابات نیز سکان ریاست جمهوری را به مدودف سپرد تا مجلس و ریاست جمهوری ابزاری در دستش باشند. در این رابطه کاسپارف از مخالفان سرشناس پوتین و دیگر مخالفان بارها اعلام کرده‌اند که پوتین روسیه را تبدیل به شوروی دوران استالین می‌کند.

احیای توتالیتاریسم در روسیه امروزی با نفی آزادی‌ها و اصول دموکراسی صورت گرفته و این کشور را کانونی برای مرگ اصلاحات و رفرم تبدیل کرده است.

RUSSIA
KAZAKHSTAN

روسیه در زمان پوتین، سیاست تهاجمی را درقبال غرب و همسایگانش پیش گرفت

روسیه به پیش

یاد و خاطره پوتین در ذهن تمام روسها باقی خواهد ماند. با وجود این که امروزه نخست وزیر است، ولی با این حال تمامی راهها به او ختم می‌شود.

روسیه امروزی با موفقیتی که در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اقتصادی در داخل به دست آورده، به تهاجم روی آورده است. برای روشی که مسکو درپیش گرفته دو نظریه وجود دارد.

◇**اولین نظریه** این است که مسکو که با تهاجم گسترده غرب مواجه است، برای حفظ یکپارچگی و جایگاه خود ناگزیر گردیده دست به حمله متقابل بزند. یعنی اقدام روسیه حرکتی بازدارنده و پاسخی به آمریکا، ناتو و اتحادیه اروپاست.

◇**دومین نظریه** که بدبینانه است، بر این مساله تاکید دارد که آنچه این روزها دیده می‌شود، ماهیت اصلی مسکو است که در پی پایان ناکامی‌های روسیه، بروز کرده و ارتباطی به سیاست‌های غرب ندارد. در هر دو صورت این واقعیت را باید پذیرفت که روسیه امروزی با روسیه دوران یلتسین تفاوت اساسی پیدا کرده و از مسیر دموکراسی منحرف شده است.

در زمان انتخابات پارلمانی، **روزنامه انگلیسی فایننشیال تایمز** نوشت: به نظر اکثریت مردم روسیه، خواسته‌های دموکراتیک در مقایسه با هدف بازیابی ثبات در روسیه رنگ باخته است. آنها زمانی برای اختصاص دادن به باندها و گروههای کوچک تقسیم شده لیبرال ندارند.

همچنین کاسپارف می‌گوید: ما باید به مقامات نشان بدهیم با برنامه‌هایشان برای تخریب دموکراسی مخالفیم.

تخریب دموکراسی با هدف احیای ثبات در روسیه قابل توجیه نیست، به همین دلیل اعتراض داخلی و نارضایتی همسایه‌ها و متحدان پیشین را شاهد هستیم.

بارزترین تهدیدات مسکو را این روزها علیه لهستان، جمهوری چک، اوکراین و گرجستان شاهدیم. دو کشور اولی قرار است میزبان سپر موشکی آمریکا باشند، ولی دومی‌ها به دلیل درخواست عضویت در ناتو با فشارهای روسیه مواجه شده‌اند. در این رابطه می‌توان به درخواست نخست وزیر لهستان از آمریکا اشاره کرد که حکایت از هراس این کشور از مسکو دارد. یکی از شروط لهستان دریافت تضمین‌های واقعی امنیتی از آمریکاست. نخست وزیر لهستان صراحتاً اعلام کرده که «ما در مذاکراتمان با آمریکا به نتیجه رضایت‌بخشی درخصوص تقویت امنیت لهستان دست نیافتیم، درحالی که هدف از آن بهبود شرایط امنیتی کشورمان بود.»

مانورهای پی‌درپی نظامی روسیه همراه با تقویت نیروهای این کشور نشان از قدم نهادن مسکو در مسیر جدیدی دارد که می‌تواند به جنگ سرد دیگری منتهی شود. روسیه قصد دارد با ساخت چند ناو هواپیمابر و تقویت ناوگان زیردریایی هسته‌ای، نیروی دریایی خود را تقویت کند، در همین حال با حضور بیش از هشت هزار نظامی و ۶۵۰ شناور رزمی مانور «وستوک ۲۰۰۸» را در منطقه سیبری برگزار می‌کند. در سوی دیگر به تقویت رابطه خود با مخالفان آمریکا می‌پردازد که می‌توان به امضای پیمان نظامی دو میلیارد دلاری با چاوز و دوستی با تهران اشاره کرد که همین مساله با اعتراض کاخ سفید همراه بوده است.

دیدگاههای ژاک شیراک رئیس جمهوری پیشین فرانسه نیز جالب است. شیراک هم که مخالف سیاست‌های کاخ سفید بوده، عصر پوتین را سالهای طلایی برای روسیه دانسته و بر این مساله تاکید می‌ورزد که هر دوی آنها از جهان چندقطبی جانبداری کرده‌اند.

حرکت مسکو در راستای جهان چندقطبی حامیانی دارد که مخالف سیاست‌های واشنگتن هستند. اگرچه احیای ابرقدرت دیگری در مقابل آمریکا به نفع برخی کشورها و در راستای مقابله با یکه‌تازی و خودمحوری واشنگتن است، اما مخالفانی هم دارد که سالها تحت فشارهای کرملین، تزارها و کمونیست‌ها بوده و مایل نیستند یکبار دیگر تن به وابستگی و سرسپردگی بدهند.

حال باید در انتظار تحولات آتی جهان بود تا مشخص شود روسیه در چه وضعیتی قرار خواهد گرفت. آیا جهانیان از تبدیل شدن روسیه به یک ابرقدرت پشتیبانی خواهند کرد؟

■

فرمانبرداری خدا کلید رستگاری و اصلاح کننده آخرت است ● امام علی(ع)

سه گانه

کیان فولادی
kianfulladi@yahoo.com

سه‌شنبه‌ای که گذشت

پس از هفته‌ها که سه وزارتخانه اقتصاد، راه و ترابری و کشور بدون وزیر بودند، سرانجام رئیس جمهور در یک روز هر سه وزیر پیشنهادی خود را به مجلس فرستاد تا برنامه‌های خود را برای مجلس‌نشینان بازگو کنند و رأی اعتماد بگیرند، کاری که براساس گمانه‌نیها اندکی سخت به نظر می‌رسید و کارشناسان سیاسی امکان اینکه هر سه وزیر طی یک روز بتوانند نظر اکثریت نمایندگان را به خود جلب کنند را چندان زیاد نمی‌دانستند، اما مجلس پس از شنیدن حرفهای وزرای پیشنهادی و گوش دادن به گفته‌های مخالفان و موافقان به هر سه وزیر با رأی نسبتاً خوبی رأی اعتماد داد و البته برخی بر این گمانند که علت موافقت و همراهی مجلس با هر سه وزیر پیشنهاد شده، بیشتر از آن‌رو بود که تا پایان دوره چهار ساله خدمت دولت کنونی، کمتر از یک سال باقی مانده است و چندان به مصلحت نیست که در این مدت کوتاه باقی مانده باز هم برای چند ماه وزارتخانه‌ای بدون وزیر بماند و کارها به این بهانه باتاخیر روبرو شوند، اما در روز رأی اعتماد و در زمان بررسی برنامه‌ها و سوابق وزیر محترم کشور، نکته‌هایی گفته شد و اتفاقاتی افتاد که عجیب و شنیدنی است. بلافاصله پس از اینکه نوبت به بررسی برنامه‌های وزیر کشور رسید، عده‌ای از نمایندگان از رئیس مجلس درخواست کردند که به دلیل آنکه قصد دارند حرفهایی در مورد وزیر کشور بزنند و ممکن است برخی از آنها، پخش شدنشان از رادیوی سراسری به مصلحت کشور نباشد، جلسه به طور غیرعلنی و بدون پخش رادیویی و حضور تماشاچی برگزار شود و چندین بار هم بر خواسته خود اصرار کردند اما سرانجام با مخالفت رئیس مجلس شورای اسلامی جلسه به طور علنی ادامه یافت و مخالفان وزیر کشور شروع به بیان نکاتی در مورد ایشان نمودند. اول اینکه ایشان (وزیر کشور) طی جلسه‌ای که با چند تن از نمایندگان مجلس به عنوان بخشی از نمایندگان جناح اکثریت مجلس شورای اسلامی داشته‌اند، مدرک تحصیلی خود را دکترای حقوق معرفی کرده‌اند. البته دکترای افتخاری حقوق از دانشگاه آکسفورد (یکی از معتبرترین دانشگاههای جهان). و هنگامی که از ایشان پرسیده شد که شما چگونه از چنین دانشگاه معتبری مدرک دکترای افتخاری حقوق گرفته‌اید، چنین پاسخ داده‌اند که رساله‌ای با موضوع تعلیم و تربیت نگاشته‌اند و برای دانشگاه فرستاده‌اند و به دلیل این رساله به ایشان این مدرک دکترای تخصصی اعطا شده است. سپس از ایشان سوال می‌شود که چگونه چنین دانشگاه معتبری با رساله‌ای با موضوع تربیت و تعلیم، دکترای افتخاری «حقوق» داده است و باز در پاسخ ایشان گفته‌اند که چرا به تقاضای من از دانشگاه مدرک دکترای حقوق بوده، آن دانشگاه هم مطابق این درخواست عمل کرده و با وجود اینکه رساله در موضوع تعلیم و تربیت بوده، دکترای افتخاری اعطا شده، در رشته حقوق بوده است. مخالفان البته صحت این مدرک تحصیلی را باز هم مورد خدشه قرار دادند و حتی پس از پایان روز رأی اعتماد در سایتهای خبری مرتبط با خود چنین نوشتند که از این مدرک ادعا شده، استعلامی از دانشگاه آکسفورد به عمل آمده ولی وجود چنین مدرکی مورد تایید قرار نگرفته است و سرانجام معلوم نگردید که آیا واقعاً چنین مدرکی وجود دارد یا خیر؟ مخالفتهای مخالفان اما در جلسه مورد اشاره، ادامه پیدا کرد و نوبت به مطرح شدن مدرک فوق‌لیسانس ایشان رسید. در مورد مدرک فوق لیسانس ایشان هم در جلسه علنی مجلس اینطور بیان شد که ایشان مدرک فوق‌لیسانس خود را که از دانشگاه آزاد اسلامی اخذ شده، ارائه کرده‌اند ولی طبق بررسیهای نمایندگان، چنین به دست آمده که این مدرک نیز مورد ارزیابی نهایی سازمان مرکزی دانشگاه آزاد قرار نگرفته و طبق بررسیهای بعدی چنین معلوم شده است که در صدور این مدرک نیز برای ایشان، تخلفی از سوی دانشگاه صورت گرفته و این مدرک در هر حال هنوز مورد ارزیابی دانشگاه واقع نشده است. نکته بعدی این بود که ایشان طی نامه‌ای از مسوولان دانشگاه آزاد خواستار عضویت در هیأت علمی دانشگاه آزاد شده‌اند و با این درخواست موافقت شد درحالی که باز هم طبق پیگیریهای انجام شده از ریاست دانشگاه آزاد، ایشان در درخواست خویش داشتن مدرک دکترای حقوق از دانشگاه آکسفورد را مطرح نموده‌اند ولیکن تاکنون اصل این مدرک برای دانشگاه آزاد ارسال نشده است و با وجود تخلفی که در مورد مدرک فوق لیسانس ایشان نیز انجام گرفته، اما در هر حال با موافقت دانشگاه ایشان به عضویت هیأت علمی دانشگاه به طور موقت و پس از مدتی طبق درخواست دیگری به عضویت قطعی —رسمی هیأت علمی دانشگاه آزاد درآمده و مشغول تدریس می گردند. سپس به گفته یکی از نمایندگان مجلس، از ایشان در آن جلسه مورد اشاره سوال می‌شود با این وضعیت خاص در مورد مدرک تحصیلی ایشان، وی در دوره حضور در مقام معاونت صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران برمبنای کدام مدرک تحصیلی، حقوق ماهیانه دریافت می‌کرده‌اند که پاسخ داده‌اند با اجازه‌ای که از سوی رئیس وقت سازمان صدا و سیما داده شده، ایشان برمبنای مدرک دکترا، حقوق دریافت می‌کرده‌اند و البته برای اینکه شبهه‌ای ایجاد نشود، مبالغی که ایشان به دلیل انجام سفرهای خارج از کشور و ماموریتهای خارج از کشور از سازمان طلبکار بوده‌اند به ایشان به عنوان مابه‌التفاوت مدرک دکتری در حقوق ماهیانه پرداخت می‌شده است و دسته آخر اینکه سازمان بازرسی کل کشور گزارش عضویت ایشان را در هیات علمی دانشگاه براساس مدارک تحصیلی ارائه شده، تخلف ارزیابی کرده است.

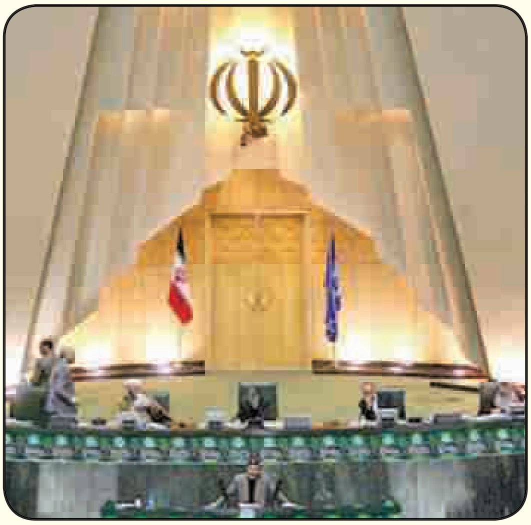

در جلسه رأی اعتماد به وزیر پیشنهادی نکات عجیبی مطرح شد که هنوز هم پاسخ روشنی دریافت نکرده است

سپس نوبت به دفاعیات شخص وزیر کشور و مدافعان ایشان رسید که با وجود بیان نکته‌هایی در توانایی‌ها و سلامت کاری ایشان، اما پاسخ روشنی به نکات گفته شده از سوی نمایندگان مخالفان ایشان، در صحن علنی مجلس داده نشد و سرانجام پس از رأی‌گیری، بیش از یکصد و پنجاه نفر از نمایندگان با قبول مسوولیت از سوی ایشان برای وزارت کشور موافقت کردند و دوران وزارت وزیر جدید کشور، آغاز شد، دورانی که طی آن باید انتخابات مهم ریاست جمهوری انجام گیرد و رئیس جمهور بعدی ایران در سال آینده معرفی گردد. آنچه که گفته شد، به طور کامل از گفتگوهایی استخراج شده بود که در روز رای گیری برای وزرا در صحن علنی مجلس بیان گردید و به طور مستقیم برای اطلاع تمام مردم ایران از رادیو سراسری پخش شد، اما آنچه در این رأی‌گیری باید مورد دقت و تامل قرار گیرد اینکه با وجود رأی اعتماد اکثریت نمایندگان مردم به وزیر کشور و انتخاب ایشان به عنوان وزیر از سوی ریاست محترم جمهور، که خود نشانه اعتماد تصمیم‌گیران رده نخست کشور به وزیر جدید کشور و نشانه‌ای بر صلاحیت‌ها و تواناییهای ایشان است، اما براساس روالی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده مذاکرات مجلس شورای اسلامی علنی هستند و امروز بسیاری از مردم ایران، آنچه را که خوانده شد به طور مستقیم شنیده‌اند و احیاناً سوالاتی در ذهنشان شکل گرفته است، سوالاتی که در همان جلسه علنی، پاسخ صریح و روشنی نه از سوی نمایندگان موافق و نه از سوی شخص وزیر محترم کشور، دریافت نکرد، به ویژه که این سوالات در مورد شخصی مطرح می گردد که پیش از این به عنوان قائم‌مقام وزارت نفت مشغول فعالیت بوده و از این پس سکان هدایت وزارت کشور را در دست می گیرد. بسیار بجاست که یا از سوی وزارت کشور یا مجلس محترم شورای اسلامی، حال که رأی اعتماد هم به وزیرمحترم داده شده، پاسخهای سوالات مطرح شده بی‌جواب مانده، به طور کامل مطرح شود تا دیگر فرصتی و مجالی برای باقی ماندن این سوالات بی‌پاسخ در ذهن شنوندگان و خوانندگان بی‌طرف باقی نماند.

یک امید بزرگ، یک دلهره کوچک

گرانیهای اخیر که از چند ماه پیش آغاز شد، بسیاری را به یاد سازمان «تعزیرات حکومتی» انداخت، سازمانی که ایجاد شد تا جلوی بی‌نظمی‌های اقتصادی در بازار را بگیرد و هر جا که متخلفانی خواستند با سوءاستفاده از موقعیت و شرایط اقتصادی به نفع خود و به ضرر مردم بهره‌برداری کنند، دستشان را از اقتصاد کوتاه کند. سازمانی در قوه قضاییه که با ابزار قضایی و قانونی که برایش ایجاد شده بود می‌توانست هر جا که حکومت احساس می‌کرد کسانی امنیت اقتصادی را به خطر انداخته‌اند وارد شود و با قضاتی که در اختیار دارد، با افراد متخلف برخورد کند و حتی آنها را به سادگی مورد تعقیب کیفری قرار دهد، اما تجربه نشان داد که هرچه گرانیها بیشتر می‌شود و برخی فروشندگان، بی‌اعتنا به حقوق خریداران، آنطور که می‌خواستند بهای کالاها و خدماتشان را افزایش می‌دادند، کمتر خبری از بازرسان این سازمان می‌رسید تا آنجا که هفته گذشته قوه قضاییه با بررسی سوابق و عملکرد این سازمان به این نتیجه رسید که بهتر آن است آن را منحل کند و پایه سازمان جدیدی را با نام جدید بریزد: «**سازمان مبارزه با تخلفات اقتصادی**». لایحه تولد این سازمان جدید در قوه قضاییه نوشته شده است و قرار است برای تصویب نهایی به مجلس شورای اسلامی فرستاده شود. سازمانی که همانطور که این بار کاملاً از نامش پیداست، راه‌حلی است که به ذهن مدیران قوه قضاییه رسیده است تا اگر دولت و قوه مجریه به هر دلیل نتوانستند مقابل گرانیها و بی‌نظمی‌های اقتصادی بایستند، این سازمان به عنوان نماینده قوه قضاییه این وظیفه را انجام دهد و این بازمانده بر زمین را بر دوش کشد. این خبر تا اینجا موجب امیدواری فراوانی است که با تصویب آن در مجلس، یک نقطه امید دیگر ایجاد شود که اگر گرانفروشی پیدا شد و یا مردم محتکری را شناختند یا تخلف اقتصادی بارزی را مشاهده کردند، بدانند که سازمانی هست که حرف آنها را خواهد شنید و حقشان را از متخلف خواهد ستاند، اما یک دلهره کوچک نیز همزمان وجود دارد که نکند باز هم مثل آنچه در سازمان تعزیرات حکومتی روی داد، این سازمان جدید هم در خم و چم گرفتاریهای اداری و آیین‌نامه‌ها و مقررات نتواند به موقع و در بزنگاهها به یاری مردم شتابد. هر چند که امید فراوانی هست که با دقتی که ۲۹۰ نفر نماینده مردم در مجلس شورای اسلامی هنگام بررسی این لایحه خواهند کرد، بنیان سازمانی قدرتمند و کارآمد ریخته شود که موجب افتخار حکومت و آرامش و راحتی خیال مردم باشد.

این واحد صنفی بعلت تکرار تخلف (گرانفروشی) به پرداخت جزای نقدی
و نصب پارچه بر سر درب محل کسب به مدت ۱۰ روز محکوم گردیده است

○ این سازمان جدید می‌تواند همان چیزی باشد که مردم در مقابل گرانفروشان و محتکران، سالها انتظارش را کشیده‌اند

تهران به جای پکن

با شروع مسابقات المپیک، اندک اندک نتایج مسابقات شرکت‌کنندگان ایرانی هم معلوم می‌شود و هر چند که همگی منتظریم تا با شروع مسابقات کشتی‌گیران ایرانی، نوبت به مدالهای رنگین ایرانی هم برسد، اما گروه شرکت‌کنندگان ایرانی، نتایج بسیار ضعیفی از خود برجای گذاشته‌اند، تا آنجا که دیگر این استدلال که فرستادن ورزشکاران به عرصه‌های قهرمانی باعث تشویق دیگران به ورزش و البته تمرینی خوب برای خود ایشان خواهد بود، چندان به مذاق خوش نمی‌آید. آیا اگر سرمایه‌های کلانی که برای اعزام حدود ۵۰ نفر از قهرمانان ایرانی به مسابقات المپیک می‌شود، تا در این مسابقات تنها چند سال آنهم تنها در رشته یا رشته‌هایی خاص به چنگ آید، برای ساخت ورزشگاههای بیشتر برای جوانان مشتاق ورزش که مکانی برای ورزش و کسی را برای مربیگری پیدا نمی‌کنند، به کار اندازیم، نتیجه بهتری برای ایران و ایرانی نخواهد داشت؟ چرا که هر وقت به سراغ سازمان تربیت بدنی بروید و سوال کنید که چرا امکانات کافی برای فرزندان ایران وجود ندارد، بلافاصله به شما خواهند گفت برنامه‌ریزیهای ما هیچ نقصی ندارد و تنها اشکال نبودن پول و بودجه کافی است. پول و بودجه‌ای که بسیاری از آن را به پای قهرمانان عزیزی می‌ریزیم که در مسابقات سخت و مهمی چون المپیک، امیدی به مدال‌آوری و موفقیت آنها نداریم. از امروز کمی بیشتر به نتایج مسابقات المپیک پکن نگاه کنیم، شاید همگی به این نتیجه رسیدیم که پولهایمان را به جای پکن در تهران خرج کنیم.

○ دیدن نتایج اخیر مسابقات، استدلالهای قدیمی سازمان تربیت بدنی را بی‌رنگ می‌کند

قبل از سر کشیدن یک شیشه نوشابه در این هوای داغ بخوانید

استفاده‌های عجیب از نوشابه‌های گازدار

در مورد «مصرف نوشابه‌های گازدار» این روزها شاهد تبلیغات فراوان هستیم و در مقابل پیرامون ضررهای مصرف آنها هم خبرهای زیادی می‌شنویم. ضررهایی که روزبه‌روز - به واسطه تحقیقات و آزمایشها - آشکارتر و زیادتر می‌شوند و به موازات آن مصرف نوشابه‌ها هم روزبه‌روز در حال افزایش است.

اما مطلبی که پیش روی شماست از نقطه‌ای به این نوشابه‌ها نگاه کرده که تا به حال هیچکس مشابه آن را سراغ ندارد. توجه کنید...

◆ در بسیاری از ایالتهای آمریکا، مامورین پلیس راه دو گالن نوشابه گازدار در صندوق عقب ماشین شان دارند، تا در صورت بروز تصادف رانندگی، خون و روغن و بنزین ریخته شده بر سطح آسفالت را با کمک آن از جاده پاک کنند.

◆ این خبر - در کمال تعجب - توصیه می‌کند که برای تمیز کردن توالت یک شیشه نوشابه گازدار را داخل کاسه توالت بریزید و یک ساعت صبر کنید، سپس با آب پرفشار بشویید. اسید سیتریک موجود در نوشابه گازدار لکه‌ها را از سطوح چینی می‌زداید.

◆ برای برطرف کردن لکه‌های زنگ از سپر آبکاری شده اتومبیل سپر را با یک کاغذ آلومینیوم مچاله شده و چند قطره نوشابه گازدار بسایید.

◆ مورد دیگر استفاده نوشابه گازدار در تمیز کردن فساد قطبهای باتری خودرو است. برای این کار یک قوطی نوشابه را روی قطب‌ها بریزید تا با قلیان کردن، آن را تمیز کند.

◆ این خبر همچنین توصیه می‌کند برای شل کردن پیچ و مهره‌های زنگ زده، تکه‌ای پارچه را که در نوشابه خیس شده است، برای چند دقیقه بر روی پیچ و مهره قرار دهید.

◆ به موجب این خبر برای پاک کردن چربی از لباسها یک قوطی نوشابه را داخل ماشین لباسشویی پر از لباس‌های چرب خالی کنید. پودر لباسشویی اضافه کنید و ماشین را روی دور عادی روشن کنید. گاز نوشابه به تمیز شدن لکه‌های چربی کمک می‌کند.

◆ از همه مهمتر:

ماده موثر نوشابه گازدار اسید فسفریک با ph برابر ۰/۲۸ است. اگر قطعه‌ای از ناخن خود را در اسید فسفریک بیندازید، حدوداً ظرف مدت ٤ روز حل می‌شود. همچنین کلسیم را از استخوانها می‌زداید و عامل اصلی افزایش روزافزون پوکی استخوان است.

◆ برای حمل محلول نوشابه‌های گازدار (محلول غلیظ شده)، کامیونهای حامل باید از علامت‌های ویژه «مواد خطرناک» که برای حمل مواد «به شدت اسیدی» در نظر گرفته شده است، استفاده کنند.

◆ رانندگان خارجی کامیونهای توزیع کننده نوشابه‌های گازدار بیش از ۲۰ سال است که از این محصولات برای تمیز کردن موتور کامیونهای خود استفاده می‌کنند.

ارسالی - حسین مستعلی‌زاده

هر سخنی که از ذکر خدا خالی باشد، باطل است ● حضرت محمد(ص)

گفت‌وگو با دکتر رضا ملایری، (فوق تخصص خون و آنکولوژی)

سرطان

آذر دلخوش

سرطان واژه‌ای است که شنیدن آن ترس و نگرانی را وارد خانه وجود انسان می‌کند. درمورد این بیماری، ویژگی‌ها و علائم و راه‌های مقابله با آن با آقای دکتر رضا ملایری گفتگویی انجام داده‌ایم که از نظرتان می‌گذرد.

◇ لطفاً در آغاز سرطان را معرفی کنید

کلمه سرطان در اصل عربی و به معنای خرچنگ است. این بیماری را به این علت خرچنگ نامیده‌اند که مانند خرچنگ عضو و سایر قسمتها را دربر گرفته و باعث تخریب سلولهای کل بدن می‌شود.

◇ از علائم سرطان بگویید.

◇◇ سرفه آزاردهنده (همراه با خشن شدن صدا)، تغییرات غیرقابل توجیه در کاهش وزن و لاغرشدن غیرمعمول، خونریزی یا ترشح معمول، ایجاد زخمی که بهبود نمی‌یابد، تغییرات واضح حالت و زگیل یا خال و ضخیم‌شدن یا به وجود آمدن توده در قسمتی از بدن از علائم شناخته شده سرطان است.

◇ لطفاً عوامل سرطان را نام ببرید؟

◇◇ حقیقت اینکه، ما نمی‌دانیم چه چیزی باعث به وجود آمدن سرطان می‌شود همین اندازه می‌دانیم که ۷۰ درصد سرطان‌ها ارثی هستند و بعضی از عوامل از قبیل مصرف دخانیات (که منجر به سرطان ریه و سرطان کلیه و ... می‌شود)، تغذیه نامناسب مصرف (فست‌فودها که باعث سرطان‌های گوارشی می‌شوند) و عدم تحرک، امکان به وجود آمدن سرطان روده بزرگ را زیاد می‌کنند.

◇ شایع ترین سرطان در خانم‌ها چیست؟

◇◇ سرطان سینه شایع ترین نوع سرطان در میان خانمها است، به طوری که می توان گفت ٤٠ تا ٧٠ هزار نفر در کشور ما به سرطان سینه دچار هستند، ولی آنچه مهم است این است که این سرطان رو به افزایش است. لذا بانوان باید توجه کنند از ٢٠ سالگی به بالا، ماهی یک بار خود را معاینه کنند و سالی یک بار به نزد پزشک بروند و از ٤٠ سالگی به بعد ماموگرافی کنند.

◇ شایع ترین سرطان در بین مردان چیست؟

◇◇ در بین مردان، شایع ترین سرطان، سرطان پروستات است، ولی در ایران آمار دقیقی نداریم. علاوه بر آن می توان سرطان گوارش و سرطان معده را نیز نام برد (این سرطانها مربوط به نحوه تغذیه مردم است) آقایان ٤٠ سال به بالا با انجام دادن آزمایش ساده PSA خون می توانند به وجود یا عدم وجود سرطان پروستات در خود پی ببرند.

◇ بیشتر سرطان‌ها در چه سنینی به وجود می‌آیند؟

◇◇ افرادی که سن آنها رو به افزایش است، معمولاً ٤٠ تا ٧٠ سالگی.

◇ سرطان شایع بین زن و مرد کدام است؟

◇◇ سرطان روده بزرگ که بر اثر عدم تحرک، تغذیه نامناسب، مصرف کم فیبر و نان‌های سبوس دار به وجود می‌آید و می توان آن را با آزمایش خون مخفی در مدفوع شناسایی کرد.

◇ لطفاً علائم سرطان روده و معده و ریه را معرفی کنید.

◇◇ سرطان معده و سرطان روده خیلی شبیه زخم معده است و کاهش وزن را با خود به دنبال دارد، اما سرطان ریه؛ اگر سیستم صوتی دچار سرفه‌های خاص شود، آن علایم از نظر ما مشکوک است و اگر دردی در هر ناحیه از بدن احساس شود که بعد از گذشت چند هفته ادامه پیدا کند، آن درد جای سؤال دارد، چون امکان دارد این ها علایم سرطان ریه باشند، دیدن خون در مدفوع، اگر چه ممکن است به واسطه بواسیر باشد، اما بعید هم نیست ناشی از سرطان باشد.

◇ سرطان خون بر چند نوع است؟

◇◇ سرطان خون دو نوع است: حاد و مزمن.

به مبتلایان سرطان خون از نوع حاد توصیه نمی‌شود که برای درمان خود به مراکز خصوصی مراجعه کنند. مبتلایان سرطان خون حاد، معمولاً جوان‌ترها هستند و این امکان وجود دارد، با پیوند مغز استخوان، آنها را کاملاً درمان کرد.

برای درمان سرطان‌های مزمن که بیشتر در سنین بالا اتفاق می‌افتد، اخیراً داروهای جدیدی به بازار آمده که در مواردی درمان صد در صد بیمار را به دنبال دارد.

◇ در مورد تومور مغزی چطور؟

◇◇ تومور مغزی که از مغز گرفته شده و یا از جای دیگر بدن می‌آید و به مغز آسیب می‌رساند. این نوع سرطان خیلی زود در بدن پخش می‌شود.

◇ سرطان هم جزو بیماری‌های خاص محسوب می‌شود؟

◇◇ متأسفانه نه، ولی این امری ضروری است که بیماری سرطان را هم که درمان آن خیلی پرهزینه است، جزو بیماری‌های خاص قلمداد کنند تا بیماران و خانواده آنان با آسودگی بیشتری نسبت به درمان اقدام کنند.

◇ راههای درمان سرطان را نام ببرید.

◇◇ مهمترین راه درمان سرطان، باید همکاری بیمار با پزشک باشد. اگر این همکاری خیلی خوب باشد، شانس درمان بیمار بالا می‌رود و این بیماری را می‌توان زودتر از بین برد. راه‌های پزشکی عبارت‌اند از: ۱) عمل جراحی ۲) شیمی درمانی ۳) رادیوتُراپی. البته باید ذکر کرد که غده‌های سرطانی که پیشرفته‌اند قابل عمل نیستند، زیرا باید اول شیمی درمانی و بعد رادیوتراپی و سپس عمل جراحی شوند که این کار در کشور ما کمتر انجام می‌گیرد.

◇ شیمی درمانی چیست؟

◇◇ یعنی درمان با داروهای شیمیایی. هدف از شیمی درمانی، جلوگیری از زیادشدن سلول‌ها است.

◇ عوارض شیمی درمانی را ذکر کنید.

◇◇ ریزش مو است که البته باید گفت در سرطان سینه، در خانم‌ها اتفاق جالبی نیست، اما خیلی از شیمی درمانی‌ها نیز موجب ریزش مو نمی‌شوند. در مبتلایان به سرطان روده و معده و در بعضی از سرطانهای دیگر، بعد از درمان، موها مجدداً رشد می‌کند.

◇ در حال حاضر مرکز درمان بیماریهای خاص که مسئولیت بخش شیمی درمانی آن به عهده شماست، چه خدماتی به بیماران ارائه می‌دهد؟

◇◇ تمام شیمی درمانی هایی که از ابتدا در این مرکز پزشکی بیماری های خاص انجام گرفته، به صورت رایگان بوده و مرکز همه روزه در خدمت بیماران است.

■

تاثیرات استعمال قلیان در میان خانواده‌ها و جامعه

قلیان؛ جانی جذاب!

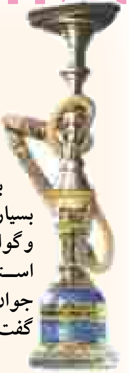

با این که پزشکان، مسوولان امور بهداشت و مطبوعات درباره مضرات قلیان و تنباکوهای مصرفی، مطالب بسیاری نوشته اند، اما استفاده از این نوع دخانیات که دشمن ریه است و مشکلات تنفسی و حتی بیماریهای پوستی و گوارشی ایجاد می کند، همچنان شایع است. علیرغم تذکرات مسوولان و برخوردهای انتظامی همچنان بازار استعمال قلیان در پارکها و برخی از سفره خانه ها و رستورانها؛ داغ است و مشتریان آن که اغلب متاسفانه از نسل جوان هستند، به صورت گسترده از آن استفاده می کنند. در این زمینه با عده‌ای از متخصصان و پزشکان حاذق گفت‌وگوهایی انجام داده‌ایم که طی گزارش حاضر از نظر شما می گذرد.

تهیه گزارش و عکس از: علی اکبر فرقانی

تاریخچه استعمال قلیان

دکتر عبدالحمید حسین نیا، متخصص و جراح گوش و حلق و بینی درباره تاریخچه استعمال قلیان می گوید: قلیان را ابتدا اکبرشاه به هندوستان برد و از آنجا به سایر کشورهای آسیایی مانند افغانستان، ترکمنستان، جمهوری آذربایجان، ایران، ترکیه و کشورهای عربی مانند سوریه راه یافت.

امروزه قلیان هم در خانه ها و هم در قهوه خانه ها یافت می شود و در محافل عزاداری و یا جشن و عروسی نیز از میهمانان، با چای و قلیان پذیرایی می کنند. یک بررسی نشان می دهد، تقریباً نیمی از مصرف کنندگان دخانیات در سوریه (٤٨/٤ درصد)، در خانه هایشان قلیان می کشیداند. استعمال قلیان در سال های اخیر در میان جوانان رواج یافته و قهوه خانه ها مکان های مناسبی برای پاتوق این گونه جوانان شده است. در یک بررسی در جامعه ما، مصرف قلیان در سالهای ٨٢ تا ٨٦ در میان نوجوانان ١٣ تا ١٥ سال دو برابر رشد داشته است.

طبق دستورالعمل وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، قلیانها از اماکن عمومی و قهوه خانه ها و سفره خانه های سنتی جمع آوری شدند، ولی بخشنامه دیگری که از سوی نهاد ریاست جمهوری صادر شد، دستورالعمل اول را نقض کرده است. در بخشنامه نهاد ریاست جمهوری تأکید شده است که جمع کردن قلیانها از قهوه خانه ها و سفره خانه ها، اولاً به صنعت گردشگری لطمه خواهد زد و ثانیاً، نان قهوه چی ها را که اقشار مرفه الحالی نیستند، آجر خواهد کرد و بیکاری را در این اقشار تزاید خواهد بخشید ضمن آن که فکری برای جانشین قلیان برای جوانان نشده است. اگر قلیان را از دست جوانان بگیریم، معلوم نیست که به منقل و تریاک پناه نبرند که به هر تقدیر، زیان بارتر و مخرب تر است، و شاید قلیان ترمز بازدارنده‌ای برای پناه جستن جوانان به مواد مخدر باشد.

مضرات استعمال قلیان

دکتر حسین نیا در تشریح مضرات استعمال قلیان می گوید: باور عمومی بر آن است که عبور دود از آب قلیان، موجب تصفیه آن می شود و آب به عنوان یک پالاینده عمل می کند. این باور اشتباه محض است و زیانهای یک دود قلیان معادل دود ١٠٠ نخ سیگار است و تمام ٤/٠٠٠ ماده سمی و ٧٠ ماده سرطان‌زا را نیز دارد. پس از استعمال قلیان سر دردی عارض می شود که شاید بر اثر گازهای سمی است. تجزیه خون افراد پس از ٤٥ دقیقه استعمال قلیان، نشان داده است که نیکوتین خون آنها سه برابر افزایش یافته است. همچنین سرطان‌زایی دخانیات تنها به اندام های تنفسی مانند حنجره

و ریه مربوط نمی شود، بلکه بر اثر مصرف دخانیات از جمله قلیان امکان دارد سرطان در اندام های دیگر که ظاهراً ربط نیستند، پیدا شود، که در این میان به سرطان مثانه و سرطان زهدان در بانوان می توان اشاره کرد.

قلیان و سکته‌های مغزی و قلبی

دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی، فوق تخصص علوم آزمایشگاهی، مشاور علمی مرکز تحقیقات سل و بیماری های ریوی و عضو افتخاری اتحادیه بین المللی مبارزه با سل می گوید: استعمال دخانیات در هر شکلش مانند کشیدن سیگار، قلیان، پیپ، انفیه، تنباکوهای جویدنی، سیگار برگ، KAETEKS اندونزی و نظایر آن ها، سبب بیماری های مختلف در تمام اعضاء بدن می شود.

وی می افزاید: توتون یا تنباکو حاوی مواد سمی خطرناکی است که به صورت مواد مختلف شیمیایی مانند نیکوتین، نیتروزامین ها، باریوم، اکسالیک اسید نیکوتیلین و الکالوئیدهای مختلف، در برگ آن وجود دارد.

الکالوئید اصلی آن «نیکوتین» است و به همین دلیل یکی از ترفندهای شرکت های تولید سیگار، افزایش تدریجی مقدار نیکوتین برای به اسارت کشاندن افراد و بخصوص جوانان و بانوان است. مطالعات دقیق علمی نشان داده که اثرات دود سیگار و قلیان در مخاط دهان و تارهای صوتی بسیار خطرناک است، نیکوتین بر روی «مولکو سیلیاری» که در پاک کردن ریه از عوامل نامطلوب بسیار تأثیر گذار است، اثر نامطلوبی بر جای می گذارد. ضمن این که مقدار اکسیژنی را که باید به قلب برسد، کاهش می دهد؛ فشار خون را بالا می برد، ضربان قلب را زیاد می کند، میزان انعقاد خون را افزایش می دهد و بر روی تمام رگهای خونی تأثیر می گذارد و سبب سکته های قلبی و مغزی می شود.

سرطان زایی استعمال دخانیات

دکتر ضیاء ظریفی می گوید: تحقیقات دقیق علمی نشان داده است که استعمال دخانیات علاوه بر سرطان ریه، سبب سرطان سیستم گوارشی مانند دهان، حلق، فاررنکس و اوزوفاز می شود و در مثانه، معده، کلیه و پانکراس تمام افراد و در بانوان، خطر سرطان رحم را چندین برابر افزایش می دهد و درضمن اثرات بسیار نامطلوبی در بیماران دیابتی دارد. به علت اثرات نامساعد نیکوتین و سایر سموم موجود در سیگار و توتون قلیان غالباً استعمال کنندگان دخانیات گرفتار بیماری مزمن انسداد ریه هستند و از این رو اگر لقب «ام الامراض» را به این نوع دخانیات بدهیم، بسیار بجاست.

معاون سلامت مرکز سلامت محیط و کاردبیرخانه کشوری کنترل مصرف دخانیات، در اطلاعیه‌ای اعلام کرده است که برخلاف باورهای سنتی، دود منتشره از قلیان حاوی مقادیر بی شماری مواد سمی است. این مواد به عنوان عوامل اصلی بروز سرطان ریه، بیماری های قلبی عروقی و سایر بیماری های شناخته شده‌اند و از آنجا که نیکوتین موجود در دود حاصله از مصرف قلیان مانند سایر مواد دخانی اعتیادآور است، مصرف متناوب آن ایجاد وابستگی می کند.

مصرف کنندگان قلیان در هر بار مصرف، دود بسیار زیادتری را در مقایسه با کشیدن یک نخ سیگار دریافت می کنند. افراد سیگاری که به طور متناوب ٨ تا ١٢ نخ سیگار در روز مصرف می کنند، به طور متوسط با ٤ تا ٧٥ «پک» که به مدت ٥ تا ٧ دقیقه به طول می انجامد، حدود ٠/٥ تا ٠/٦ لیتر دود استنشاق می کنند. این در حالی است که مصرف کننده قلیان در هر وعده مصرف که به طور متداول ٢٠ تا ٨٠ دقیقه طول می کشد، ٥٠ تا ٢٠٠ پک می زند که هر پک به طور متوسط حاوی ٠/١٥ تا یک لیتر دود است.

به عبارت دیگر از نظر میزان مواجهه و استنشاق دود، هر فرد مصرف کننده قلیان در هر وعده معادل ١٠٠ نخ یا بیشتر سیگار دود دریافت کرده است. با این که بخشی از نیکوتین موجود در دود قلیان بر اثر عبور از آب جدا می شود، میزان نیکوتین دریافتی در افراد مصرف کننده قلیان، به اندازه‌ای است که ایجاد وابستگی می کند. نیکوتین نقش بسیار مهمی را در میزان و نحوه مصرف مواد دخانی دارد. تحقیقات ثابت کرده است که افراد سیگاری تا زمانی که میزان نیکوتین دریافتی به آستانه مورد نیاز برای رفع حالت وابستگی و قبل از رسیدن به حالت تهوع برسد، به کشیدن سیگار ادامه می دهند. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که با فرض جذب بخشی از نیکوتین موجود در دود قلیان بر اثر عبور آن از آب، مصرف کنندگان قلیان با استنشاق مقادیر بسیار زیادتر دود برای رسیدن به آستانه ارضای وابستگی، در مواجهه با مقادیر زیاد مواد شیمیایی سرطان‌زا و گازهای خطرناک مانند منواکسید کربن قرار دارند.

این موضوع مصرف کنندگان قلیان و اطرافیان آنان را که در مواجهه با دود تحمیلی قرار دارند، به ابتلای انواع سرطان ها، بیماری های قلبی عروقی، تنفسی و اثرات سوء آن مبتلا می کند ضمن آن که ابتلا به بیماری هایی مانند سل و هپاتیت به دلیل استفاده مشترک افراد از یک قلیان و دهان و دستان آلوده آنان، قابل بررسی و مطالعه است.

دوست داشتن لذت زیادی ندارد، پیدا کردن کسی که دوستش بداریم خیلی لذتبخش است

●سیمون دوبوار

«او مصمم بود تا قله اورست را فتح کند، حتی اگر قادر به دیدن آن نمی‌شد»

نبرد یک نابینا با اورست

دکتر بهمن بهروزی

> «اریک از آغاز نوجوانی دچار نابینایی شده بود و در تمامی طول زندگی پس از نابینایی، همگان سعی می‌کردند تا به او بفهمانند که چه کارهایی را نمی‌تواند و نباید انجام دهد. اما اریک به دنبال آن بود که دریابد که توانایی‌هایش چقدر است و چه کارهایی را می‌تواند انجام دهد...»

اریک واین‌مایر

اریک واین مایر، از همان زمانها که تحصیل در دبستان را آغاز کرد، می‌دانست که در نوجوانی بینایی خود را از دست خواهد داد. درواقع او به صورت مادرزادی دچار نوعی بیماری نادر در مردمکهای چشمان خود شده بود که به نابینایی مطلق منتهی می‌شد، بنابراین از همان پنج و شش سالگی، با ولع خاصی سعی به فراگیری آنچه که در پیرامون خود داشت، می‌کرد. درحقیقت برخلاف سایر کودکان که سعی بر یادگیری معانی می‌کردند و به کسب اطلاعات و معلومات علاقه نشان می‌دادند، اریک تلاش می‌کرد تا تصاویر را به خاطر بسپارد و یا با لمس کردن اشیاء، احساس آنها را به ذهن خود وارد کند. و سرانجام چنین هم شد و در سیزده سالگی بیماری او به اوج رسید و آنگاه بینایی خود را مطلقاً از دست داد.

علایق اریک

اما حتی پس از شروع نابینایی هم اریک به شکل عجیبی، برخلاف سایر کسانی که مشکلی نظیر او داشتند، عمل می‌کرد. او از همان آغاز با استفاده از عصا مخالف بود. او حتی از فرا گرفتن حروف بریل که خواندن را برای نابینایان امکان‌پذیر می‌کند، خودداری می‌کرد. او به شکل عجیبی بر این باور بود که به انسانی کاملاً عادی و با توانایی‌های عادی تبدیل خواهد شد. اریک از آن واهمه داشت که او را آدمی ناقص با توانایی‌های محدود بشناسند و از همین رو هم از همان ابتدای نوجوانی تلاشی دوچندان را از خود به نمایش گذاشت، اما پس از یکی، دو سال و چند اتفاق خجالت‌آور مانند پیدا نکردن اتاق دستشویی و امثال آنها، اریک سرانجام به خود آمد و متوجه شد که نیاز به کمک دارد.

کنار آمدن و نه مبارزه

درحقیقت پس از سه سال اریک متوجه این نکته مهم شد که نباید با ناتوانی و مشکل خاص خود مبارزه کند، بلکه باید با آن کنار آمده و توانایی‌های خود را در چارچوب همین ناتوانی افزایش دهد. او نباید وانمود می‌کرد که نابینا نیست، بلکه باید تلاش می‌کرد تا علیرغم نابینایی، توان عمومی خودش را افزایش دهد. بدین ترتیب بود که اریک وارد سیستم تازه‌ای از زندگی شد و آن هم تلاش برای بهبود توانایی‌های فیزیکی و جسمانی‌اش بود. او متوجه شد که نباید اجازه دهد که نابینایی او را به یک انسان علیل و ناتوان از نظر جسمانی تبدیل کند و چنین شد که او ورزش را انتخاب کرد و در ورزش هم اریک ابتدا به سراغ ورزشهایی رفت که در آن قدرت جسمانی، تماس و لمس، اهمیت بیشتری از دیدن و مشاهده داد و بدین شکل در ابتدا کشتی را انتخاب کرد و با تلاش فراوان افزایش قدرت جسمانی و واکنش‌های جسمانی و بویژه سرعت در این واکنش‌ها را در میان اهداف خود قرار داد. خیلی زود و از آنجا که در قوانین مربوط به مسابقات آموزشگاهی، منعی برای ورود ورزشکاران نابینا نبود، اریک در مسابقات قهرمانی آموزشگاهها در ماساچوست، شرکت کرد و سرانجام توانست که در وزن خود به فینال رسیده و مقام نایب قهرمانی را به دست آورد.

به سوی کوهنوردی و ازدواج

پس از پایان دبیرستان و علیرغم مخالفت‌های بسیاری، اریک در کالج بوستن هم رشته تربیت بدنی را انتخاب کرد و پس از فارغ‌التحصیلی از کالج بود که اریک به عنوان مدرس فعالیت‌های جسمانی برای نابینایان و مبتلایان به فلج و آنان که از ناتوانی جسمانی رنج می‌برند، استخدام شده و در آریزونا به تدریس همت گماشت. و در همین آریزونا بود که اریک با بانوی معلم دیگری موسوم به «الی» آشنا شد. درواقع آنچه که در ابتدا اریک را به این بانو جذب کرد، همانا صدای او بود. اما بیشتر از همه هدف اصلی الی در زندگی بود که برای اریک اهمیت داشت. الی در این مورد چند روز پس از آشنایی به اریک گفته بود: «درحالی که همه دخترها، خانه‌ای بزرگ و سفید و باغی سرسبز و پر از درخت را در زندگی به عنوان رویا دنبال می‌کنند، من تنها می‌خواهم که یک زندگی پرماجرا و غیرمعمول، داشته باشم و زندگی را دنبال کنم که در آن هیچ اتفاق معمولی جایی نداشته باشد.» و چنین شد که آشنایی اریک و الی به نامزدی انجامید. در همین زمان بود که اریک کار تدریس را برای خود به اندازه کافی جذب‌کننده نیافت و یکی دیگر از ورزشهای مورد علاقه خود یعنی کوهنوردی را درپی گرفت. بسیاری از دوستان و آشنایان او را از این کار منع می‌کردند و کوهنوردی را برای یک نابینا، عملی غیرممکن و مرگبار می‌دانستند. اما اریک چنین تصوری نداشت و چنین شد که دست نامزدش یعنی الی را گرفت و ابتدا از قله‌های کم‌ارتفاع و آسان آغاز کرد و آهسته آهسته درحالی که یکسال هم نگذشته بود، کار به قله مشهور کینلی در آلاسکا و آرانکاگوآ در آرژانتین و سرانجام قله نزدیک به پنج هراز متری کلیمانجارو در کنیا رسید که در همان قله هم که اریک به اتفاق دوستانش فتح کرده بود، مراسم ازدواج او و الی در بلندای قله به انجام رسید، اما اریک هنوز هیمالیا و اورست را بسیار بیشتر از توان خود می‌دید.

معرفی اورست

دو، سه سالی گذشت و اریک همچنان سر خود را با قله‌های چهار و پنج هزار متری در اقصی نقاط جهان گرم می‌کرد. اما این سرگرم کردنها، چندان هم بدون نتیجه نبود. چراکه اریک در همین مدت در صعود به انواع و اقسام کوهها و با انواع جنس خاک و سنگ و اقسام شرایط آب و هوایی تبحر پیدا کرد. او که با لمس کردن با جنس کوهستانها آشنا می‌شد، انواع تخته سنگ، با انواع و اقسام پستی و بلندی و درجه شیب‌های مختلف را شناسایی کرده بود. او که از بینایی برخوردار نبود، درنتیجه با افزایش توان در حس‌های دیگرش، این نقیصه را جبران کرده بود تا آنجا که حتی از بسیاری

از کوهنوردان دیگر هم سریع‌تر صعود می‌کرد و با سرعت بیشتری فرود از قله را انجام می‌داد. اما هر زمان که صحبت از هیمالیا می‌شد، اریک می‌دانست که در آنجا به غیر از پدیده کوه و کوهستان بودن، بسیاری از شرایط مشکل دیگری وجود دارد که نمی‌توان در آن نابینایی را جدی محسوب نکرد. از جمله تغییرات آب و هوایی لحظه‌ای که می‌توانست بسیار هم خطرناک باشد. در همین اثنا، اریک با یک کوهنورد باسابقه موسوم به «پاسکال» آشنا شد. پاسکال که توانایی های اریک در صعود به کوهستانها را استثنایی یافته بود و خودش هم چند بار قلل هیمالیا از جمله یکبار هم به اورست صعود کرده بود، چنان اریک را وسوسه کرد که دیگر او تاب نیاورد و برای صعود به اورست برنامه‌ریزی کرد.

مخالفت‌ها

به محض آنکه اریک قصد خود را اعلام کرد، از منابع مختلف و از سازمانهای مسوول، سیل مخالفت‌ها به چنین هدفی سرازیر شد. حتی فدراسیون بین‌المللی کوهنوردی که مجوز صعود به اورست را صادر می‌کند، از دادن اجازه به اریک خودداری می‌کرد و بسیاری از کارشناسان هم قصد یک نابینا برای صعود به اورست را دیوانگی محض می‌دانستند. آنها معتقد بودند که برای اورست تنها تبحر در کوهنوردی کافی نیست بلکه شخص باید از شرایط جسمانی، تنفسی استثنایی برخوردار باشد، ضمن آنکه قدرت دید در شخص صعودکننده هم باید حتی از شرایط معمولی هم بهتر باشد، اما اریک نه تنها از این هدف خود دست نمی‌کشید، بلکه همه نهادها و سازمانهای مخالف را تهدید به کشیدن ماجرا به دادگاهها کرد و همگان می‌دانستند که دادگاهها در این شرایط همواره چگونه رأی خود را اعلام می‌کردند. و بدین ترتیب بود که سرانجام اریک موفق به دریافت مجوز شد و گروه همراه خود را نیز انتخاب کرد و در تابستان سال ۲۰۰۴ بود که گروه نوزده نفره‌ای که اریک را همراهی می‌کردند، حرکت به سوی اورست را آغاز کردند.

دشمنی به نام آب و هوا

تا پناهگاه چهارم و تا ارتفاع شش هزار متری که اریک تجربه چنین ارتفاعهایی را قبلاً هم کسب کرده بود، مشکلی را او احساس نکرد و حتی بر این تصور بود که چرا بی‌جهت او را از اورست ترسانده بودند، اما پس از پناهگاه چهارم و حرکت به سوی ارتفاع هفت هزار متری، یعنی پناهگاه پنجم بود که اریک آهسته آهسته متوجه مشکل شد. درواقع او متوجه شد که صعود در اورست بیش از هر چیز بسته به آب و هوا است. درواقع او برای نخستین بار متوجه شد که مصائبی در صعود به اورست وجود دارد که با لمس کردن و تماس دست و بدن، نمی‌توان آنها را پشت سر گذاشت. درواقع با وجود پرتگاهها و دره‌هایی که در طرفین او در حین صعود وجود داشت و یا بادهایی که برخی اوقات با سرعتی معادل ۱۶۰ کیلومتر در ساعت می‌وزید، اریک متوجه شد که قدرت لمس کردن و درک آن چندان اهمیتی هم ندارد. درواقع او متوجه شد که تکنیک‌ها و توانایی های ویژه او به عنوان یک نابینا در اورست به او کمک نمی‌کند. زمانی که اگر او کوچکترین لغزشی به سمت چپ پیدا می‌کرد، در حدود سه هزار متر به کشور تبت سقوط می‌کرد و اگر به سمت راست می‌لغزید در حدود چهار هزار متر به درون کشور نپال شیرجه می‌رفت، دیگر مهم نبود که او چگونگی تخته سنگ مقابلش را با لمس کردن متوجه می‌شد! درواقع روحیه قوی و دلسرد نشدن بیشتر از هر چیز در اورست مطرح می‌باشد و درپی آن توانایی جسمانی و قدرت بالای فیزیکی. البته اریک در ۳۳ سالگی با آن همه سابقه در ورزش کشتی و کوهنوردی، از قدرت جسمانی مناسبی برخوردار بود، اما جدال با اورست و توفانهای ناگهانی آن در جایی که ارتباط با دیگر کوهنوردها مشکل و شاید غیرممکن باشد، پدیده‌ای بود که اریک تا آن زمان با آنها مواجه نشده بود. در این میان چند بار مسوول و رهبر گروه از اریک خواست تا به کمک گروه امداد و هلی‌کوپتر ترتیب بازگشتن او را بدهد، اما اریک مخالفت می‌کرد. سرانجام با هر مکافاتی بود آنها به پناهگاه پنج در ارتفاع هفت هزار متری رسیدند و شب را در چادرهایی که برپا ساخته بودند گذراندند و فردای آن روز برای یک صعود هزار متری دیگر اقدام کردند. البته بسیاری از سراشیب‌ها و صخره‌های تیز را که مانند تیغ کنار کوهستان را پوشانده بود در بخش‌های قبلی آنها گذرانده بودند، اما هرچه که به بالاتر صعود می‌کردند، توفانهای برفی و سرما و بخبندان با شدت بیشتری پیشروی آنها را کندتر می‌کرد. البته اریک حالا تا حدودی شرایط بدنی خود را با هیمالیا وفق داده بود و از نظر تنفس و ریتم حرکتی بهتر عمل می‌کرد، اما هر قسمتی را که او لمس می‌کرد برایش ناشناخته بود و درواقع تجربه‌های کوهنوردی در اریک هیچگونه کمکی برای او محسوب نمی‌شد.

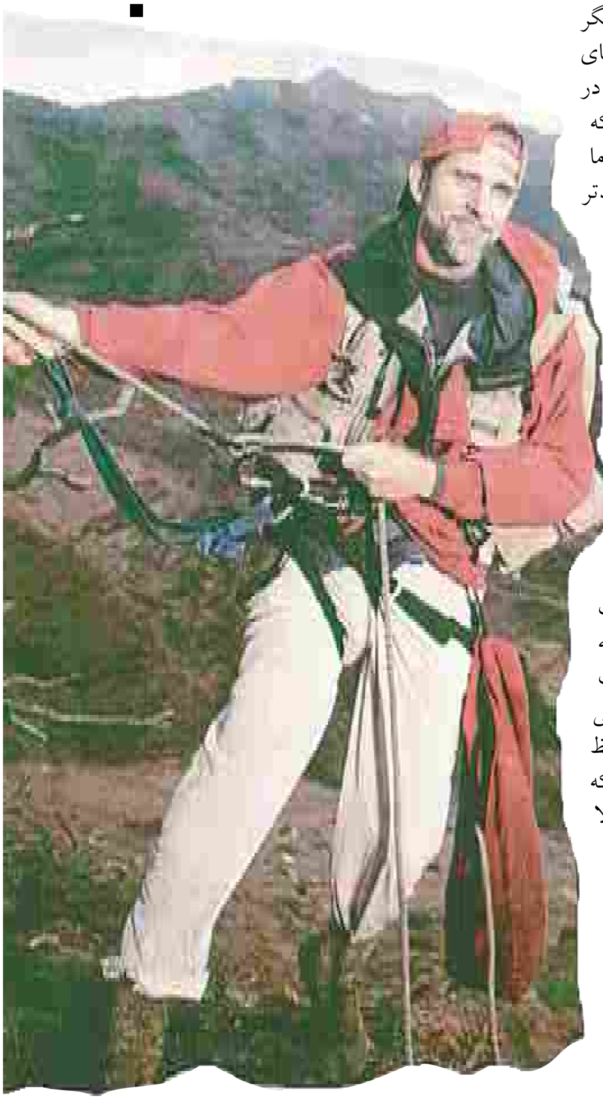

سرانجام پس از سه روز تلاش دیگر، آنها به آخرین پناهگاه قبل از قله رسیدند درحالی که تنها ۶۰۰ متر دیگر تا قله باقی مانده بود، ۶۰۰ متری که در میان کوهنوردان به «پرتگاه مرگ» مشهور است چرا که برخی از بزرگترین و باتجربه‌ترین کوهنوردان جهان در همین قسمت جان خود را از دست دادند. مانند کیت مالوی که جسد یخ‌زده او را پس از هشتاد سال در دامنه اورست پیدا کرده بودند. درواقع از سال ۱۹۲۲ تا ۲۰۰۲ یعنی در طی هشتاد سالی که آمار مربوط به اورست حفظ شده است، ۱۶۹ نفر در حین صعود جان باخته‌اند که نود درصد مربوط به هزار متر آخر بوده است و حالا اریک و دوستانش وارد این بخش شده بودند.

حمله سه نفری

مثل همیشه سه تن از اعضای گروه باید در مرحله آخر برای حمله به قله اورست انتخاب می‌شدند و هیچکس تصور نمی‌کرد تا اریک را در این میان جای دهند، اما سرپرست گروه زمانی که اریک را در ارتفاع ۸۲۰۰ متری یافت دیگر جرأت نکرد تا او را حتی به خاطر سلامتی جانش، از حمله به قله محروم کند و بدین ترتیب اریک و دو تن از همراهانش در صبح روز بعد حمله به اورست را آغاز کردند. در ابتدا توفانهای شدید و بادهایی با سرعت صد کیلومتر، کار آنها را مشکل کرده بود، اما این اریک بود که به عنوان نفر دوم که طناب به او بسته شده بود، با شعارها و کلمات ترغیب کننده، آنها را به جلو می‌راند و سرانجام در ساعت چهار و بیست دقیقه بعدازظهر، اعضای گروه به عنوان عملی افتخارآمیز برای آخرین ۴۰ متر، اریک را پیشتاز قرار دادند و ده دقیقه بعد، اریک دست خود را روی قله گذاشت و سپس بدن خود را بالا کشید و به عنوان نخستین نابینا در تاریخ، اورست را فتح کرد.

خبر این پیروزی به تمامی جهان مخابره شد، اما در بازگشت بود که اریک قله دیگری را هم فتح کرد، همسرش، نخستین فرزند آنها را که نوزاد پسری سالم و تندرست بود به دنیا آورد. در نوزاد حتی از بیماری مردمک چشم هم خبری نبود و اریک شکرگزار و خوشحال از فتح دو قله مهم در زندگی، اکنون به تدریس در کلاسهای کوهنوردی برای آنانکه دچار ناتوانی های جسمانی شده‌اند، همت گمارده است.

■

داستان زندگی

گرگی بر فراز برج عشق!

براساس سرگذشت: جلال

تهیه و تنظیم: محسن طیب

> **توضیح ضروری: اسامی کلیه افراد و اماکن این داستان زندگی مستعار است و اگر به هر دلیلی با افراد و —خصوصاً— با اماکن واقعی مشابهت دارد، یک اتفاق است.**

آقای طیب اگه فکر می‌کنی من خالی می‌بندم، خودت بیا و از اهالی این کوچه سوال کن... اصلاً چرا کوچه؟ حتی به خیابان فرعی و خیابانهای اصلی اطراف خانه ما هم بسنده نکن، تمام اهالی این منطقه قصه «برج عشق» را می‌دانند! بیا از مردم سوال کن و اگر دیدی دروغ میگم، با تبر گردنم را قطع کن!

اینها را مهدی گفت؛ «مهدی...» یکی از خوانندگان پروپاقرص مجله اطلاعات هفتگی که چند هفته‌ای می‌شد سعی داشت مرا در جریان یک سوژه برای داستان زندگی —که به قول خودش خیلی جذاب بود— قرار بدهد، من اما، حرفم چیز دیگری بود و می گفتم... اصلاً اجازه بدهید همه چیز را از ابتدا برایتان بگویم؛ حدود هفده یا هیجده روز قبل بود که تلفن روی میزم زنگ خورد و پسر جوانی سراغم را گرفت و موقعی که گفتم «خودم هستم» کمی سکوت کرد و گفت: «خداوکیلی خودتون هستین؟»

خندیدم و پاسخ دادم: «دوست عزیز چه خدا را وکیل قرار بدی و چه این کار را نکنی، من «خودم» هستم.

–ولی من فکر می‌کنم دارین خالی می‌بندین!

با چنان صراحت لهجه‌ای مرا به دروغگویی متهم کرد که بی‌اختیار خندیدم و گفتم:

–ببینم رفیق، مگه تو چک برگشتی، سفته و... چیزی از نویسنده داستان زندگی داری که بخواد از دستت فرار کنه؟

پسر جوان بلافاصله پاسخ داد: «نه آقا... اختیار دارین...» گفتم: «پس چه دلیلی وجود داره که من —به قول تو— خالی ببندم؟»

–راستش رو بخواین من همیشه فکر می‌کردم «محسن طیب» باید یک آقای مسن و پیرمرد باشه، ولی صدای شما چیز دیگری میگه؟!

از شما چه پنهان طوری دچار «نفسانیت» شدم که دلم می‌خواست از پشت خطوط تلفن زبانش را ببوسم! و جواب دادم: «ممنونم دوست من، حالا بگو چیکار می‌تونم برات بکنم؟»

پسر جوان خود را مهدی معرفی کرد و ادامه داد: «می خوام یک سوژه بهتون معرفی کنم، منتهی باید حضوری ببینمتون...»

اینطوری بود که ۹۰ دقیقه بعد در دفتر مجله و داخل اتاقم نشسته بود تا سوژه‌ای را که سراغ داشت بگوید. ابتدا کمی حال و احوال، بعد تعریف و پرس و جو درباره داستان زندگی‌هایی که سوال در ذهنش ایجاد کرده بود و... سپس رفت سراغ اصل مطلب:

–در محلی که ما زندگی می‌کنیم (در غربی‌ترین نقطه تهران) یکسری ساختمان کنار همدیگر قرار داره که نمی‌دانم اسمش را چی بگذارم، نه میشه بهش گفت شهرک، چون تعداد ساختمانهای نوساز آنجا از یک شهرک کمتره، نه میشه بهش گفت مجتمع مسکونی، چون حدود ۱۰ برج و آسمانخراش داخلش ساخته شده که در هر برج بالغ بر ۸۰واحد مسکونی قرار داره...

–حالا فرض کن اسمش رو بگذاریم «شهرک کوچک»، ادامه بده آقامهدی.

این را گفتم و مهدی که جوان ۲۵ ساله خوش قیافه‌ای بود و موهایش را نیز به مدل «گوجه‌ای» پشت سرش بسته بود ادامه داد: «آره، اسم خوبیه؛ شهرک کوچک! اسم این شهرک کوچک «شهرزاد جاوید» است، و اتفاقاً چه ساختمان شیک و مجهزی هم هست، استخر سرپوشیده، جکوزی، سونا و... همین دو ماه قبل بود که پسر دایی من هم یک واحدش را قولنامه کرد، البته گران بود و...

استکان چای را که آقاشهرام «همکار زحمتکشمان» گذاشت پیش رویش و مهدی تشکر کرد، از فرصت استفاده کردم: «آقامهدی عزیز، مگه آمدی اینجا به من ساختمان بفروشی؟ برادر سوژه‌رو تعریف کن!»

خندید و به ادامه گفت: «بله می گفتم، آقامحسنی که شما باشی!! مالک و سازنده این شهرک کوچک یک آقا مهندس است به نام «جلال» که بین تمام بنگاه‌داران آن منطقه و حتی مردم عادی کوچه و بازار، خیلی معروفه و شهرت داره، علتش نیز همین شغلشه، چون آقاجلال از آن مهندسین قدیمیه که خودش می‌سازه و خودش هم می‌فروشه، منتهی قصه شهرک «شهرزاد جاوید» ماجرای جالبیه که مطمئنم اگه براتون تعریف کنم، بلافاصله «داستان زندگی»اش می کنین... ماجرا این بود که حدود بیست و یکی دو سال قبل...

آقامهدی مانند یک «قصه گوی» حرفه‌ای و با جذابیت کامل، تمام ماجرا را مو به مو و جزء به جزء تعریف کرد. اعتراف می کنم که خودم نیز از شنیدن ماجرا لذت بردم و یقین هم داشتم به عنوان «داستان زندگی» قابل چاپ است اما...، «آقامهدی قصه قشنگی بود، اما من این اجازه را ندارم که ماجرای زندگی مردم را —بدون اینکه خودشان راضی و حتی در جریان باشند— در مجله چاپ کنم!

مهدی مثل اکثر جوانها که همه چیز را راحت می‌گیرند، خندید و گفت: «کی به کیه آقا؟ چاپ کن بره...!»

سری تکان دادم و گفتم: «اولاً اطلاعات هفتگی آنقدر اعتبار داره که به نویسنده‌هاش اجازه چنین کارهایی نمیده، ثانیاً اگر در طول این بیست سال تا حالا یک شکایت از «داستان زندگی» نشده و پامون به دادگاه باز نشده، فقط به همین دلیله که «بی‌خیال» نبودیم!

القصه؛ از مهدی اصرار بود و از ما انکار؛ هر قدر او بیشتر اصرار می‌کرد، من کمتر راضی می‌شدم و می‌گفتم: «مهدی عزیز، تا زمانی که یکی از اعضای این خانواده رضایت ندهند و این قصه را تایید نکنند، این سوژه قابل چاپ نخواهد بود!

اینگونه بود که دو هفته تمام مهدی زنگ می زد و من مخالفت می کردم و... تا اینکه هفته قبل بالاخره راضی‌ام کرد: «آقا... اگر پدر «مهندس جلال» رضایت بده و سوژه را تایید کنه، قبول می کنی؟»

برایم خیلی جالب بود وقتی فهمیدم مهدی با کلی پرس و جو و این در و آن‌در زدن موفق شده «پدر مهندس» را پیدا کند! هنگامی که دلیل این همه تلاش را پرسیدم با نگرانی و صداقت تمام گفت: «به خدا فقط دوست دارم این ماجرا چاپ بشه، یعنی دلم می خواد بعد از ۱۵ سال خواننده اطلاعات هفتگی بودن (من از ده سالگی که این مجله توسط پدرم خریده می شد خواننده داستان زندگی بودم تا الان) یکمرتبه هم خودم سوژه‌ساز بشم، نکنه آقا طیب فکر کردی قراره یکی از ساختمانهای این شهرک رو پاداش بگیرم؟!

خندیدم و گفتم: «اگر موفق شدی این کاررو بکنی، از نظر من نوش جانت... حالا بگو کی قراره با پدر مهندس صحبت کنیم؟»

◆◆◆

ساعت ٦ بعدازظهر روز پنجشنبه بود که ابتدا «مهدی» را از جلوی «سوپرمارکت» بزرگی که مدیر و صاحبش بود سوار کردم و همانطور که به سوی منزل «حاجی یدالله» می رفتیم پرسیدم «به راحتی موفق شدی راضیش کنی؟»

سیگاری آتش زد و گفت: «راحت راحت که نه، اول وقتی گفتم می خوام ماجرای زندگی پسرش «مهندس جلال» را چاپ کنم، اخم کرد و قبول نکرد، اما وقتی اسم «اطلاعات هفتگی» را بردم، خندید و گفت: «می دونی من چند ساله خواننده این مجله هستم، دست کم پنجاه سال!» و بعد به اعتبار نیم قرن خواننده بودنش قبول کرد، اما با این شرط؛ «به شرط اینکه نویسنده‌رو بیاری اینجا، من حوصله ندارم برم آنجا.»

ساعت چند دقیقه مانده بود به ۱۹ یا همان ۷ بعدازظهر که جلوی یک خانه قدیمی و کلنگی از ماشین پیاده شدیم، البته خانه قشنگی بود، اما قدیمی.

داخل که شدیم پیرمردی که نزدیک به هفتاد سال داشت به استقبالمان آمد، ماشاالله اصلاً به ۷۰ ساله‌ها نمی خورد؛ پیر بود و محاسن‌اش یکدست سفید، اما قبراق و سرحال راه می رفت. با این تفاوت که چهره‌اش اندازه جسمش سرحال نبود!

هنگامی که «یاالله» گفتیم و پا داخل خانه گذاشتیم، حاج یدالله گفت: «هیچکس اینجا نیست... زن و بچه‌هام —یعنی دو تا دخترم که هنوز ازدواج نکردن— حالا دیگه بالاشهرنشین شدن، یعنی از موقعی که این ماجراها اتفاق افتاده، براشون افت داره توی این خونه قدیمی زندگی کنند، ولی من به همه‌شون گفتم تابوت منو هم باید از همین خونه بیرون ببرند (و بعد درحالی که مرا روی تشکچه تر و تمیزی می نشاند ادامه داد) برات تعریف می کنم، تمامش توی همین قصه جلال است...»

و بعد قوری چینی گل سرخ را از روی سماور نفتی درحال قل قل برداشت و داخل دو «استکان شستی» که همه از سنتی بودن پیرمرد حکایت می کرد، برایمان چایی ریخت و سپس رو به همراهم —که حسابی با هم رفیق شده بودند— کرد و گفت: «مهدی جان خربزه بریدم گذاشتم توی یخچال، انگور عسگری شیرین هم همان جاست، بردار بیار و بعد بنشینیم به صحبت...»

مهدی هم —که بدجوری احساس صاحبخانه بودن بهش دست داده بود— از جا پرید و سفارش پیرمرد را انجام داد و...، همانطور که من چای را جرعه جرعه می نوشیدم، حاج یدالله قصه جالب «شهرک کوچک» یا به قول مهدی؛ قصه «برج عشق» را اینگونه تعریف کرد...

◆◆◆

موقعی که «جلال» مهندس شد، از خوشحالی سر به آسمان می ساییدم... آن روزها من و زنم و بچه‌هام در شهرستان زندگی می کردیم، خدا می داند خرج تحصیل جلال را —که در همین تهران دانشگاه می رفت— چطوری دادم، یک کارمند یک‌لاقبا بودم که شکم بچه‌هایم را نیز به سختی سیر می کردم، اما خب، قصه جلال چیز دیگری بود. تنها پسر سر شش دختر بود که چشم و چراغ خانواده‌مان محسوب می شد. واسه همین هم بعدازظهرها —در آن پنج سال تحصیل جلال در دانشگاه— در یک شرکت خصوصی تا ۱۲ شب کار کردم تا او موفق شد مهندسیش را بگیرد. اینطور که خودش می گفت، چون شاگرد اول هم شده بود، بلافاصله بعد از اتمام دانشگاهش چند شرکت بزرگ ساختمانی آمدند سراغش و به عنوان یکی از مهندسین معروف و نمونه، مشغول به کار شد. همان موقع —حدود ۳۰ سال قبل— بود که با اصرار زیاد من و مادرش و شش تا خواهرش را آورد تهران، هرقدر هم بهش گفتم: «من اینجا راحت هستم» به خرجش نرفت و می گفت: «دیگه دوران سختی شما و خانواده ام تمام شده و می خوام خوشبختتون کنم» این بود که آمدیم تهران و چون اوایل کارش بود، همین خانه کوچک را که آن روزها نوساز بود برایمان خرید، اما شکر خدا کار و بار جلال روزبه‌روز بهتر می شد. این بود که دوتا از خواهرانش نیز زن دوتا مهندس شدند که همکار جلال بودند. تا اینکه مادر جلال بهم گفت: «پسرمان دیگه وقت زن گرفتنشه...» دیدم راست میگه، این بود که با خودش حرف زدم و او هم که هنوز بچه خوبی بود گفت: «هر کس را شما معرفی کنین من موافقم» من هم به سراغ یکی از دوستان قدیمی‌ام به نام «محمدرضا» رفتم که خودش بود و یک دختر مثل دسته گل؛ خانم و نجیب و زیبا، خبر داشتم که محمدرضا مریض است و چون زنش هم چند سال قبل فوت کرده بود، تصمیم گرفتم زود ترتیب عروسیشون را بدهم. یادم نمی رود که قبل از مراسم عقد، محمدرضا بهم گفت: «یدالله قسم بخور که دختر منو مثل بچه خودت بدانی!»

خندیدم و گفتم: «این حرفها چیه می زنی محمدرضا؟ مگه دارم دخترت را برای نوه «چنگیزخان مغول» می گیرم که اینقدر نگرانی؟» اما محمدرضا —که قدیمی‌ترین رفیقم بود و از دوران دبستان با هم بزرگ شده بودیم— خندید و پاسخ داد: «اگر قرار بود دخترم را به کسی غیر از پسر یدالله بدهم که اینطوری چشم و گوش بسته نمی گفتم بسم‌الله! منتهی از تو چه پنهان آقا یدالله که من در این سالها توی این تهران بی در و دروازه چیزهایی دیدم که مغزت آتش می گیره اگر بشنوی! مطمئنم تو هم ده سال در تهران بمانی حرف منو می فهمی! واسه همین هم آدم‌های زیادی را دیدم که تا پاشون به تهران باز و جیبشان پر از پول شد، یادشان رفت کی بودند و از کجا آمدن! از طرف دیگه یدالله جون، خودت می دانی که این مریضی داره منو از پا درمیاره و امروز فردا بیشتر میهمان این دنیا نیستم، اما چون خدا بهم باشرف‌ترین رفیق دنیارو داده و حالا هم قراره دخترم عروس این رفیق بشه، اینطوری قسمات میدم تا امروز خیالم و فردا روحم راحت باشه!»

کمی سر به سر محمدرضا گذاشتم و سرانجام گفتم: «به نان و نمکی که با هم خوردیم قسم محمدرضا، از دخترت بیشتر از بچه‌های خودم مراقبت می کنم»!

اینطوری بود که پسرم شد داماد رفیقم و یک عروسی خوب هم برگزار کردیم، اما انگار قصه این زندگی باید از همان اول شروع می شد؛ چرا که وقتی پنج روز بعد از عروسی که جلال و زنش از ماه عسل —که رفته بودند شمال— برگشتند، یکسره آمدند بهشت زهرا تا هنگام دفن محمدرضا، دخترش هم آنجا باشه! خدا را شکر که جلال با مهربانی هایش توانست «داغ پدر» را برای زنش قابل تحمل کند، ضمن اینکه خودم هم به سراغش رفتم و گفتم: «عروس گلم اگر به خاطر از دست دادن پدر نازنینت گریه می کنی، حق داری، چون منم خیلی گریه کردم، اما اگر این اشکها را به خاطر «بی کسی» داری می ریزی، اون وقت باید بگم هنوز منو نشناختی... خیالت تخت باشه دخترم که تا وقتی من زنده باشم، سایه پدرت بالای سرت خواهد بود!»

هرطور بود دختر بیچاره را آرام کردم و آنها زندگیشان را شروع کردند. خوشبختانه و به قول زنم؛ «عروسمان خوشقدم بود» چرا که روزبه‌روز وضع جلال بهتر شد، تا جایی که موفق شد برای خودش یک شرکت راه بیندازد تا خودش بسازد و خودش بفروشد. حالا دیگه به قول معروف دست به خاک می زد طلا می شد. منم خوشحال بودم. مخصوصاً که یک نوه هم توی راه داشتم اما... اما چیزی که بود، گاهی اوقات در رفتارهای جلال چیزی می دیدم که معنیش را نمی فهمیدم، چیزی شبیه به افسارگسیختگی! حتی یکی، دو بار که سرزده به منزلشان رفتم، چشمهای عروسم را خیس دیدم! هر چند که خودش می گفت «دلم برای پدرم تنگ شده» اما من نگران بودم! تا اینکه یکشب حوالی ساعت ۲ نیمه شب، درحالی که عروسمان هفت ماهه باردار بود، دیدم یکنفر به شکل عجیب و نگران کننده‌ای دارد زنگ خانه را می زند. با هراس از خواب پریدم و همراه دخترها و زنم رفتیم در را باز کردیم و... چیزی را که می دیدم باورم نمی شد؛ سر و صورت عروسم غرق خون بود و آنقدر شلاق به بدنش خورده بود که نتوانست جلوی در بایستد و در آغوش مادرشوهرش از هوش رفت!

آری... از آن شب قصه زندگی تلخ من و عروسم و یک گرگ آغاز شد!

ادامه و پایان ماجرا در شماره آینده

■

اگر رنج و محنت نبود، هر روز هزار بار با خطر مرگ روبرو می شدیم

● ورد آویبوری

یک هفته حادثه

تهیه و تنظیم:
پ - شایق

شاگرد خیانتکار

شاگرد خیانتکار که با بیهوش کردن صاحبکارش از گاوصندوق او ۲۵ میلیون تومان چک پول سرقت کرده بود، دستگیر شد.

هفته گذشته صاحب یک فروشگاه بزرگ با مراجعه به دادسرای ناحیه ۲۷ تهران گفت؛ ۲۵ میلیون تومان چک پول از داخل گاوصندوق مغازه‌ام به سرقت رفته است.

وی در ادامه افزود؛ چند روز قبل وقتی با شاگردم درحال خوردن صبحانه بودیم، او به من یک فنجان نسکافه داد که من با نوشیدن آن بیهوش و به بیمارستان منتقل شدم. پس از چند ساعت که حالم بهتر شد و به محل کارم برگشتم، یکی از همسایه‌ها کلید گاوصندوقم را به من داد و گفت، شاگردم قبل از انتقال من به بیمارستان آن را به امانت نزد او گذاشته است، بنابراین فکر می کنم سرقت کار شاگردم باشد. بدین ترتیب شاگرد مغازه به عنوان تنها مظنون پرونده تحت تعقیب قرار گرفت و دستگیر شد.

وی پس از دستگیری به پلیس آگاهی منتقل شد و در بازجویی های اولیه، درحالی که راهی جز اعتراف نداشت به سرقت چک پول‌های صاحبکارش اقرار کرد. او در مورد چگونگی انجام سرقت گفت؛ روز حادثه، هنگامی که به همراه صاحب مغازه درحال صرف صبحانه بودیم، من در نسکافه او مقداری داروی بیهوشی ریختم و به او خوراندم. او با نوشیدن آن بیهوش شد و من از فرصت استفاده کردم و با برداشتن کلید گاوصندوق از جیبش ۲۵ میلیون تومان چک پول سرقت کردم. سپس برای اینکه کسی به ماجرا شک نکند، کلید را به عنوان امانت به یکی از همسایه‌ها که با صاحب مغازه دوست بود، دادم و به سرعت صاحبکارم را به بیمارستان رساندم، اما چند ساعت بعد که او حالش بهتر شد و به مغازه آمد، متوجه ناپدید شدن چک پولها شد.

به‌دنبال اعترافات این متهم، وی تاانجام تحقیقات بیشتر و بررسی سوابقش روانه زندان شد.

دختر دانشجویی که سرقت می‌کرد

دختر دانشجویی که در اقدامی کینه‌جویانه کیف بیش از یکصد دختر دانشجو را سرقت کرده بود دستگیر شد.

وی در بازجویی شعبه دهم دادسرای ناحیه ٦ خارک گفت: وقتی در دبیرستان تحصیل می کردم، خانواده‌ام به شدت علاقه داشتند در رشته پزشکی قبول شوم. به همین خاطر بعد از گرفتن دیپلم در کنکور سراسری در رشته مهندسی یک، در دانشگاه شیراز قبول شدم. از ترس اینکه سال آینده قبول نشوم، ناچار در دانشگاه ثبت‌نام کردم. در این مدت شرکت در کلاس‌ها برایم مثل کابوس بود و همیشه خودم را سرزنش می کردم. کم کم این مساله برایم به یک عقده بزرگ تبدیل شد، به همین خاطر هفت سال طول کشید تا لیسانس گرفتم. دو سال قبل وقتی فارغ‌التحصیل شدم به‌بهانه شرکت در کلاسهای فوق‌لیسانس به تهران آمدم و در یکی از خوابگاههای خصوصی در مرکز تهران اتاقی اجاره کردم. چند بار به کلاسهای تقویتی در یکی از دانشگاهها رفتم. با دیدن دانشجویان رشته‌های پزشکی به یاد گذشته و آرزوهای تحقق نیافته پدر و مادرم افتادم. تا اینکه‌از شدت خشم و کینه تصمیم گرفتم از دانشجویان انتقام بگیرم. با آنکه نیاز مالی نداشتم و همیشه در حساب بانکی‌ام مقدار زیادی پول از طرف خانواده‌ام واریز می‌شد، با این حال در نمازخانه، دستشویی و رستوران دانشگاهها کمین کرده و در فرصت مناسب کیف دانشجویان را برمی‌داشتم و بلافاصله پس از ورود به خیابان محتویات کیف‌ها را خالی می‌کردم، اما به هیچیک از آنها دست نمی‌زدم. تلفن همراه دزدی را در سطل آشغال می‌انداختم و با کارت دانشجویان در دانشگاهها رفت و آمد می‌کردم. تا اینکه پس از سرقت کیف یک دانشجوی رشته پزشکی عکس خودم را روی آن چسباندم. بعد هم در همه جا خودم را دانشجوی رشته جراحی عمومی و کارمند یک بیمارستان معروف معرفی می‌کردم، حتی به پسر جوان ثروتمندی که از من خواستگاری کرده بود، قول ازدواج دادم.

پس از اعترافات دختر جوان، او در اختیار پلیس آگاهی قرار گرفت و در ادامه بررسی و تحقیقات معلوم شد که وی احساس خودکم‌بینی دارد و به همین دلیل مرتکب سرقت‌های سریالی از دانشجویان شده است.

مدیر شرکت برنده مناقصه را ربود

مردی که برنده یک مناقصه را ربوده بود، دستگیر شد.

به گزارش مرکز اطلاع رسانی نیروی انتظامی تهران، چندی پیش مردی با مراجعه به دادسرای ناحیه ۷ تهران عنوان کرد، چندی قبل در یک مناقصه خرید تجهیزات مخابراتی برنده شدم اما پس از مشاهده لیست متوجه تخلفاتی در مناقصه شدم. پس از آن مدیر شرکت به نام اباذر با پیشنهاد رشوه به مبلغ ۱۵۰ میلیون تومان و ارائه چک از من خواست موضوع تخلف را به مرجع قانونی منعکس نکنم. درپی مخالفت من مدیر شرکت مجدداً درخواست ملاقات حضوری کرد که پس از مراجعه من به محل، او به همراه سه نفر دیگر به وسیله یک دستگاه پژو ۲۰٦ با توسل به زور مرا ربودند. آدم‌ربایان پس از انتقال من به شهرستان ساری با اخذ امضا در یک برگه سفید و همچنین سفته به مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان رهایم کردند.

با توجه به ادعای این مرد، رئیس دادسرای ناحیه ۷ دستور پیگیری پرونده را صادر کرد و ماموران آگاهی متهم اصلی را در مجیدیه تهران شناسایی و دستگیر کردند. این مرد در بازجویی اولیه به جرم خود اعتراف کرد و درحال حاضر تحقیقات تکمیلی ادامه دارد.

گدای میلیونر!

پسر یک خانواده ثروتمند که برای دیدار با دختر مورد علاقه‌اش از جنوب به تهران سفر کرده بود، هنگام گدایی از سوی ماموران پلیس دستگیر شد.

چندی قبل ماموران همزمان با اجرای طرح ارتقای امنیت اجتماعی و پاکسازی و جمع‌آوری اراذل و اوباش در مناطق مختلف پایتخت، عده‌ای از افراد شرور، قاچاقچی و اوباش را دستگیر کردند. در میان افراد شرور، متوجه یک پسر شهرستانی شدند که میثم نام داشت. او در بازجویی گفت؛ باور کنید من خلافکار، شرور و قاچاقچی نیستم، من داشتم گدایی می کردم که دستگیر شدم. پدرم تاجر سرشناس و یکی از ثروتمندان شهرمان است، اما به دلیل اینکه در خانه ما از مهر و محبت خبری نیست، من و دو خواهرم به‌رغم داشتن همه امکانات رفاهی و تفریحی تنها هستیم. پدرم همیشه به بهانه کار و تجارت در سفر است، مادرم نیز سرگرم کارهای خودش است و توجهی به ما ندارند. یک سال پیش با دختری که به اتفاق خانواده‌اش از تهران به شیراز آمده بود، آشنا شدم و هراز گاهی از طریق اینترنت با هم در تماس بودم تا اینکه تصمیم گرفتم برای دیدنش به تهران بیایم. پدرم برای تجارت به اروپا رفته بود، بنابراین این موضوع را با مادرم درمیان گذاشتم، اما او مخالفت کرد. من هم بدون توجه به اخطارهای مادرم با گرفتن مقدار زیادی پول از خواهر بزرگم شبانه به تهران آمدم. وقتی رسیدم با دختر مورد علاقه‌ام تماس گرفتم. خلاصه اینکه روزها با او بودم و شبها به مسافرخانه می‌رفتم. تا اینکه در آخرین دیدار با دختر مورد علاقه‌ام «سیما»، به او پیشنهاد ازدواج دادم که پذیرفت. بدین ترتیب با خوشحالی تصمیم گرفتم به شهرمان بازگردم تا خانواده‌ام را در جریان قرار دهم، به همین خاطر وقتی سوار تاکسی شدم تا به مسافرخانه بروم، داخل تاکسی کیفم را زدند. با شرمندگی زیاد از راننده عذرخواهی کردم و به مسافرخانه رفتم و موضوع را با مسوول مسافرخانه درمیان گذاشتم. از او خواهش کردم که اجازه دهد به شیراز بروم و بقیه پولش را برایش بفرستم، اما دیگر حتی یک روز اجازه نداد در آنجا بمانم. همان موقع با مادرم تماس گرفتم و تلفنی ماجرا را برایش تعریف کردم و از او خواستم مقداری پول برایم بفرستد تا با مسافرخانه تسویه‌حساب کنم، اما مادرم به خاطر این که تنبیه‌ام کند، حاضر نشد پولی برایم بفرستد. وقتی از مادرم پاسخ منفی شنیدم، ناامید در خیابانهای تهران پرسه می‌زدم تا سرانجام به فکرم رسید از مردم کمک بگیرم تا به شهرمان برگردم. ماجرای خود را با چند نفر درمیان گذاشتم و از آنها درخواست کمک کردم، اما جز یکی، دو نفر که دو هزار تومان کمک کردند بقیه سرزنشم کردند. در خیابان بودم هنگامی که ماموران اراذل و اوباش را محاصره کرده بودند در آن شلوغی مرا هم نیز دستگیر کردند.

بازپرس پس از شنیدن اظهارات این جوان، دستور داد پس از تحقیقات و در صورت اثبات گفته‌های او، وی را تحویل خانواده‌اش دهند.

یک هفته
چند نگاه

سید محمد هوشی السادات

گفتگوی هسته ای، تعارض در غرب

گفتگوی تلفنی اخیر خاویر سولانا، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا با سعید جلیلی، مذاکره کننده ارشد پرونده هسته ای ایران حاکی از کاهش فشار کشورهای پنج به اضافه یک (اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل به همراه آلمان) بر کشورمان دارد. در حالی که آمریکا پس از برگزاری نشست ژنو ضرب الاجل غیر رسمی دو هفته ای را برای پاسخ ایران به بسته پیشنهادی غرب و توقف توسعه برنامه هسته ای خود ارائه کرده بود با این حال اروپا اعلام کرد: "اگر ایران به جای چهارده روز در شانزده روز پاسخ دهد نیز مشکلی نخواهد بود و ما فکر خود را به تاریخ این پاسخ معطوف نکرده ایم". "**شان مک کورمک**"، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا نیز گفت در قبال برنامه هسته ای ایران و پایان ضرب الاجل آن، روزها را شمارش نمی کند." با این حال هیئت آمریکایی در سازمان ملل ممکن است بار دیگر سایر اعضای شورا را برای بحث درباره برنامه هسته ای ایران تحت فشار قرار دهد. از سوی دیگر دیپلمات های چهار کشور دیگر عضو دائم شورای امنیت نیز اعلام کرده اند: در شرایط کنونی ترجیح می دهند برای دور دیگری از تحریمها علیه ایران، وارد مذاکره نشوند.

بر همین اساس این دلایل را می توان به منظور مخالفت این چهار کشور با روند مذکور در آینده ای نزدیک برشمرد:

۱) انتخابات آینده ریاست جمهوری آمریکا در ماه نوامبر و سیاست آتی این کشور در قبال ایران.

۲) عدم تمایل روسیه و چین در خصوص تحریم ها علیه ایران. خبرگزاری رویترز اعلام کرد: "این دو عضو دارای حق وتو در شورای امنیت می خواهند به ایران زمان بدهند تا پیشنهاد مشوق های اقتصادی و سیاسی را در مقابل تعلیق غنی سازی، مورد بررسی و مطالعه قرار دهند".

۳) مخالفت صریح مقامات ایرانی با عقب نشینی از حقوق هسته‌ای این کشور. هر چند برخی مقامات غربی جدا از اظهارات فوق همچنان بر طبل تشدید تحریمها علیه ایران در صورت عدم توقف برنامه هسته ای می کوبند.

اسد حامل پیامی دو وجهی

بشار اسد، رئیس جمهور سوریه در حالی در سومین سفر رسمی خود به ایران از زمان روی کار آمدن دولت نهم وارد تهران شد که این سفر اهدافی را به دنبال داشت. اتحاد ایران و سوریه که بیش از سه دهه تداوم داشته است در سال ۱۳۸۵ با امضای توافقنامه همکاری نظامی بین دو کشور تقویت شد و روسای جمهور ایران و سوریه همچنین تصمیم دارند روابط اقتصادی، علمی و فرهنگی دو جانبه را تقویت کنند. از مهمترین تحلیل هایی که در این رابطه مطرح است اعطای نشان سفارت فرانسه به اسد و درخواست نیکلا سارکوزی، رئیس جمهور فرانسه از وی به منظور میانجیگری در برنامه هسته‌ای ایران است که از نرمش غرب در قبال دیپلماسی هسته ای تهران حکایت دارد. بر همین اساس می توان همزمانی این سفر را با اتمام ضرب الاجل غیر رسمی دو هفته‌ای غرب به ایران در یک راستا ارزیابی نمود. از منظری دیگر تحولات منطقه و مذاکرات غیر مستقیم سوریه و اسرائیل با میانجیگری ترکیه در نشست اخیر اتحادیه مدیترانه در پاریس از جمله مهمترین موضوعات مورد توجه مقامات ایران در دیدار با بشار اسد بود. ترکیه نیز که در پیشبرد مذاکرات صلح بین سوریه و اسرائیل نقش موثری ایفا می کند همزمان می کوشد بین کشورهای غربی و جمهوری اسلامی بر سر مسئله اتمی میانجیگری کند. اسد حامل پیامی دو وجهی برای ایران بود که بخش نخست مربوط به روابط فرانسه و ایران است زیرا در برهه اخیر این روابط به سبب برخی اظهارات رئیس جمهور فرانسه تیره شده است اما با پیشرفت روابط آلمان با تهران و حضور آمریکا در مذاکرات پرونده هسته ای ایران و تغییراتی که انتظار می رود در سطح منطقه رخ دهد، فرانسه را ناگزیر کرده است واسطه ای را برای ارتباط با کشورهای مهم منطقه به ویژه ایران پیدا کند. بخش دوم پیام نیز مرتبط با پرونده هسته ای ایران و مشوقهای غرب به تهران بود. بر همین اساس تصمیم اسد برای سفر به ایران بیانگر نوعی ناکامی برای برخی کشورهای غربی و همچنین رژیم صهیونیستی به منظور ایجاد شکاف در مناسبات دمشق - تهران ارزیابی می شود. این سفر با هدف هماهنگی میان تهران و دمشق در لحظه حساس کنونی در منطقه و جهان صورت گرفت و همچنین در پی ایجاد تغییرات در سیاستهای آمریکا با توجه به انتخابات ریاست جمهوری آتی این کشور و با توجه به بی ثباتی کابینه اسرائیل و شایعات تکراری درباره احتمال حمله نظامی به ایران و احتمالا حمله به سوریه و تشدید تنش در منطقه قابل تامل بوده است. مناسبات دمشق - تهران حالت راهبردی دارد و سوری ها برای تحقق منافع طرفین و بطور کلی منافع کشورهای منطقه خاورمیانه با ایران همکاری می کنند و این روابط در جهت برقراری ثبات در منطقه خاورمیانه و مقابله با اشغالگری و خشونت در این حوزه شکل گرفته است.

موشک فوق مدرن، سر درگمی رسانه ای غرب

اظهارات فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درباره دستیابی سپاه به تولید سلاح پیشرفته دریایی، بازتاب نسبتا وسیعی در محافل رسانه ای غرب داشت. سخنان **محمد علی جعفری** درباره توانمندی بومی ایران برای تولید انبوه موشک فوق مدرن ضد ناو و امکان بستن طولانی مدت تنگه هرمز در صورت تهدید امنیت ایران واکنشهای مختلفی را در محافل غربی برانگیخته است. این رسانه ها بیشتر با اشاره به ویژگی های فنی سلاح مزبور این بخش از خبر سرلشگر جعفری را برجسته کردند که برد این موشک ضد ناو سیصد کیلومتر است که هیچ شناور و ناوی از آن در امان نخواهد بود.

خبرگزاری رویترز این فضای ذهنی را ایجاد کرد که اظهارات سردار جعفری در شرایطی بیان می شود که تنش ها درباره برنامه هسته‌ای ایران، پس از به پایان رسیدن ضرب الاجل غیر رسمی به ایران در شنبه گذشته برای پاسخ دادن به بسته پیشنهادی قدرت های جهانی افزایش یافته است.

بخش دیگری از این تحلیل با محوریت دستیابی سپاه پاسداران به فناوری موشک ضد ناو پیشرفته متوجه این ادعاست که این رویکرد نشان از راهبرد جمهوری اسلامی به ساخت سلاح های بازدارنده دارد و خبرگزاری ایتارتاس روسیه نیز بر آن تاکید دارد. رسانه های خارجی در تبلیغات خود به ویژه در مقاطعی که ایران از پیشرفت های نظامی -دفاعی خود خبر می دهد این هدف را پیگیری می کنند که مقامات ایران در مواقع تشدید فشار سیاسی جهانی، اخباری را از پیشرفت های نظامی در این کشور مطرح می کند که وجوه بارز آن بازدارندگی و انحراف افکار جهانی از پرونده هسته ای است.

با دوست خود جدال مکن، شوخی مکن و هرگز وعده‌ای مده که خلف آن کنی

● حضرت محمد(ص)

آنانکه از هیچ استعدادی برای ارتکاب به جرم برخوردار نیستند!

مجرمین کودن!

«حتی مجرمین هم باید از حداقلی در عقل و هوش برخوردار باشند!»

برگردان: بهروز بهرامی

«چه بسیار داستانها خوانده‌ایم و یا فیلمهای سینمایی تماشا کرده‌ایم که در آن غیر ممکن‌ترین و مشکل‌ترین جرمها به وقوع پیوسته است. مانند سرقت از بانکی که از بالاترین میزان امنیت و مراقبت برخوردار بوده و یا استفاده از کامپیوتر توسط چند مجرم نابغه که به خالی کردن حسابهای پس‌انداز اشخاص میلیاردر، منتهی شده است. اما در این میان جرایمی هم واقع شده که در آن مجرم یا مجرمین نهایت خنگی و خرفتی را از خود نشان داده‌اند. بد نیست که به برخی از این موارد که کاملاً هم واقعیت دارند بپردازیم.»

* * *

اسلحه هم تعریفی دارد

مجرمی که می‌خواهد برای انجام عمل سرقت، طرف مقابل را بترساند باید مسلح بودن خود را به ذهن طرف مقابل به گونه‌ای القاء کند. ماجرا این است که در اوایل سال جاری مسیحی **جاستین**، جوان ۲۲ ساله و اهل شهر دیتون از اینکه به دلیل فقر اجازه ازدواج با دختر مورد علاقه‌اش را به او نمی‌دادند، سرانجام به ستوه آمده بود چرا که به هر تلاشی که برای به دست آوردن مقداری پول دست زده بود، نتیجه‌ای عایدش نشده بود تا آنجا که دختر و خانواده‌اش به او لقب بی‌عرضه داده بودند. سرانجام او که تا آن زمان هرگز مرتکب عمل خلافی نشده بود، تصمیم خود را گرفت و یکراست وارد یک سوپرمارکت شد و در حالی که پارچه‌ای را روی دست خود انداخته بود، دو انگشت شست و سبابه خود را به گونه‌ای به سوی زن جوانی که پشت صندوق ایستاده بود نشانه رفته بود که به او داشتن اسلحه‌ای در دست خودش را القاء کند، اما آنچه که جاستین در زیر پارچه با انگشتان خود درست کرده بود شباهت به همه چیز داشت به غیر از اسلحه، و دختر فروشنده هم آنچه که به ذهنش خطور نکرده بود، اسلحه در دست جاستین بود، اما در عوض آن دختر تصور کرد که جاستین خیال توهین به او را دارد و یا به نوعی قصد تمسخر فروشنده را کرده است، بنابراین دختر در نهایت خشم و عصبانیت، با چتری که در کنار دست خود داشت، جاستین نگونبخت را به باد کتک گرفت تا آنجا که تنی چند از مشتریان پلیس را خبر کردند تا زمانی که سرانجام پلیس سر رسید و جاستین را از شر کتکهای دختر فروشنده نجات داد. آنگاه پس از چند دقیقه که شهود، ماجرا را به پلیس شرح دادند، افسر پلیس از جاستین پرسید که به چه منظوری دو انگشت خود را به سوی دختر فروشنده نشانه رفته بود؟ جاستین هم در نهایت سادگی پاسخ داد: «می‌خواستم پولهای صندوق را سرقت کنم...» بلافاصله پس از این پاسخ، افسر پلیس به دستهای جاستین که مات و مبهوت مانده بود، دستبند زده و او را بازداشت کرد.

دربه‌در به دنبال خبره برای تعیین کیفیت

SING SING
PRISON

در ماه مارس و به سال ۲۰۰۷ یعنی در حدود یکسال و نیم پیش‌تر فیلیپ ویلیامز جوان ۲۵ ساله، دربه‌در در جستجوی افسران پلیسی بود که در بخش مواد مخدر خدمت می‌کردند و از آنجا که آنها معمولاً در لباس مبدل، مسوول انجام عملیات محرمانه می‌باشند، یافتن آنها برای فیلیپ بسیار مشکل بود. سرانجام یک روز در برابر اداره پلیس، یکی از افسران دو تن از پلیس‌هایی را که در بخش مواد مخدر در شهر تمپا خدمت می‌کردند به فیلیپ نشان داد. فیلیپ هم خوشحال و خندان به سراغ آنها رفت و پس از معرفی خودش، بسته حاوی شیشه و کراک (مواد مخدر مشهور) را به آنها نشان داد و به آنها گفت که به تازگی این مواد را خریداری کرده و از آنجا که به کیفیت و مرغوبیت آنها مشکوک می‌باشد، از افسران پلیس که خبره می‌باشند، تقاضا دارد که مواد را بررسی و نظر خود را درباره کیفیت مواد ابراز کنند تا اگر مواد مرغوب نباشند، آنها را به فروشنده بازگرداند. دو افسر پلیس در جا به دستهای فیلیپ دستبند زده و همچنین در بازجویی از او موفق به یافتن فروشنده هم شدند و هر دو را به زندان افکندند!

تعویض اسم

در ویسکانسین و در سال جاری، جیمی فرانته که یک مجرم سابقه‌دار بود، هر بار که توسط پلیس راهنمایی به دلیل ارتکاب به تخلفات رانندگی، متوقف، می‌شد، از کارتهای شناسایی جعلی یا کارتهایی که متعلق به دیگران بود و جیمی عکس خود را به جای صاحب اصلی کارت در آن قرار می‌داد، به عنوان معرفی خود به پلیس استفاده می‌کرد، چرا که به جهت سوبق ارتکاب به جرایم مختلف، جیمی اگر با نام اصلی خودش را معرفی می‌کرد بدون تردید توسط پلیس بازداشت می‌شد. در ویسکانسین، پلیس راهنمایی به دلیل مشکل موجود در چراغهای جلویی در اتومبیل جیمی، دستور توقف به او داد و از او کارت شناسایی را مطالبه کرد. جیمی هم مطابق معمول کارت شناسایی جعلی را با نام ریس نورتون اما با عکس خودش روی آن به پلیس نشان داد. حال غافل از آنکه ریس نورتون آدمکشی حرفه‌ای است که به جرم قتل سه نفر تحت تعقیب قرار داشته و پلیس مذکور هم خوشحال از آنکه سرانجام این قاتل بالفطره با پای خودش به دام افتاده بود، به سرعت به او دستبند زده و او را بازداشت کرد. یک ماه طول کشید تا جیمی توانست این مهم را به ثبوت برساند که او ریس نورتون نیست!

تقلب در بانک

آلکساندر اسمیت در شهر آگوستا در تابستان سال گذشته، ناگهان تصمیم گرفت تا راهی برای میلیونر شدن، آن هم به سرعت پیدا کند. از این رو او بر آن شد تا یک چک بانکی تقلبی به مبلغ یک میلیون دلار را به حساب خودش در بانک واریز کند تا بعداً بتواند این مبلغ را به صورت اسکناس از حساب خود برداشت کند. ایده بسیار جالبی بود. اما یک اشکال بزرگ در این میان وجود داشت و آن هم این بود که پدیده ای به نام چک بانکی یک میلیون دلاری اصولاً وجود ندارد. به همین دلیل هم به مجرد ارائه آن به بانک، آلکساندر اسمیت توسط پلیس بازداشت شد!

احساس گردن کلفتی

سال گذشته در شهر سیدنی در استرالیا، دو نفر گردن کلفت تصمیم گرفتند تا در یک شب هنگام وارد یک رستوران شیک استرالیایی شده و با استفاده از زور بازو و تهدید مشتریان، هرچه پول داشتند از آنها گرفته و بعد از رستوران خارج شوند، اما از بدحادثه در آن شب بخصوص، رستوران به صورت دربست و برای انجام مراسمی در اختیار اتحادیه کشتی گیران کچ قرار گرفته بود و بدین ترتیب هر دوی آنها پس از بیست دقیقه که کتک نوش جان کردند، به بیمارستان سیدنی و بخش اورژانس منتقل شدند!

حسابگر و راستگو!

در سال ۲۰۰۵ ایلیس جرج در هاوایی به جرم سرقت از بانک تحت تعقیب قرار گرفته بود و سرانجام یک پلیس مخفی توانست مکان اختفای او را پیدا کند و پس از آنکه با مجرم مواجه شد، او را خطاب قرار داد و گفت: «آقای ایلیس جرج، شما به جرم سرقت از چهار بانک، بازداشت می شوید...» ایلیس که برافروخته شده بود، پاسخ داد: «به هیچ وجه این را قبول ندارم، من فقط از سه بانک سرقت کرده ام!...»

سارق شلخته

کریستوفر از ساکنین آیوا، در پاییز گذشته آنقدر با فقر دست به گریبان شد که تصمیم گرفت تا برای کسب چند دلار، با هر مکافاتی که شده از یک سوپر سرقت کند. بدین ترتیب او در ساعات پایانی شب وارد سوپر و با صندوقدار دست به یقه شد. کریستوفر سرانجام توانست تا با همه کتکی که خورده بود، خودش را به صندوق رسانده و ٤٥ دلار از آن برداشته و سپس در میان مشت و لگد از جانب صندوقدار و یک مشتری که به کمک صندوقدار آمده بود، با همان مبلغ از سوپر خارج شده و راه فرار را در پیش گرفت. اما پس از آنکه چند کیلومتری دور شده بود، متوجه شد که کت خود را که برای آن یکصد دلار پرداخته بود، در سوپر جای گذاشته است. پس از آگاهی از این کار ابلهانه، کریستوفر همانجا بر زمین نشست و به بخت خود لعنت فرستاد.

مشتری ناراضی

رابرت مانتورو از اهالی آتلانتا، یک دستگاه کپی و چاپ را از فروشگاهی معتبر خریداری کرد، اما پس از یک هفته به دلیل مشکلات فنی که در آن مشاهده کرده بود، آن را به فروشگاه مذکور باز گرداند. کارکنان فروشگاه که غرور خود را جریحه‌دار شده یافته بودند، شروع به بررسی دستگاه کردند تا عیب و ایراد آن را حتی قبل از باز گرداندن آن به کارخانه سازنده، پیدا کنند، اما در کمال تعجب آنها در دستگاه حدود ۵۰ هزار دلار اسکناس تقلبی را یافتند که خریدار فراموش کرده بود و آنها را در داخل دستگاه جا گذاشته بود. کارکنان فروشگاه به سرعت پلیس را در جریان گذاشتند و خیلی زود کاشف به عمل آمد که رابرت مانتورو یکی از پرسابقه‌ترین و فعال‌ترین جاعلان اسکناس تقلبی در جهان است و کارکنان فروشگاه به خاطر معرفی او به پلیس به دریافت جایزه نقدی نائل آمدند.

■

نکات خواندنی

آذر دلخوش

اعتیاد زنان

تحقیقات نشان داده است، بیشتر بانوان معتاد، توسط شوهرانشان معتاد شده‌اند.

با فرزندان لجباز چه کنیم؟

۱ـ به فرزندانمان استقلال بدهیم، برای اینکه بتوانند به تنهایی خودشان را اداره کنند و آمال و آرزوهای مستقل داشته باشند.

۲ـ از اینکه بخواهیم در کارهای فرزندانمان بیش از اندازه دخالت کنیم، بپرهیزیم.

۳ـ از مجبور کردن کودک به اینکه کارها را شتابان انجام دهد بپرهیزید.

٤ـ احساسات او را درک کنیم و او را به حساب آوریم.

۵ـ توجه داشته باشیم که ما یک فرد بزرگسال هستیم و او یک طفل است، از لجاجت با کودک خودداری کنیم.

بارداری و استرس مادران

مادرانی که در دوران بارداری با استرس و تنش زیاد روبرو هستند، بیشتر در معرض ابتلا به اختلالات مغزی قرار دارند.

تشخیص سن از روی چشم‌ها

تحقیقات اخیر نشان داده است که می توان از روی چک کردن لنز چشم، سن افراد را تشخیص داد. این امر می تواند به تشخیص هویت و سن در پرونده‌های قضایی کمک کند.

همسران بخوانند...

از ابراز کردن احساساتتان نترسید با به کار بردن جملات زیبا و عاشقانه محیط زندگی تان را شادتر کنید. بدانید که اظهار محبت دوطرفه در یک زندگی سالم، حرف اول را می زند.

خستگی بدن

انجام دادن فعالیت زیاد و تفریح کم در کاهش احساس خوشحالی مؤثر است.

محققان می گویند، تفریح و دور کردن استرس از کار روزانه به اندازه کسب درآمد حائز اهمیت است. به عبارتی زمانی که افراد کمتر با عوامل کاهش دهنده خوشحالی سروکار داشته باشند، روحیه بهتری دارند.

آقایان بدانند...

همکاری آقایان در انجام دادن وظایف خانه، موجب ارتباط بیشتر و بهتر آنها با خانم‌هایشان می شود.

در واقع مشارکت مردان در کارهای خانه، یکی از نشانه‌های علاقه آنها به همسرانشان است.

چاقی دوران نوزادی

افرادی که در زمان تولد، وزنی بالاتر از حد معمول داشته‌اند، بیشتر از دیگران احتمال دارد، دچار بیماری مفصلی خودایمنی، به نام آرتریت روماتوئید شوند. براساس تحقیقات انجام شده، وزن بیش از ٤/۵ کیلوگرم نوزادان، می تواند احتمال ابتلای آنان را به این بیماری تا دو برابر افزایش دهد.

علائم بروز یائسگی در زنان

آیا می دانید که کوتاه شدن فاصله بین عادت ماهیانه در زنان میانسال، امکان دارد از نشانه‌های شروع یائسگی در آنها باشد؟

کم شدن فاصله بین خونریزی ماهانه و رسیدن آن به ۲۱ روز می تواند نشانه قطع شدن تخمک گذاری باشد.

البته زیاد شدن خونریزی، ارتباط مشخصی با تخمک گذاری ندارد و بیشتر در زنان چاق و نیز زنان با فیبروئیدهای رحمی دیده می شود.

کاهش ناگهانی شنوایی و...

تحقیقات نشان داده، افرادی که یکدفعه دچار کاهش شنوایی می شوند، ممکن است بیشتر در معرض خطر ابتلا به سکته مغزی قرار بگیرند.

سالمندان بخوانند...

سالمندانی که معاشرت خود را با دیگران حفظ می کنند، کمتر احتمال دارد که به قوای ذهنی و آلزایمر دچار شوند. آنها از سلامت روحی بهتری برخوردار هستند.

اثر کاهش وزن بر استخوان

براساس تحقیقات انجام شده، داشتن وزن بالا و نیز کاهش سریع وزن و غیراصولی، اثرات مخربی بر استخوانها و مفاصل دارد.

کاهش وزن، حتی اگر با ورزش‌های هوازی همراه باشد، می تواند باعث درجاتی از کاهش تراکم استخوان شود.

کفش دو میلیون دلاری

آیا می دانید گرانقیمت‌ترین کفش دنیا مربوط به کفش های «سیندرلا» است که از ٥٦٥ قطعه الماس به وزن ۵۵ قیراط ساخته شده است؟

و این کفش دو میلیون دلار ارزش دارد.

قابل توجه شما

به مرور زمان متوجه می شوید، مسائلی که به آنها علاقه داشته یا نداشته‌اید تغییر می کند. در این حالت ممکن است صبوری تان کم شود و شرایط سخت به نظرتان بیاید.

به خاطر داشته باشید، همان قدر که شما حق دارید شرایط را تغییر دهید، این حق برای همسرتان هم وجود دارد.

به خاطر بسپارید ازدواج یک ارتباط عاطفی است، که همواره درحال آزمون گرفتن از شماست.

شما باید یاد بگیرید که چگونه از لحاظ عاطفی برای خود امنیت ایجاد کنید.

جزیره خصوصی

گرانقیمت‌ترین جزیره خصوصی جهان، جزیره «جیمز» در کانادا است که وسعتی حدود سه میلیون مترمربع داشته و دارای باند فرودگاه است. قیمت این جزیره ۵۰ میلیون دلار است.

عقل انسان، کامل نشود، مگر با پیروی حق.
● امام حسین (ع)

رازهای
کودکان

آذر دلخوش

لکنت زبان

مشکل در صحبت کردن راحت و روان را لکنت زبان می گویند. علت لکنت زبان دقیقاً معلوم نیست، ولی می توان گفت، نقش اضطراب و ترس در تداوم این امر موثر است. بهترین راه برای کنترل و بهبود لکنت زبان در کودکان این است که از مسخره و طرد کردن این کودکان بپرهیزیم و استرس و اضطراب‌های آنها را کم کنیم و حتما از گفتار درمانان کمک بگیریم.

بد خواندن

اختلالهای یادگیری به صورت اشکال در خواندن و نوشتن یا جاانداختن حروف خود را نشان می دهد، خواندن‌های ضعیف و مشکل در خواندن به وفور در کودکان با اختلال یادگیری همراه است. انجام دادن آموزش مهارت‌های خواندن با رفتاردرمانی برای حفظ کردن علاقه کودک به یادگیری موثر است.

به کودکان زدن یاد ندهیم

گاهی وقتها والدین به کودکان خود اجازه می دهند تا آنها را بزنند. (بعضی وقتها عاطفه پدر و فرزندی و یا حتی عاطفه مادری و یا حتی از سر شوخی و مزاح و یا در معدود مواردی نیز در مشاجرات معمول، این اتفاق می افتد که البته چندان معروف نیست.) در هر حال باید بدانیم که هر گونه درگیری فیزیکی و بخصوص اجازه جسارت به فرزندان موجب مشکلات عدیده بعدی می شود. در بعضی از موارد مادران فکر می کنند اگر به کودکشان اجازه زدن بدهند، حرکت خوبی است، حتی با افتخار گاه به این حرکت می خندند و از این کار لذت می برند، درحالی که این روش صحیح نیست و مادر نباید اجازه چنین کاری را به فرزند خویش بدهد. حتی اگر تصور کند که او کودک است و نمی فهمد. باید حصارهای تربیتی از همین زمان کودکی بنیان گذاشته شوند تا در آینده حجابهای لازم بین مادر و فرزند از پرده نیفتد.

هرگونه درگیری فیزیکی و بخصوص اجازه جسارت به فرزندان موجب مشکلات عدیده بعدی می‌شود.

انتخاب لباس

وقتی برای خرید لباس همراه کودک خود می روید، به هزینه‌ای که می خواهید صرف این کار کنید دقت داشته باشید. اگر قدرت خرید در گروه B را دارید درست نیست که مرتب به فروشگاههای گروه A سرک بکشید و وقتی فقط می خواهید یک نوع لباس برای کودکتان بخرید، لازم نیست دهها مغازه را بگردید و برایش امکان انتخابهای متعدد ایجاد کنید.

شیطنت در میهمانی

اگر در میهمانی کودک شما خیلی اذیت می کند، ممکن است دلایل زیادی داشته باشد. یکی از آنها اینکه از شما یا پدرش ناراحت است و می خواهد در اینجا که احساس آزادی بیشتری دارد، انتقام بگیرد یا دارای کمبود عاطفه است و می خواهد آن را جبران کند. و یا چون می داند در حضور دیگران تنبیهش نمی کنید، آزادی عمل پیدا کرده است. البته در بعضی موارد هم ممکن است شیطنت بیش از حد بچه‌ها در میهمانی به علت شیوه تربیتی آنها باشد، یعنی هرگز خود را مقید به رعایت هیچ ترتیبی نمی بینند، به شدت آزاد یا لوس بار آمده باشند و لذا هیچ نظم و ترتیبی نمی پذیرند. این نکته در مورد کودکان بالای پنج سال بیشتر خود را نشان می دهد. ■

توصیه‌های یک روانشناس

چگونه می توان محبوب شد؟

۱- تجربیات خود را به دیگران ارائه دهید.

هر گاه در زندگی تجربه‌ای کسب کردید، آن را به دیگران منتقل کنید. با این عمل آنان هم شما را در تجربیاتشان شریک می کنند، در نتیجه وقتی به مشکلی برخورد کردید، با استفاده از تجربیات دیگران مشکل خود را حل کنید. با ارائه تجربیات خود به دیگران نه تنها دوستان زیادی پیدا می کنید بلکه در زمان سختی و دشواری یار و یاور خواهید یافت.

۲- خوش حساب باشید!

فردی که خوش حساب است و این خوش حسابی به مردم ثابت شود، زمان نیاز به مبلغی پول، دوستان از او دریغ نمی کنند. با خوش حسابی محبوب مردم خواهید شد و در جامعه پیشرفت خواهید کرد.

۳- با همسرتان دوست باشید.

همکاری، اتحاد و دوستی در زندگی زناشویی بسیار باارزش است. همراز بودن و یکدل بودن با همسرتان سبب می‌شود در میان اقوام و فامیل همسر نیز جنبه مثبت پیدا کنید.

۴- پاکیزگی و مرتب بودن محیط اطراف خود.

پاکیزگی و مرتب بودن محیط اطراف و نظم و ترتیب دادن به وسایل شخصی در زندگی فردی بسیار مهم است. آراستگی و پاکیزگی هر فردی تاثیر مطلوبی بر نگرش دیگران نسبت به شخص می گذارد؛ در نتیجه همگان روی چنین فردی حساب باز می کنند و مورد احترام و توجه واقع می شود.

۵- امانتداری را رعایت کنید.

اگر دوستی، شما را امین خود قرار داد و رازی را با شما درمیان گذاشت یا پولی به شما امانت داد، صداقت داشته و سر قول خود باشید و امانتداری را رعایت کنید.

فردی که امین و امانتدار خوبی باشد، مورد احترام همه قرار می گیرد و در دل مردم جای خواهد گرفت.

۶- اخلاقی خوش داشته باشید.

خلق نیکو با دیگران از مهمترین عوامل محبوب شدن می‌باشد. خوش زبان باشید. برای دیگران دعای خیر کنید و خوش رفتار باشید. سعی کنید عصبانیت و پرخاشگری را از خود دور کرده و با دیگران مهربان، خوش اخلاق و خوشبین باشید.

مطمئن باشید با رعایت نکات فوق فردی موفق، محترم و قابل اعتماد در جامعه باقی خواهید ماند.

مشاوران حقوقی

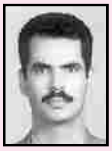

آقای سعید مجیدی نژاد (وکیل پایه یک دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی)
چهارشنبه ها از ساعت ۱۴/۳۰ الی ۱۶/۳۰
با شماره تلفن: ۲۹۹۹۳۲۳۸

آقای اکبر خوبکردار
وکیل دادگستری
در روزهای پنجشنبه از ساعت ۱۳ الی ۱۵ با شماره تلفن: ۲۹۹۹۳۴۳۵ در خدمت خوانندگان خواهد بود.

خانم الهام السادات طباطبایی وکیل دادگستری، کارشناس ارشد حقوق خصوصی و مدرس دانشگاه
در روزهای پنجشنبه از ساعت ۱۰ الی ۱۳ با شماره تلفن: ۲۹۹۹۳۴۳۵ در خدمت خوانندگان خواهد بود.

مشاوره دندانپزشکی

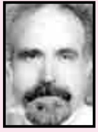

آن دسته از عزیزانی که از بیماری دهان و دندان رنج می برند و استطاعت مالی اندکی دارند و قادر به کاشت دندان، ارتودنسی، جراحی لثه و دندان مصنوعی نمی باشند می توانند روزهای چهارشنبه از ساعت ۱۳ الی ۱۴ با شماره تلفن ۲۹۹۹۳۲۳۸ با دکتر چرامین تماس حاصل فرمایند.

مشاوره خانواده

مشاوره کودک و خانواده: خانم زرین سادات لاریجانی (کارشناس ارشد روانشناسی) سه شنبه ها: مشاوره حضوری (با هماهنگی قبلی) از ساعت ۱۱ الی ۱۳ صبح و از ساعت ۹ الی ۱۱ مشاوره تلفنی با شماره تلفن: ۲۲۲۲۶۲۵۰

تمرکز حواستان را بهبود ببخشید

اشاره:

- **نمی توانم حواسم را جمع کنم، وقتی سعی می کنم مطالعه کنم، فکرم پریشان می‌شود.**
- **وقتی پشت میز می‌نشینم و مشغول درس خواندن می‌شوم، حواسم پرت می‌شود و خیال‌پردازی می کنم.**

و...

عدم تمرکز حواس یکی از تکراری ترین شکایت‌هایی است که از دانش آموزان و دانشجویان می شنویم. تمرکز حواس به معنای توانایی هدایت فکر به سمت مورد نظر است و برای رسیدن به این مهارت باید راهبردهای تمرکز حواس را تمرین کرد.

نمی توانم حواسم را جمع کنم

شقایق (الف) دوست عزیز نامه قشنگ و زیبایت را خواندم. ابتدا باید بگویم ۲۲ سالگی اصلاً برای شروع دوباره درس خواندن و قبولی کنکور دیر نیست و شما می توانی با برنامه‌ریزی درست، بهبود تمرکز حواس و روشهای مطالعه مناسب، یکبار دیگر در کنکور شرکت کنی. در نامه‌ات اشاره کرده‌ای که خیلی از دوستانت ۱۰ تا ۱۵ ساعت درس می خواندند، ولی رتبه آنها فقط مناسب پیام نور بوده است. مهمترین نکته کلیدی در قبولی کنکور یا کلاً در درس خواندن، کیفیت و نحوه مطالعه کردن است، نه کمیت و طول زمان مطالعه، ممکن است یک دانش آموز فقط روزی پنج ساعت مطالعه کند، اما این مدت زمان توأم با تمرکز حواس، مطالعه عمیق و روشهای صحیح یادگیری باشد، پس مهمترین نکته در یادگیری دروس، توانایی تمرکز حواس و بهبود روشهای مطالعه و یادگیری است.

در ضمن نوشته بودی که زیاد خیال پردازی می کنی، باید به این نکته توجه کنی که همه انسانها تا حدودی خیال‌بافی و رویاپردازی می کنند، اما اگر این میزان زیادتر از حد و مانع فعالیت‌های روزمره شود، باید مانع آن شد، به همین دلیل برای رسیدن به قبولی در کنکور و مطالعه درست، ابتدا باید تمرکز حواس‌ات را بهبود ببخشی و برای رسیدن به این مهارت، راهبردها و تکنیک‌هایی وجود دارد که من آنها را برای تو و سایر خوانندگان عزیز به طور خلاصه بیان می کنم.

تمرین تمرکز حواس را با تمرین‌های زیر آغاز کنید.

حالا اینجا باش!

«حالا اینجا باش» فن سادهِ فریبنده بسیار موثری است. وقتی متوجه می شوید که فکرتان از موضوع منحرف شده است به خودتان بگویید: «حالا اینجا باش!» و به آرامی توجه‌تان را به جایی که می خواهید برگردانید. برای مثال، پشت میز مطالعه نشسته‌اید و یک دفعه متوجه می شوید حواستان رفته به سوی این موضوع که دیروز همکلاسی تان چه گفت؟ چی کار کرد؟ در این هنگام به خودتان بگویید: «حالا اینجا باش!» و دوباره حواستان را متمرکز کنید و تمرکزتان را به کتاب درسی برگردانید و تا جایی که ممکن است این حالت را حفظ کنید. اگر دوباره ذهنتان پریشان شد، تکرار کنید: «حالا اینجا باش!» و خیلی آرام ذهنتان را دوباره متوجه موضوع بگردانید. ممکن است متوجه نشوید که فکرتان اغلب پریشان می شود (چند دقیقه به چند دقیقه) در این حالت هر بار بگویید: «حالا اینجا باش!» و دوباره حواستان را متمرکز کنید. سعی نکنید افکار بخصوصی را از ذهنتان دور کنید. برای مثال، همینطور که در جایی نشسته‌اید، چشمهایتان را ببندید و به مدت سه دقیقه به هر چیز که می خواهید فکر کنید، به جز شیرینی! سعی نکنید به شیرینی فکر کنید، وقتی شما سعی در فکر نکردن به چیزی دارید، آن چیز به ذهن شما برمی گردد. (من قصد ندارم به شیرینی فکر کنم، من قصد ندارم به شیرینی فکر کنم!) وقتی متوجه می شوید که افکارتان تمرکز ندارد، به آرامی آن فکر را به حال خود بگذارید و با خودتان مرتب این جمله را بگویید: «حالا اینجا باش!» تا به حال برگردید.

اگر شما فردی طبیعی هستید، چه بسا این کار را صد بار در هفته انجام دهید، شما درخواهید یافت هر روز که پیش می روید فاصله زمانی بین منحرف شدن افکارتان کمی بیشتر می شود. بنابراین صبور باشید و آن را حفظ کنید، می بینید که پیشرفت خواهید کرد.

راهبرد روش عنکبوتی

«روش عنکبوتی»؛ این هم راهبرد دیگری است که به طور فریبنده‌ای ساده به نظر می رسد. این روش شالوده تمرکز حواس به شمار می آید، زیرا به شما کمک می کند که تمرکز حواستان را حفظ کنید و از حواس پرتی دور شوید.

دیاپازون مرتعش را کنار تار عنکبوتی بگیرید. عنکبوت نسبت به آن واکنش نشان می دهد و برمی گردد تا ببیند چه چیزی تارش را می‌لرزاند. این کار را چندین بار انجام دهید. در این حالت، عنکبوت می فهمد که هیچ نوع حشره‌ای در آنجا نیست و دست از جستجو برمی دارد.

شما می توانید از این آزمایش درس بگیرید. خودتان را آموزش دهید که تسلیم حواس پرتی ها نشوید. وقتی کسی وارد اتاق می‌شود، زمانی که شخصی در را محکم و با سر و صدا می‌بندد، رویتان را به سمت آنها برنگردانید، بلکه ذهنتان را به آن چیزی که مقابل شماست، متمرکز سازید.

استفاده از روش «حالا اینجا باش» به شما کمک می کند به هنگام حواس پرتی های گذرا، دوباره تمرکزتان را به دست آورید. این کار را در موقعیت‌های متعدد مانند موارد زیر تمرین کنید:

- در کلاسهای درس بگذارید افراد بیایند و بروند و سرفه کنند، بدون اینکه کمترین نگاهی به آنها بکنید. گویی آنها آنجا نیستند و در ضمن بین خودتان و معلم تونلی برقرار کنید.
- وقتی با کسی درحال گفتگو هستید، توجهتان را به او معطوف دارید. به صورتش بنگرید و به گفته‌هایش توجه کنید. بقیه دنیا را از ذهنتان بیرون کنید.

اوقات نگرانی با تفکر

هر روز وقت خاصی را به تفکر درباره موضوعاتی اختصاص دهید که به ذهن شما وارد می‌شوند و در تمرکز حواستان مداخله می کنند. «یک وقت تفکر» برای نگرانی خود اختصاص دهید. برای مثال بین ساعت ٤/٣٠ تا ٥ عصر را. وقتی ذهن شما طی روز به سوی نگرانی ها رفت، به خودتان یادآور شوید که شما وقت ویژه‌ای برای پرداختن به نگرانی ها دارید. سپس بگذارید فکرتان به زمان حال برگردد و تمرکزتان را به فعالیت جاری معطوف دارید. در این زمینه تحقیقی انجام گرفته است، خواه باور کنید و خواه نکنید، اما نتیجه این است: افرادی که وقتی را برای پرداختن به نگرانی ها اختصاص داده‌اند، درخلال هفته خود را ۳۵٪ کمتر نگران احساس می کنند و این تغییری چشمگیر است.

مراحل مهم انجام این کار عبارت‌اند از:

- هر روز وقت خاصی را به خودتان اختصاص دهید.
- هرگاه متوجه پرت شدن حواس خود شدید، به خودتان یادآوری کنید که شما وقت خاصی برای تفکر درباره آنها درنظر گرفته‌اید.
- فکرتان را با گفتن این عبارت «حالا اینجا باش!» آزاد بگذارید.
- مطمئن شوید که برای تفکر درباره افکار پریشانی که طی روز به سراغ شما آمده‌اند، در زمانی خاص برای خودتان وقت قبلی گرفته‌اید.

برای یاد گرفتن روشهای یادداشت‌برداری، می‌توانید از کتاب روشهای یادگیری و مطالعه تالیف دکتر علی اکبر سیف استفاده کنید. این کتاب به طور کامل و جامع روشهای نکته برداشتن را توضیح داده است.

زینت سخن، گفتن راستگویی است

● رسول اکرم(ص)

جنگ دوم از نگاه سوم

برگردان بهروز بهرامی

SE ND WO LD WAR

برفراز برلین و توکیو

> **«در اوایل جنگ جهانی در حالی که آلمان در اروپا و ژاپن در آسیا همه جا با فتح و پیروزی کار خود را دنبال می کردند و گویی هیچ قدرتی نمی توانست تا جلودار آنها باشد، ناگهان و در طی دو دسته عملیات حیرت انگیز، آلمان و ژاپن دشمن را بر فراز پایتخت های خود یافتند و این مهم تاثیر عجیبی در تخریب روحیه مردمان فاتح داشت»**

> **«برخی اوقات در جنگ جهانی دوم تخریب روحیه بیشتر از تخریب تسلیحاتی موثر واقع می‌شود»**

تعمیرکاران و کارشناسان در حین انجام تغییرات لازم برای سبک‌تر ساختن بمب‌افکن‌های بزرگ

نبرد بریتانیا

یکی از معدود نبردهای تاریخ که به تمامی در هوا و بر فراز شهرها و دریاها، در گرفته است همانا نبرد بریتانیا نام دارد. درواقع هیتلر که فتوحات پیاپی در قاره اروپا و اشغال برق‌آسای کشورهای لهستان، اتریش، چکسلواکی، نروژ، دانمارک، بلژیک، هلند و فرانسه، آنهم درحالی که هنوز سال اول جنگ جهانی به پایان نرسیده بود، او را غره ساخته بود، بر آن شد تا هرچه زودتر کار تنها قدرت قابل ذکر و باقیمانده در اروپا، یعنی انگلستان را هم پایان بخشد و از این رو نقشه حمله به انگلستان را هم برای سال ۱۹۴۰ یعنی دومین سال جنگ جهانی طراحی کرد. بر طبق این نقشه که با نام عملیات شیر دریایی شناخته شده است در ابتدا قرار شد تا با حملات کوبنده و درهم شکننده هوایی، به شهرها و مراکز صنعتی انگلستان، این کشور را هم از نظر تجهیزات و تسلیحات و هم از نقطه نظر روحیه و انگیزه مردمی، به شدت تضعیف سازند و سپس با یک هجوم دریایی کار را یکسره کنند. و بدین ترتیب بود که حملات هوایی لوفت‌وافه (نیروی هوایی آلمان) به فرماندهی و نظارت شخصی هرمان گورینگ، فرمانده نیروی هوایی آلمان بر آسمان انگلستان آغاز شد. درواقع در طی حدود بیشتر از دو ماهی که این حملات ادامه داشت، در برخی از موارد، آلمانها، بیشتر از یکهزار و دویست جنگنده و بمب افکن را به صورت همزمان روانه آسمان شهرهای انگلستان می کردند. لندن، لیورپول، سوتهامپتون، منچستر و چند شهر دیگر انگلستان به صورت روزانه مورد حمله هواپیماهای آلمانی قرار می گرفتند که خرابی های بسیاری هم در مرکز ارتباطی و کارخانه‌ها ایجاد می شد. البته هواپیماهای نیروی هوایی پادشاهی انگلستان هم که از نظر مدرنی، سرعت و قدرت دست کمی از جنگنده‌های آلمانی نداشتند، با ایجاد تلفات فراوان به آلمانها به مقاومت می پرداختند، اما در اینکه هواپیماهای آلمانی دستی بالاتر را داشتند شکی وجود نداشت. درواقع تنها عامل مهمی که نیروی هوایی انگلستان را در برخی از موارد موفق تر نشان می‌داد، همانا وجود پدیده‌ای الکترونیک و جدید به نام رادار بود که آلمانها از آن بی بهره بودند، اما در هرحال پس از آنکه خرابی های تجهیزاتی و انهدام خط آهن و مراکز ارتباطی و لنگرگاهها تاثیر لازم را برای آلمانها دربر نداشت، با یک تغییر عمده در هدف یابی، به دستور هیتلر و گورینگ، بمب‌افکن ها و جنگنده‌های آلمانی مراکز جمعیتی را در شهرهای بزرگ انگلستان مورد هدف قرار دادند و آن زمان بود که آهسته آهسته تخریب روحیه و انگیزه در مردم انگلستان پدیدار می‌شد. درواقع هر شب و پس از بمباران شبانه، هزاران کشته و زخمی در شهرها، جمع آوری می‌شد و چنین مناظر رقت‌باری به واقع مردم انگلستان را مستاصل ساخته بود و چنین شد که انگلیس ها بر آن شدند تا برای بهبود وضعیت روحی هم شده به یک اقدام غیرمنتظره دست بزنند.

بر فراز برلین

درواقع سرفرماندهی نیروی هوایی انگلستان بر آن شدند تا تعدادی بمب افکن را شبانه روانه آسمان برلین پایتخت رایش نمایند. تا آن زمان آنچه که مردم آلمان از جنگ شنیده بودند، خبرهای پیروزیهای بزرگ بود و بس. درواقع مردم آلمان خود حتی صدای شلیک یک گلوله را نشنیده بودند و هیچ صحنه جنگی را تا آن زمان مشاهده نکرده بودند، به همین دلیل هم انگلیس ها تصمیم گرفته بودند تا با رها کردن چند بمب بر فراز

یک بمب‌افکن در حال برخاستن از ناو هواپیمابر برای بمباران توکیو

برلین، هر چقدر هم کم تعداد، تاثیر روحی لازم را روی مردم آلمان گذاشته و در ضمن هشدار به نیروی هوایی آلمان و گورینگ و هیتلر بدهند که بمباران مردم بی دفاع در شهرها قابل تلافی است و باید متوقف شود و بدین ترتیب بود که در ماه اوت سال ۱۹۴۰ در اوج حملات هوایی آلمانها به شهرهای انگلستان، تنها ۸۴ جنگنده بمب افکن انگلیسی شبانه راه طولانی به سوی برلین را طی کرده و چند بمب را در آسمان برلین که پوشیده از ابر هم بود رها کردند. این نخستین بار بود که مردم برلین با آژیر خطر در مورد حملات هوایی آشنا می شدند و به همین دلیل هم برایشان بسیار غیر منتظره بود. درواقع اگرچه تخریب و تلفات در حداقل ممکن باقی مانده بود، اما تاثیر روحی و روانی تخریب کننده روی مردم آلمان بسیار سنگین بود. البته پس از نخستین حمله به دستور گوبلز، وزیر تبلیغات آلمان، روزنامه‌ها تنها چند کلمه محدود را گزارش دادند و خبر دیگری در این باره منتشر نشد، اما این حملات یک هفته ادامه داشت و در حملات بعدی بود که عملاً تلفات جانی و تخریب‌های تجهیزاتی و اماکن هم واقع شد و این بار باز هم به دستور گوبلز، روزنامه‌ها و رسانه‌های آلمانی برعکس عمل کردند و گزارش حملات را بسیار بزرگتر از آنچه بود ارائه دادند و درواقع آن را نمایانگر خونخواری نیروی هوایی انگلستان در حمله به مردم، زنان و کودکان بیگناه و کشتار بی دلیل مردمان غیر مسلح جلوه دادند، اما واقعیت این است که این حملات در ذهن مردم آلمان افسانه شکست‌ناپذیر و ضربه‌ناپذیری آلمان را بر باد داد و آنجا بود که آلمانها متوجه شدند که جنگ برای طرفین آن خرابی و کشتار دربر دارد. خیلی زود پس از این تلفات، نبرد بریتانیا هم متوقف شد و هیتلر در اساس کار از نقشه شیر دریایی و هجوم و اشغال انگلستان منصرف شد.

خلبانان انگلیسی در حین گرفتن دستورات جهت ماموریت خود برای بمباران برلین

۳۰ ثانیه بر فراز توکیو

ژاپن هم نظیر آلمان در ابتدای جنگاوری خود، به غیر از پیروزی هیچ تجربه دیگری را شاهد نمی شد، آنها جنوب شرقی آسیا را فتح کرده و بیش از نیمی از خاک چین را هم اشغال کرده بودند و در اثنای این فتوحات، شکست‌های سنگینی بر قوای متفقین یعنی انگلستان و آمریکا وارد آورده بودند و درواقع در فیلیپین، برمه، تایلند، گوام و همه سرزمین‌های شرق آسیا، متفقین را به دریا ریخته بودند. آنها جزایر اقیانوس آرام را هم یک به یک به تصرف خود درآورده بودند و در همان جزایر هم پایگاههای هوایی برای بمباران هند و سایر مناطق مهم و استراتژیک ایجاد کرده بودند و سرانجام هم در دسامبر سال ۱۹۴۱ با حمله به پرل‌هاربور و سرفرماندهی نیروی دریایی آمریکا در اقیانوس آرام که در جزایر هاوایی واقع شده بود، نیروی دریایی این کشور در اقیانوس آرام را تقریباً نابود کرده بودند. در چنین شرایطی بود که سرفرماندهی متفقین متوجه این نکته شدند که تنها راه بازگرداندن روحیه به مردم کشورهای متفقین و بیرون آوردن ذهن آنها از آن همه شکست و خرابی، ضربه زدن به ژاپن، آنهم در قلب این کشور بود. اما چگونه؟ درواقع پایگاههای اقیانوس آرام در اطراف ژاپن و حتی دورتر همه در اختیار ژاپن بود و نزدیکترین پایگاه هوایی که در اختیار متفقین بود، از ژاپن حدود دو هزار کیلومتر فاصله داشت و هیچ هواپیمایی حتی غیر جنگی و غیر نظامی هم قادر به طی کردن چنین مسافتی نمی شد. بنابراین نظامیان متفقین در کنار دانشمندان و کارشناسان مشغول کار شدند و سرانجام به یک راه‌حل دست یافتند که بر طبق آن، بمب‌افکن‌های متفقین برای مدت کوتاهی بر فراز توکیو، پایتخت ژاپن ظاهر و چند بمب را رها کنند و نحوه انجام این عملیات هم مستلزم یکسری نقشه بود که همگی برای نخستین بار در تاریخ به انجام می رسید. در وهله اول از آنجا که متفقین پایگاهی نزدیک به ژاپن نداشتند باید از یک پایگاه متحرک و شناور استفاده می کردند که به معنای استفاده از ناو هواپیمابر بود که باید تا آنجا که ممکن بود به جزیره ژاپن نزدیک می شد. در وهله بعد هم، جنگنده‌های کوچکی که از روی ناو هواپیمابر برمی خاستند، دارای مخزن برای حمل بمب به اندازه کافی نبودند. بنابراین باید از بمب‌افکن‌های بزرگتر استفاده می شد اما تا آن زمان هیچ بمب‌افکن بزرگی از روی ناو هواپیمابر بلند نشده بود، چراکه یک بمب‌افکن بزرگ برای برخاستن و اوج گرفتن نیاز به باندی به طول یکصد و پنجاه متر دارد در حالی که باند متعلق به یک ناو هواپیمابر حداکثر می توانست یکصد متر طول داشته باشد و با چنین طول باندی، یک بمب افکن بزرگ بدون تردید به جای برخاستن، به داخل اقیانوس شیرجه می رفت. از این رو کارشناسان شروع به ایجاد تغییرات در بمب‌افکن های بزرگ در جهت سبک‌تر ساختن آنها کردند. این به معنای کم کردن بسیاری از ابزار و وسایل تدافعی و لازم بود، اما در هر حال برای به دست آمدن نتیجه تبلیغاتی لازم چنین قربانی کردنهایی غیر قابل اجتناب بود. سرانجام در تمرینات، این مهم به دست آمد و بمب افکن‌های بزرگ به گونه‌ای طراحی شد که قابلیت برخاستن از باندی کوتاه بر روی ناو هواپیمابر را داشته باشد.

روحیه مردم در توکیو

مردمان توکیو هم مانند برلینی ها هرچه که تا آن زمان شنیده بودند، پیروزی و فتح بود و هرگز بر این تصور نبودند که روزی ممکن است که در توکیو صداهای مربوط به جنگ هم شنیده شود، اما چنین شد و پنجاه بمب‌افکن در ظاهر سنگین و به واقع سبک شده متفقین به فرماندهی سرهنگ دولیتل از روی ناو هواپیما برخاسته و به مدت ۳۰ثانیه بر فراز توکیو ظاهر شدند و مقدار معتنابهی بمب را روی آن شهر رها کردند و سپس از آنجا که به اندازه کافی سوخت برای بازگشت نداشتند، همانگونه که قرار گذاشته شده بود، پس از بمباران توکیو یکراست از ژاپن عبور کرده و در سرزمین چین بر زمین نشستند. البته بیشتر سرزمین چین هم در اختیار ژاپنی ها بود و سربازان ژاپنی درحالی که هواپیماها و خلبانهای آنها را محاصره کرده و آماده حمله به آنها بودند، ناگهان خود را در برابر سربازان آزادیخواه چینی یافتند که نه تنها حمله آنها را دفع کرده بلکه اسباب نجات خلبانهای متفقین را پس از بمباران توکیو فراهم آوردند.

درواقع تاثیر بمباران برلین و توکیو در ابتدای جنگ، بیشتر از آنکه نظامی و استراتژیک باشد، برای هر دو طرف روحی و روانی بود، یعنی تخریب روحیه مردم آلمان و ژاپن که خود را تا آن زمان تنها با پیروزی عجین یافته بودند و برعکس ایجاد انگیزه و روحیه در مردم کشورهای اشغال شده و متفقین که برای نخستین بار پیروزی را امکان‌پذیر یافته بودند. ■

بمب افکن‌ها به سوی توکیو حرکت می کنند

کارکنان در ناو هواپیمابر، باند ویژه را برای پرواز بمب افکن‌هایی که عازم آسمان توکیو برای بمباران آن هستند، آماده می کنند

هرگز آبروی خویش را در راه زبان خود بر خاک مریز.
● امام علی (ع)

از: کیانا نصرت زاده

مرد بداخلاق و زن وسواسی

دو دانگ خانه را به نامش کردم. گفتم: خب چه عیبی دارد... مگر همه باید زن و شوهر باشند که در اموال زندگی شریک باشند. ما هم مثل دو دوست باید فکری برای پیری و تنهایی‌هایمان بکنیم.

شکوه خندید: به خودت نگاه کردی؟ چین و چروکها را دیدی؟ کدام پیری؟ کدام تنهایی؟ خیلی وقت است که از راه رسیده و تو غافلی...

شکوه همیشه اینطور حرف می‌زد. ۳۰ سال بود می‌شناختمش و حتی یکبار از دهانش جمله امیدوار کننده بیرون نیامده بود... می‌دانستم در به نام کردن دو دانگ خانه، نه تشکری خواهم شنید و نه حتی لبخند رضایتی می‌بینم...، اما می‌دانستم توی دلش خوشحال است. شب راحت می‌خوابد و مثل خیلی قبل ترها، آه بلندی می‌کشد و می‌گوید: بالاخره این مشکل هم حل شد... تا فردا...

بالش را می‌چرخاند و چشم‌هایش را هم می‌گذارد و لب‌هایش در خواب می‌خندد... همین برایم کافی بود...

همسایه‌ها فکر می‌کردند، شکوه خواهرم است... بعضی‌ها هم فکر می‌کردند، من زنی داشتم که مرده و شکوه خواهر همان زن است که گهگداری می‌آید و به امور خانه من می‌رسد... با همه سلام و احوالپرسی داشت، ولی اهل محل می‌دانستند او ساکن همیشگی این خانه نیست. حتی گاهی صدای دعواهایمان را هم می‌شنیدند... اما چه کسی اهمیت می‌داد. دعوای یک پیرزن و یک پیرمرد.

داستان زندگی من و شکوه هم برای خودش داستانی بود...

خیلی سال پیش وقتی از اداره ثبت گرگان به اداره ثبت تهران منتقل شدم، باشکوه همکار شدم. آن موقع‌ها ۳۸ سالم بود و قید زن گرفتن را زده بودم. شکوه هم یک دختر ۳٤ ساله بود که هنوز ازدواج نکرده بود. آن موقع‌ها ۳٤ سال برای یک دختر خیلی زیاد بود و عملاً دیگر شانس ازدواج نداشت، اما از قضا بعد از یک مدت ما دو تا به هم علاقه‌مند شدیم و ازدواج کردیم. یک جشن عروسی ساده و بی‌سر و صدا... زندگی مشترک ساده‌ای داشتیم. صبح‌ها با هم می‌رفتیم سر کار و بعدازظهرها می‌آمدیم خانه... من مرد بداخلاق و بی‌حوصله‌ای بودم و آنقدر مجردی زندگی کرده بودم که اصلاً بویی از نظم و ترتیب نبرده بودم و عکس من، شکوه زن مرتب و وسواسی بود... دائم دعوایمان می‌شد. تا اینکه تصمیم گرفتیم خانه را دو قسمت کنیم و هیچ کسی به کار آن یکی کاری نداشته باشد. یک سالی این جوری زندگی کردیم تا یک روز سر موضوع ساده‌ای دعوایمان شد و تصمیم قطعی برای طلاق گرفتیم... یازده سال از ازدواجمان می‌گذشت و به همین سادگی تمام شد.

هر دو در آستانه بازنشستگی بودیم. همدیگر را در اداره می‌دیدیم، گاهی هم حرف می‌زدیم، ولی دیگر خانه مشترکی نداشتیم که با هم به آنجا برگردیم...

یک وقت‌هایی مریض که می‌شدم، شکوه برایم سوپ می‌آورد. یک وقتهایی هم وقتی خانه‌اش احتیاج به تعمیر داشت، من کمکش می‌کردم. اوایل این اتفاقها، در سال یک یا دو بار بیشتر پیش نمی‌آمد، اما وقتی بازنشسته شدیم و من مشکل قندخون پیدا کردم، شکوه از من بیشتر مراقبت می‌کرد. کلید خانه مرا داشت و قرار گذاشته بودیم ساعتهایی که من خانه نیستم، او بیاید خانه و به امور سرکشی کند. خانه را تمیز می‌کرد. برایم غذای رژیمی می‌پخت و می‌رفت. من هم برای اسباب کشی و جابه‌جایی وسایلش به او کمک می‌کردم. شکوه مستاجر بود، ولی هر طور که بود اموراتش را می‌گذراند. بی‌آنکه رسماً زن و شوهر باشیم، ولی در دوران میانسالی نسبت به هم احساس مسوولیت می‌کردیم، اما کافی بود یک ساعتی کنار هم می‌ماندیم، از جمله اول به جمله دوم نرسیده دعوایمان می‌شد. برای همین قرارهایمان را طوری می‌گذاشتیم که با هم برخورد نکنیم...

هفته‌ای یکی، دو روز از خانه بیرون می‌زدم و می‌رفتم توی پارک تا شکوه کارهایش را بکند و برود. راستش را بخواهید ته دلم هنوز دوستش داشتم، حتی در ٦۰ سالگی یکبار به او پیشنهاد کردم دوباره ازدواج کنیم که با خنده گفت: محال است!...

بعد از جدایی‌مان خیلی تشویقش کردم که شوهر کند. حتی یکی، دو تا خواستگار هم برایش پیدا کردم. مردهایی که زنهایشان مرده بودند و احتیاج داشتند، کسی از بچه‌ها و خودشان مراقبت کند، ولی شکوه قبول نمی‌کرد. می‌گفت، همان یکبار که ازدواج کرده برای هفتاد و هفت پشتش بس است. گاهی هم او یک کسایی را به من معرفی می‌کرد. زمان به همین منوال گذشت. دیگر مونس و همدم هم شده بودیم، بی‌آنکه زیاد پای صحبت هم بنشینیم. هر روز صبح من به او زنگ می‌زدم که اعلام کنم هنوز زنده‌ام و غروبها او زنگ می‌زد... هر دو پیر و تنها بودیم. همیشه فکر می‌کردم بعد از من چه اتفاقی برای شکوه می‌افتد؟! دلم می‌خواست کاری برایش انجام بدهم و همین شد که دو دانگ خانه را به نامش کردم...

درست شش ماه بعد از آن واقعه یک روز غروب، وقتی منتظر تلفن شکوه بودم، دلم شور زد. تلفن زنگ نخورد. تا شب صبر کردم... بی‌طاقت شدم. رفتم دم در خانه‌اش، کسی خانه نبود. همسایه‌ها گفتند حالش بد شد و برادرزاده‌اش او را برده بیمارستان.

وقتی رسیدم بیمارستان دیر شده بود و شکوه در اثر سکته قلبی فوت کرده بود. گوشه‌ای نشستم و زار زار گریه کردم. در مراسم خاکسپاری‌اش گوشه‌ای ایستاده بودم. خیلی‌ها مرا نمی‌شناختند، مخصوصاً جوانترهای خانواده... اما عزادار واقعی من بودم، بی‌آنکه نسبتی با او داشته باشم. قبر کنار دستش را برای خودم خریدم و تنهایی واقعی‌ام از همان روز شروع شد. چند هفته بعد پسر جوانی همراه چند زن به خانه‌ام آمدند و ادعای دو دانگ خانه را کردند که سند آن را در خانه شکوه دیده بودند. گفتم مال شما نیست... مال شکوه بود... گفتند، ما وارثش هستیم... هیچی نگفتم. خانه را برای فروش گذاشتیم. روز محضر متوجه شدیم که شکوه آن دو دانگ را به من برگردانده بود و...

به محضردار گفته بود: وصیت‌نامه‌ام را فقط به او بدهید... وارث همه چیز من اوست... ما زن و شوهر خوشبختی بودیم...

همه حیرت‌زده نگاهم کردند. سرم را پایین انداختم و برای اینکه هیچ سوءتفاهمی پیش نیاید گفتم: بله... خیلی وقت بود که ما دوباره با هم زن و شوهر شده بودیم!...

■

شکوفه های زندگی

چاپ عکسها رایگان می‌باشد

یکتا مصلح الدینی

مریم احمدی

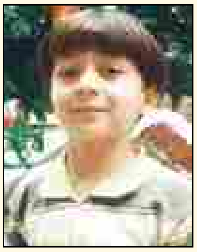

آیدین حاج یوسفی

مریم سادات عابدیان زاده

عاطفه حسنی

علی حسنی

پرسش ویژه
پاسخ ویژه

مشاور خانوادگی بهمن بهروزی (روان پزشک)
چهارشنبه ها از ساعت ۹ الی ۱۱ پنج شنبه ها مشاور حضوری از ساعت ۱۴ الی ۱۷
تعیین وقت قبلی با شماره تلفن ۲۲۲۲۶۲۵۰

پرسش ویژه

برای خواهرم ارزش بیشتری قائل هستند

سرکار خانم ف–ب از خراسان چنین نوشته‌اند:

حسود نیستم اما...

دختری ۲۳ ساله هستم و در خانواده‌ای زندگی می کنم که به غیر از من تنها یک دختر دیگر هم که خواهر کوچکتری می باشد، حضور دارد. البته خواهر من حدوداً یکسال و نیم با من اختلاف سنی دارد و البته از همان آغاز و از هنگام تولدش، من علاقه خاصی نسبت به او داشتم. اما از زمانی که ما دوران بلوغ را پشت سر گذاشتیم، من احساس می کردم که پدر و مادرم به او علاقه بیشتری دارند. البته در ابتدا سعی می کردم تا این را به حساب کوچکتر بودن او گذاشته و یک امر طبیعی محسوب کنم، اما متاسفانه این موضوع از آن حد و حدود طبیعی گذشته و حالتی کاملاً واقع به خود گرفته است تا آنجا که حتی او را به رخ من می کشند. من خود دلیل چنین تبعیضی را نمی دانم چرا که من سعی کرده‌ام دختری مفید و حرف شنو باشم و بسیاری از کارهای حاضر را بدون آنکه حتی از من خواسته شود انجام می دهم، اما از او حتی نمی خواهند که دست به سیاه و سفید بزند. باور کنید که من حتی در نگاه پدر و مادرم هم این تفاوت را به وضوح تشخیص می دهم تا آنجا که ادامه این تبعیض به جریان خواستگاریها هم کشید. درواقع رفتار پدر و مادرم در قبال خواستگارهایی که از خواهر کوچکترم تقاضای ازدواج دارند، به مراتب محترمانه تر از کسانی است که برای من به خواستگاری می آیند. حال تا اینجای کار من باز هم تحمل می کردم و ابراز ناراحتی نمی کردم، اما آنچه که به واقع مرا دگرگون کرده و خواب و خوراک مرا هم مختل کرده، این است که آنها به آخرین خواستگار خواهرم پاسخ مثبت داده‌اند و قرار و مدار مراسم عقد را با او و خانواده‌اش گذاشته‌اند. در حالی که در همه جای ایران و بخصوص در شهرستانها رسم بر این است که ابتدا باید دختر بزرگتر به خانه شوهر برود. حالا با این تفاصیل آنها برای همیشه شانس های مرا برای پیدا کردن یک شوهر مناسب زیر سوال برده‌اند. در مقابل اعتراض من هم بهانه پدر و مادرم این است که یک مورد استثنایی برای خواهرم پیدا شده و از دست دادن این موقعیت عاقلانه نیست. البته این بهانه آنها است، اما باور من این است که پدر و مادرم مثل همیشه علیه من تبعیض قائل شده‌اند و حالا هم من به شما پناه آورده‌ام تا مرا راهنمایی کنید که با این شرایط روحی چه کنم و چگونه این همه احساس حقارت را از خودم دور کنم؟ ضمن آنکه نمی خواهم تا در آستانه مراسم عقد خواهرم، اسباب ناراحتی او را به وجود آورم چرا که گناهی را متوجه او نمی بینم. پس لطفاً مرا راهنمایی کنید که چگونه می توانم بر خودم مسلط شوم و این همه تحقیرِ نسبت به خودم را فراموش کنم.

ف–ب از خراسان

پاسخ ویژه

درک و نگرش از زاویه‌ای دیگر

سرکار خانم ف–ب از خراسان

خودتان را تحقیر نکنید

اگرچه می توان پذیرفت که رفتار و عمل پدر و مادر شما با توجه به سنت معمول در خانواده‌ها، چندان رواجی ندارد و خانواده ها معمولاً تقدم و تاخر سنتی را رعایت می کنند، اما این را هم باید پذیرفت که اکنون وضعیت زمانه و شرایط اجتماعی که در آن هستیم بیشتر به سوی استفاده بهینه از فرصت‌ها، به ویژه در امری چون ازدواج میل می کند. بنابراین در اینجا هم نفع شما در آن است که تصمیم پدر و مادرتان را در راستای در نظر گرفتن منافع خواهرتان، به شمار آورید. و برعکس برای شما بسیار زیان‌آور است که چنین تصمیمی را دلیلی برای تحقیر کردن خودتان بدانید چرا که واقعیت ماجرا هم این است که هیچ پدر و مادری با این هدف که فرزند بزرگتر و یا کوچکتر خود را تحقیر کند، اسباب ازدواج دیگری را فراهم نمی آورند. مهمترین عاملی که در این میان وجود دارد و شما باید از آن دوری جویید، این است که خودتان از تحقیر کردن خودتان حذر کنید، چرا که نباید فراموش کنید که بیشترین میزان عقده‌های حقارت در اشخاص زمانی شکل می گیرد که شخص خودش را پایین تر، ضعیف تر و در نتیجه حقیر تر بشمارد. در حقیقت شما باید بدانید که مسایل عاطفی و علاقه و انس و الفت، عواملی ذهنی و نسبی به شمار می روند و ما نمی توانیم ابزاری برای اندازه گیری واقعی آنها به دست آوریم و در نتیجه به برداشت خودتان روی می آوریم که این برداشت‌ها هم معمولاً تحت تاثیر عوامل مختلف قرار دارد و نمی تواند حقیقت پیدا کند.

دلایل گوناگون برای رفتار و واکنش

یک اشتباه بزرگ شما این است که توجه و عاطفه پدر و مادر خودتان را به سوی خواهر کوچکترتان به صورت اتوماتیک به معنای علاقه بیشتر نسبت به او و کمتر نسبت به خودتان، محسوب کرده‌اید و در این خصوص نظری قاطع را به ذهن انتقال داده‌اید، در حالی که برای یک پدر و مادر دلایل بسیاری وجود دارد که آنها در نشان دادن عاطفه خود به فرزندان به گونه‌ای متفاوت عمل می کنند. شاید تعجب کنید که برایتان فاش کنم که از نقطه نظر علم روانشناسی این امری اثبات شده است که در بسیاری از مواقع عاطفه بیشتر به سوی یکی از فرزندان نه برای تبعیض بلکه به دلیل نیازهای عاطفی آن فرزند است. در حقیقت در بسیاری از موارد پدر و مادر در میان فرزندان یکی را ضعیف‌تر و از نظر روحی شکننده‌تر تشخیص می دهند و در نتیجه احساس می کنند که او نیاز بیشتری به نشان دادن عواطف پدر و مادر نسبت به خودش دارد. و برعکس ممکن است پدر و مادری فرزندی را به اندازه کافی از نظر روحی و روانی قدرتمند و باصلابت بیشتری تشخیص می دهند و در نتیجه از فرصت استفاده کرده و عواطف خود را خرج فرزندی که نیاز بیشتری دارد می کنند. بدین ترتیب مشاهده می کنید که به چه آسانی رفتار پدر و مادر نسبت به فرزندان و عاطفه نسبت به آنها جهت گیری می کند. حتی شما خودتان در بخشی از نامه اذعان کرده‌اید که خودتان هم علاقه بسیاری به خواهر کوچکتر خود دارید، بنابراین حتی خودتان هم این تشخیص را داده‌اید که خوراک عاطفی خواهرتان بیشتر است و او نیاز به عاطفه شما دارد. در مرحله بعد هم این سخنی منطقی نیست که بپذیریم که پدر و مادری در میان دو فرزند خود به یکی بیشتر از دیگری علاقه داشته باشند، درواقع امکان دارد که آنها احساس کنند که یکی از فرزندها به عاطفه بیشتری نیاز دارد و این به معنای علاقه کمتر به دیگری نیست. در حقیقت شما باید بدانید که تفاوت عمده وجود دارد میان میزان عاطفه و نشان دادن آن و در بسیاری از موارد این دو عامل با یکدیگر همخوانی ندارند و بر مبنای نیاز و واقعیت‌های فردی و اجتماعی و شرایط زندگی است که تفاوت میان میزان و نحوه نمایش عاطفه ایجاد می شود.

بنابراین به هیچ وجه به تحقیر خودتان نپردازید و سعی کنید تا به جای توجه به ظواهر، به آنچه که در درون می تواند وجود داشته باشد و به دلایل واقعی برای رفتارها و واکنش‌ها دقت کنید، چرا که بدین صورت در تمامی مراحل زندگی به جای ساده‌انگاری می توانند به تحلیل صحیح پرداخته و از نظر روحی و روانی به درجه بالایی از سلامتی و همچنین از نظر درک و فهم مسایل و موارد پیچیده هم به درجه بالایی از برداشت درست، دست یابید.

موفق و پیروز باشید

دوست استفاده جو و سایه، همیشه تا موقعی که آفتاب می درخشد در اطراف دیده می شود

●بنیامین فرانکلین

مینا(گلبرگ) minagolbarg@yahoo.com

داستان این هفته از طریق ایمیل روایت شده است

دیگر زندگی به روی من لبخند نخواهد زد

تنها آرزویم این است: «کاش همه دختران جوان این داستان را بخوانند!»

حس تلخ یتیمی در بند بند وجودم لانه کرده است. چهل روز از فوت پدرم می گذرد. اصلا باور کردنی نیست. من هنوز نمی توانم افکار پریشانم را سرو سامان داده و باور کنم آقام دیگر در بین ما نیست تا مثل گذشته ها، مثل همان روزهایی که هنوز سرحال بود و برای یک لقمه نان از صبح تا دیروقت شب، بار این و آن را روی چرخ میگذاشت و برمیداشت و از این سوی بازار به آن سوی بازار منتقل میکرد و شبها وقتی از راه می رسید با خود گاهی میوه و تنقلات شکم پر کن می آورد و روی آن تشکچه قدیمی و زوار درفته اش می نشست و سیگار همای فیلتر دارش را دود میکرد، روبرویمان بنشند و در بین ناله هایی که از دیسک کمرش می کرد، گریزی هم به گذشته های دور خانواده و آشنا و فامیل بزند.

دلم گرفته است. آنچه اشک و اندوه در گلویم بغض کرده بود، طی چهل روز گذشته مثل زخمی که سرباز کرده باشد، آزارم می دهد.

بدتر از همه این درد جانسوز حس یتیمی و احساس ترحم دوست و آشنا و غریبه است که مرا می رنجاند.

«فاطمه خانم» همسایه دیوار به دیوارمان از مجلس سوم آقام، ورد به خانه بخت فرستادن مرا یک ریز زیر گوش مامان زمزمه می کند. گاهی هم که مامان را همزبان خود نمی بیند، افکار و نظرات و تجارب ٦٥ ساله اش در به ثمر رسیدن به موقع بخت دختران جوان و نوجوان را با کلی توجیه و تفسیر برای دو همسر «داداش محمد» تعریف می کند.

من حتی از فکر کردن به این موضوع، که روزی بتوانم با مردی مثل داداش محمد ازدواج کنم که دو همسر زیبا و آرام و محجوب اختیار کرده و از یکی صاحب دو فرزند پسر و از دیگری یک دختر چهار ساله شده است، اعصابم بهم می ریزد.

«ساره» ٢٣ ساله و «زهرا» ٢٠ ساله هستند. آن دو مثل دو خواهر در آن اتاق ٨و ١٤ متری بالای خانه قدیمی مان با بچه هایشان روزگار می گذرانند. از صبح با هم از خواب برمی خیزند و تا شب با هم و پابه پای یکدیگر به کارهای خانه، خرید برخی ملزومات و سروکله زدن با بچه ها و گاهی هم همکاری با مادر شوهر می پردازند. وجود این دو هوو در کنار یکدیگر تا مدتها بحث داغ و استثنایی محله مان بود.

ما در یکی از کوچه های بن بست یکی از خیابانهای تهران زندگی میکردیم. توی این کوچه و محله امکان ندارد کسی آب بخورد و از نگاه اهل محل پنهان بماند. آقام این خانه را که ارث دایی خدابیامرزش بوده و به او رسیده است از جانش بیشتر دوست داشت و راستش این بود که اگر دایی خدابیامرز فرزندی داشت تا این ارثیه به او برسد، مطمئنا خانواده ما هرگز کاشانه ای نداشتند. نمی توانم تصور کنم این خانواده ٨نفری بدون همان خانه قدیمی دو طبقه با آن اتاق ١٨متری نمور زیرزمین که گوشه اش حمام و توالت بود و راهرو ٤متری گوشه حیات که ظاهرا آشپزخانه مشترک ما و همسرا داداش محمد بود، چه می کردند؟!

دو خواهر بزرگ من "مرجان" و "مینا" هر دو در ١٣ سالگی روانه خانه بخت شده بودند. مرجان دو دختر داشت و مینا ناگهان در ١٤ سالگی مادر دو دوقلوی دختر و پسر شده بود که وقتی با هم گریه می کردند مینا هم از سر ناچاری و درماندگی همراه آنها اشک میریخت و نمی دانست چگونه باید بچه هایش را تر و خشک کند. آن روزها که هنوز مرجان و مینا روانه خانه شوهر نشده بودند و من فقط ٨سال داشتم، اغلب سر خوابیدن در تنها اتاق ١٢متری طبق اول که هم حکم مهمان خانه و هم انباری را داشت و تابستانها گرم و زمستانها مثل سردخانه بود دعوا می کردیم. چون اتاق دیگرمان بعد از ورود همسر دوم محمد به آن خانه هم حکم اتاق را داشت، هم انبار روغن و برنج و هم آشپزخانه مامان و من مانده بودم که چطور مامان با آن فشار بالا و ناراحتی مزمن قلبی در آن یک وجب جا که از هر طرف می چرخیدی به دیوار می خوردی زندگی می کند؟!

فکر می کنم بزرگترین نعمت خداوند عالم این است که همه چیز می گذرد و هیچ چیز برای همیشه دوام ندارد. شاید آنچه امروز نیز بر من که کیلومترها دور از خانه و کاشانه و خانواده ام می گذرد نیز، به زودی و یا زمانی نه چندان زود به پایان برسد اما مطمئنا از اینجا تا ابدیت بار دیگر زندگی به روی ته تغاری خانواده "غلامحسین" "لبخند نخواد زد.

خوب که فکرش را می کنم می بینم ردپای هیچ کس را به اندازه تقدیر در این فرجام شوم پیدا و مشخص نمی بینم.

تقدیری که یک بعدازظهر گرم شهریور ماه مثل بختک برسرم فرود آمد. وقتی نگاهم می کرد، تنم گر می گرفت و ضربان قلبم به تندی می زد. ندایی در درونم فریاد می زند که این حال من تازگی دارد. او را نمی شناسم، لااقل بین بروبچه های محله مان تا حالا او را ندیده ام. ظاهر و سر و وضعش به بچه های بالا شهری می خورد اما یک جورایی رفتارش به نظرم مصنوعی می رسد. با این حال سعی می کند خود را یک آقای درست و حسابی نشان دهد. معلوم است خوب پول خرج می کند. همیشه سیگار خارجی دود می کند و مطابق روز چتری های کوتاهش را با ژل بالا می زند. وقتی می خندد شبیه پسربچه ای پررو و جسور است. مثل گربه وحشی که با چشمان تیزبین خود طعمه را زیر نظر دارد تا به موقع شکار کند سایه به سایه مرا تعقیب می کند. وقتی او در پیچ خیابان و یا سر کوچه آموزشگاه نقاشی جلویم را می گیرد لحظه ای ترس و اضطراب نگاه همسایه و آشناها و بدتر از همه دغدغه مواجهه با داداش محمد آرامم نمیگذارد.

محمد فوق العاده جوشی است، از آقام هم بیشتر. شنیده ام که از نوجوانی دنبال شر بوده است. او از کسی یا چیزی نمیترسد. محمد مرد برازنده ای است که با آن صورت استخوانی و پهن که در آن شکستگی و کوفتگی استخوان گونه و بینی اش که یادگار یکی از دعواهای خونین اوست، بیش از هر چیزی مشخص تر به نظر می رسد. از ساره و زهرا شنیده ام که چند خطی از چاقو نیز روی شکم و سینه خود یادگاری دارد.

در مجموع آدم ناراحتی است که نمیتواند چیزی را فراتر از آنچه خود به آن معتقد است و باور دارد بپذیرد. می دانم که دریایی از احساس است اما زندگی به او نیاموخته که باید گاهی هم برای دل خرج کرد. تنها کسی که می تواند محمد را از آن حالت و ژست جدی و خشن خارج کند رویا دختر کوچک زهرا است. رویا شیرینی زبانی را از مادر و جسارت و شیطنت و دل و جربزه را از پدرش به ارث برده است.

خوب می داند چگونه می توان برای بابایی که حوصله خندیدند هم ندارد و بیشتر اوقات با خودش هم قهر است عشوه گری کند و دلش را به دست آورد. بعد از رویا همه می دانند که فقط کبوترهایش را به همه چیز ترجیح می دهد.

–سرم گیج رفت مینو، اینقدر از این شاخه به آن شاخه نپر... با تو هستم آهای...

–اسم من مینو نیست اشتباه گرفتید، آقا...

–برای من تو مینویی و بس. می شه مجموعه هنر و استعداد نقاشیت رو ببینم؟!

–نخیر... آقا لطفا دنبالم نیاین، من... من رو توی این محل خوب می شناسن... داداشم اگه...

–می شناسمش... محمد آقای یکه بزن رو می گی؟ نترس خبری نیست.

با تعجب برگشتم و نگاهش کردم.

–می شناسیش؟! از کجا؟!

–خیال کردی دختری رو که خاطرخواهش شدم، همین جوری راه افتادم دنبالش تا باهاش حرف بزنم... نه جونم تحقیق کردم... واسه امر خیر که نباید ترسید جونم... مگه آقا داداشت ساره خانم و زهرا خانم رو همین طوری چش بسته دید و گرفت؟

–هیس! اسم زنای داداشم رو نیار. اگه بفهمه خون

می ریزه آقا...

–جدی شاید تو اون موقع رو یادت نیاد. اما همین داداش محمدت کم واسه به دست آوردن ساره خانم این در و اون در نزد. اون به کنار کم به خاطر عشق زهرا خانم دل به دریا نزد و تو روی هزار تا جوون فامیل و آشنای خانوم خانوماش وا ینستاد.

از ترس و تعجب به سختی آب دهانم را قورت دادم و در حالی که نمی دانستم چه باید بگویم با لکنت گفتم:

–حالا هر چی... اصلا این قصه ها رو کی واسه شما گفته؟! اگه محمد بفهمه...

... خیلی خب یه بار گفتی خون به پا می کنه. خب چی؟ یعنی کسی حق نداره آبجی کوچیکه آقا محمد رو خواستگاری کنه؟ پس دو تا آبجی بزرگت چطور عروس شدن؟ هان؟!

دلم فرو ریخت. این جوان خوش ظاهر که علی رغم سنش خوب دستش به دهانش می رسد، قصد خواستگاری مرا دارد؟! باور کردنی نیست. اما به داداش محمد چه بگویم؟ یعنی بگویم کجا او را دیده ام؟ با او کجا آشنا شده ام؟!

–مینو، می شه یه امروز رو به جای این که توی کلاس نقاشی بگذرونی با ما تک قدم بیای و باهم یه چرخی توی محله بالا بالاها بزنی؟!

–نه... اصلا حرفش رونزنین اگه...

–ای بابا داداش محمدت که اون طرفا گذرش نمی افته، بادم که به گوشش نمی رسونه... بد نیست گاهی اوقات آدم مثل قاصدک دورتر بپره ها؟!

آن روز را خوب به خاطر دارم. گرمای آفتاب از یک طرف و ترس از عاقبت این جسارت از طرف دیگر، مرا پریشان و ملتهب کرده بود. آرام و قرار نداشتم. با همه پریشان حالی وقتی او لیوان شکلات گلاسه را جلویم روی میز تریا گذاشت، منتظر ماندم تا لیوان خود را بگذارد بعد دو لیوان را با یکدیگر عوض کردم. جوانک که زیر چشمی مرا می پایید، خندید و گفت:

–عجب! پس خیال کردی تو روز روشن جلوی چشم این همه آدم قصد مسموم کردنت رو دارم دختر جون؟! چقدر بچه ای!

وقتی یک قاشق از شکلات گلاسه ام را خوردم از خودم و آنچه از فکرم گذشته بود، خجالت کشیدم. من فقط شانزده سال داشتم و هنوز بلد نبودم این طور مواقع آدم باید چه رفتاری پیش بگیرد.

آن روز گذشت. شب از ترس اینکه مبادا خبر قضیه من و جوانک را که تازه فهمیده ام نامش آرش است به گوش داداش محمد رسانده باشند، از اتاقک کوچک مامان و آقام پا بیرون نگذاشتم. مادرم بیمار بود. او سالها بود که از درد کلیه می نالید و ما دیر فهمیدیم که کلیه هایش نزدیک به از دست رفتن است و علاج موقتش فقط دیالیز است.

فردای آن روز تا عصر هم خبری نشد و داداش محمد هم مثل همیشه از راه رسید و یک راست از روی خرپشته خود را روی بام ساند تا به قفس کبوترهایش سری بزند. اغلب این کار نیم ساعتی طول می کشید اما نمی دانم شاید چیزی بیشتر از نیم ساعت، شاید هم کمتر طول کشید که ناگهان محمد به تندی با صدایی که شبیه به غریدن رعد بود، خود را از پله ها پایین کشید و مثل گرگ گرسنه جلوی آلونک اتاق مامان و آقام پرید و بدون مقدمه و وحشیانه مچ دستم را گرفت مرا از جای کند و در حالی که کشان کشان به حیاط و از آنجا به داخل زیرزمین می کشاند، زیر طوفان مشت و لگد خرد می کرد و تن درمانده و زخمی ام را گوشه زیرزمین در میان انبوهی از آشغالها که نامش اثاث اضافی خانواده بود دفن کرد و رفت. در آن لحظه ترسناک فقط صدای ناله و زاری مامان و فریاد جگرخراشش که نمی دانست از درد کلیه می نالد یا از دست عمل عجیب و پرخاشگرانه محمد می شنیدم و فکر می کنم ضربه ای که آن روز به روح و جسم درمانده آن پیرزن وارد آمد باعث شد که او دیگر هرگز بهبود نیابد.

بعدها فهمیدم جواد پسر همسایه مان که گوشه چشمی به من داشت و از قدیم بر سر دو جفت کبوتر با محمد درگیر بود و دایم توی محل گهگاه هم در نجاری استاد عباس که محمد شاگردش بود، با او خرده حسابی داشت و هر چند وقت یکبار به قول خودشان رویی از یکدیگر کم می کردند، من و آرش را اتفاقی دیده و بند را آب داده بود تا بلکه این طوری برخی خورده حسابهای قدیمی را هم یکجا صاف کند.

از آن روز به مدت دو روز و دو شب من در زیر زمین زندانی شدم. مامان فقط اجازه داشت جیره غذایم را از پنجره نزدیک سقف زیرزمین بدهد و من باید برای گرفتن سینی غذا پا روی صندوقچه زوار دررفته و قدیمی مامان بگذارم و سینه خیز خود را بالا بکشم تا بتوانم لقمه ای از غذا به اندازه ای که فقط زنده بمانم از دست او بگیرم.

با آن که محمد دستورات اکید و محکمی برای زندانی بودنم صادر کرده بود، اما مامان شب دوم به دست و پایش افتاده تا دلش را به دست آورد که جواز آزادی مرا بدهد. او این جور مواقع از رویا کوچولو هم بهره می جست. این جور مواقع رویا کوچولو مشکل گشا بود. کلی خوراکی از مامان بزرگ به غنیمت برد تا دل بابا را به دست آورد.

–به به! خانوم خانوما... از این طرفا...؟!

–تو رو به خدا دست از سرم بردار آرش. بابت همون شکلات گلاسه دو روز شام و ناهارم کتک و فحش بود و یه لقمه نون...

–د... کی اجازه داده اون محمد لعنتی دست روت بلند کنه؟ حالیش می کنم...

–ای وای! تو رو خدا دست بردار آرش. حالا دیگه نوبت دعوای تو و محمده؟! این یکی دیگه آخرش به خونریزی می رسه...

–حالا می بینی خانم. همین فردا با مامان می یام خواستگاریت...

باورم نمی شد اما او آمد. با زنی میانسال و خوش لباس که لباس و آرایشی سنگین داشت و وقتی مامان و زهرا و ساره چشمشان به آرش و مادرش که سر تا پا در انگشتر و النگوهای طلا غرق بود، افتاد برق از سرشان پرید.

مادر آرش از هر چیز سنگ تمام گذاشت. مهریه ای که او به مادرم پیشنهاد داد برای مامان قابل باور نبود. مهریه دو خواهر بزرگترم از ۲۵ سکه تجاوز نمی کرد و حالا ته تغاری خانواده قرار بود با مهریه ای معادل ۱۰۰۰ سکه به خانه بخت برود. همه چیز در یک چشم برهم زدن اتفاق افتاد. قرار بود روز موعود برای خرید رخت و لباس و ساز و برگ عروسی به اتفاق مادر آرش و آرش به بازار برویم. زهرا و ساره نیز وعده کردند ما را همراهی کنند اما مادر آرش خرابی اتومبیل پسرش را بهانه کرد و به اتفاق او از راه کلاس نقاشی مرا برای خرید بازار بردند.

ولی از خرید عروسی خبری نبود. دیر فهمیدم که آن زن به ظاهر مهربان که در پوستین مادر شوهر آینده ظاهر فریبی کرده بود رییس یک باند تبهکار است که دختران و زنان جوان و خوش برو رو را به بهانه ها عروسی با جوانان برازنده در داخل و خارج از کشور از طریق قاچاقچیان حرفه ای به بندر عباس و از آنجا با لنج و قایق به آن سوی آبهای جنوب انتقال می دهند.

ابوظبی، شارجه دبی، عمان منزلگاههایی بودند که من و امثال من را در آنجا به شیوخ پولدار می فروختند. بعضی ها که خوشبخت تر بودند بانوی سرا می شدند و باقی مانده تنها معشوقه هایی دست دوم و سوم که مدتی بعد آنها را به توریست ها و یا صاحبان کاباره ها می فروختند.

اکنون بار دیگر از اینجا تا ابدیت تنها یک قدم مانده است و تنها چیزی که برای فکر کردن به آن وقت می توان گذشت این است که کی و به چه کسی فروخته می شوی؟!...

■

وقتی آنچه را دوست داریم نداریم، لااقل باید آنچه را داریم دوست بداریم

● فرانسوا ماری ولتر

ماجراهای خواستگاری

دختری شبیه فرشته‌ها

از: کوروش کاشانی

هنوز وقتی صدای سولماز را می‌شنوم، صدای راه رفتنش و نگاههای پربرق و معنادارش... قلبم مثل روز اول می‌تپد...

اگر بگویم در همان نگاه اول عاشق شدم، باور می کنید؟ اگر بگویم بدون اینکه بدانم کی است و چه خصوصیات اخلاقی دارد، عاشقش شدم، باز باور می کنید؟

یک پسر ۲۰ ساله نبودم که تحت تاثیر هیجانات آنی باشم. ۳۷ سال سن داشتم. با دختران زیادی در زندگی ام آشنا شده بودم. عاشقی را هم تجربه کرده بودم، ولی نه به این شکل...

وارد خانه دوستم شدم. گفتم: فقط یک لیوان آب خنک...

گرم بود. عطش داشتم. سعید صدا زد: سولماز یه شربت درست کن.

گفتم: نه، فقط آب!...

حرفم تمام نشده بود که سولماز با لیوان شربت وارد شد. مانتویی سرمه‌ای پوشیده بود و چشم هاش از خستگی دودو می زد. رنگ پریده و بی حال بود. به نظر زیبا می آمد... نمی آمد... می آمد... نمی دانم. یک آن حس کردم عجب موجود زیبایی است! روحش بود یا چهره‌اش! نمی دانم... از ترس سرم را انداختم پایین، صدایش را شنیدم که به سعید گفت: انصرافم را دادم... همه چیز تمام شد. از فردا باید فکر کارهای دیگری باشم.

قلبم تند می زد... تُن صدایش توی اتاق طنین می انداخت. مسخره نکنید... مسخره نبود یک چیز داشت اتفاق می افتاد... نمی دانم چه بود. توی صدایش چیزی بود که من می لرزیدم.

سعید صدایش را بلند کرد: بالاخره کار خودت را کردی؟ حالا می خواهی چه کار کنی؟

صدای سولماز مثل آب خنکی بود که می ریخت توی حلقم: خب کار می کنم. بهتر از وقت تلف کردن توی آن دانشگاه است...

و سولماز رفت. سعید برایم تعریف کرد که سولماز دانشگاهش را ول کرده، چون از رشته‌اش خوشش نیامده و این بار دوم است که این کار را می کند. حالا هم دنبال کار می گردد.

نمی دانم چه شد که گفتم: خب بیاید تو شرکت من... شاید از کار نقشه کشی خوشش بیاید.

سعید ذوق زده پرسید: یعنی واقعاً می توانی استخدامش کنی؟

خبر نداشت که یک دل نه صد دل عاشق شده‌ام و دیگر نمی توانم از او صرف نظر کنم.

سولماز از چند روز بعد به سر کار آمد. کنار یکی از کارمندها شروع به کار کرد و کم کم نقشه کشی را یاد گرفت و ما بیشتر با هم آشنا شدیم. حس می کردم همه کارمندهای شرکت او را دوست دارند. در این دختر نیرویی وجود داشت که برآمده از روح بلندش بود. همان ماه اول چند تا از کارمندها از او خواستگاری کردند. قلبم توی دهانم بود که قبول کند، ولی نکرد... اما خودم هم می ترسیدم پا پیش بگذارم.

مشکل اینجا بود که سعید صمیمی ترین دوست من بود و اگر این پیشنهاد خدشه‌ای در رابطه ما ایجاد می کرد، هیچ وقت خودم را نمی بخشیدم. از طرف دیگر از جواب منفی سولماز می ترسیدم.

آن وقت چه کار باید می کردم؟ تصور اینکه با دختری جز او ازدواج کنم برایم غیرممکن بود. مهربانی هایش از جنس خاصی بود. حتی وقتی بحث می کرد و اختلاف نظر پیش می آمد، چنان احترام طرف مقابل را داشت که می توانست به راحتی همه را مجاب کند تا حرف او را بپذیرند. سکوتش و لبخند همیشه نشسته روی لبش، مسخ کننده بود.

به هیچ چیز اعتراض نمی کرد. پشت سر هیچ کس حرف نمی زد. با همه کارمندها رابطه خوبی داشت. احساس مسوولیت شدیدی نسبت به کارش داشت و...

در پیچ و خم دادگاه

هیچ کاسه‌ای زیر نیم کاسه نبود...

از: راشین مختاری

وقتی تهدیدش کردم که طلاقش می‌دهم، قبول کرد. باورم نمی‌شد. حتی حدس زدم کاسه‌ای زیر نیم کاسه است. شاید...

دیگر طلاقش می دهم. خسته شده‌ام. هر روز یک بهانه می آورد... از اولش هم زن زندگی نبود. از یک کاه، کوه می ساخت... مگر مردهای دیگر برای زنهایشان چه کار می کنند؟ حتی خود برادرهایش... هر اشکالی از من می گرفت، در برادرش هم بود، اما اهمیتی نمی داد. می گفت، تو شوهرم هستی و نباید این کارها را بکنی! من که عادت به بلبل زبانی نداشتم، عصبانی می شدم و از شما چه پنهان گاهی کتک کاری هم می کردیم. تقصیر خودش بود. زیادی در امور زندگی دخالت می کرد. خب زن، چی کم داشتی؟ چی کم می گذاشتم؟! همه چیز مهیا بود. کافی بود یک بچه به دنیا بیاید و سرش به زندگی گرم شود، ولی قبول نمی کرد...

روز اول که به خواستگاری‌اش رفتم، یک چیزهایی گفت که من خیلی معنی آن را نمی فهمیدم. مثلاً اینکه همه جا و همیشه باید با هم به این طرف و آن طرف برویم. سر موقع به خانه بیایم و... من احمق هم انگار کور و کر شده بودم. زیبایی‌اش مرا شیفته و واله کرده بود همه را قبول کردم، اما مشکلات از همان روزهای اول شروع شد. اولین بار که از سر کار دیر کردم. دیدم سر کوچه نشسته و منتظر است تا من بیایم. تعجب کردم. از او پرسیدم: چرا اینجا نشستی؟

گفت: آخه خیلی دیر کردی. نگران شدم.

اولش خندیدم و گفتم: با دوستانم رفته بودیم باشگاه تا...

یک دفعه براق شد و پرسید: کدوم دوستانت؟

و این شروع دعوا بود. اجازه نمی داد با دوستان مجردم رفت و آمد کنم. دیر که به خانه می آمدم غوغا به پا می کرد. من که عادت به این سؤال و جواب ها نداشتم، نمی دانستم این ماجراها چیست. توی خانوادهٔ ما هیچ وقت مادرم به چیزی اعتراض نمی کرد. حتی به رفت و آمدهای پدرم... پدرم هر وقت می خواست همراه دوستانش به سفر مجردی می رفتند و مادرم سرگرم بچه ها بود.

اما حالا می دیدم، فریبا با همهٔ زنهایی که من می شناختم فرق دارد. کارهایی می کرد که اعصابم را به هم می ریخت. گاهی دنبالم راه می افتاد... گاهی به تلفن هایم گوش می داد و این رفتارش مرا اذیت می کرد. انگار مامور پلیس بود و می خواست مچ مرا بگیرد... خب مردها برای خودشان گاهی شیطنتهایی دارند، ولی این به معنی از هم پاشیده شدن کانون خانواده نیست... ولی فریبا همه چیز را جدی می گرفت. آنقدر جدی که باورتان نمی شود. هیچ کدام از دوستان من مشکلات ما را نداشتند. او انتظار داشت در همهٔ امور خانه و زندگی نظر بدهد و من اصلاً از دخالت یک زن در امور زندگی خوشم نمی آمد... خلاصه آنقدر با هم فرق داشتیم که سر کوچکترین مسئله دعوا می کردیم.

بعد از دو سال همهٔ بزرگترهای فامیل گفتند اگر یک بچه در میان باشد، اوضاع شما بهتر می شود، اما فریبا زیربار نرفت. می گفت تا اخلاق من عوض نشود، حاضر نیست بچه‌دار شود. حتی خانوادهٔ خودش هم حیرت زده بودند که چرا فریبا اینجوری رفتار می کند. ایراد لباس پوشیدنم را می گرفت. از طرز حرف زدنم بدش می آمد. بهم می گفت، حق نداری جوک تعریف کنی و...

نمی دانم چطور این سه، چهار سال را با او سر کردم. تنها چیزی که دلم را خوش می کرد این بود که زنم نجیب و پاک بود. خانه‌ام تمیزترین و قشنگ ترین خانه در میان

و یک انسان کامل بود. می دانستم فقط داشتن این همه خصوصیت مثبت می تواند از یک انسان چنین انرژی پخش کند که خواه، ناخواه همه را شیفته خود کند!...

دل به دریا زدم و بعد از سه ماه موضوع خواستگاری را به سعید گفتم. او هم حرفهایش را با سولماز زد. قرار خواستگاری گذاشته شد. مادر و خاله هایم طبق معمول خودشان را آماده کرده بودند که کلی اشکال از او بگیرند، ولی این بار بعد از خواستگاری همه سکوت کردند و هیچ نگفتند و مادرم ختم کلام کرد و گفت: مبارکه... این دختر مثل فرشته ها می ماند.

خاله ام چشمی نازک کرد و گفت: تا ببینیم بعد از عروسی هم مثل فرشته هاست یا نه...

و این شد که من با سولماز ازدواج کردم. بعد از ازدواج بیشتر و بیشتر او را شناختم. از یک طرف مثل بقیه بود و از طرف دیگر منحصر به فرد... یک روز از او پرسیدم: چرا همه فامیل من و خودت و حتی همکارها توی شرکت شیفته تو هستند؟

جوابش ساده و پر معنا بود: چون من سعی می کنم با ذات آنها روبرو شوم و برخورد کنم. آدمها اگر حسودند، اگر زخم زبان می زنند، اگر رفتار ناشایست دارند، همگی سطحی است و ته قلبشان پر از مهربانی است. این رفتارها علت های بیرونی دارد نه درونی. برای همین باورش نمی کنم و دلخور نمی شوم. سعی می کنم در درون آنها کنکاش و به جوهر پاکشان دست پیدا کنم. آن جوهر گاهی از یاد رفته و پر از غبار است، اما من آن را زنده و شفاف می کنم و مردم از اینکه به سبکبالی رسیده اند، لذت می برند نه من... من وسیله ای بیش نیستم. آنها از خود رضایت پیدا می کنند.

وقتی یادآوری شان می کنم که چقدر مهربان هستند، انگار دوباره زنده شده اند. در حالی که آنها در مهربانی های من مهربانی های نهفته و مخفی شده قلبشان را پیدا می کنند...

پس من با بقیه فرق ندارم، جز اینکه گاهی آینه صیقل زده ای هستم که آنها خودشان را در آن می بینند...

اکنون ۲۱ سال از ازدواج ما می گذرد و من هنوز وقتی صدای سولماز را می شنوم، صدای راه رفتنش و نگاههای پربرق و معنادارش... قلبم مثل روز اول می تپد...

■

همه فامیل بود... ولی نکات مشترکمان حتی به دو خط نمی رسید... دلم خیلی می گرفت. دوستش داشتم، ولی حس می کردم او مرا دوست ندارد. او یک مرد حرف شنو و تحت فرمان خودش می خواست.

خیلی سعی کردم راضی اش کنم بچه دار شود، قبول نکرد... دیگر راهی نبود، جز اینکه سعی کنم خودم عوض شوم و آدم دیگری باشم، ولی نمی توانستم. نمی توانستم رفت و آمدم را با دوستانم قطع کنم. دلم نمی خواست خیلی در قید و بندِ زندگی مشترک باشم. یک عمر دیده بودم، پدرم همین طور زندگی می کرد. برادرهایم هم همین وضع را داشتند و زنهایشان اعتراضی نمی کردند، ولی فریبا...

تنها اهرمی که دستم بود موضوع طلاق بود. از طلاق می ترسید. چون پدرش فوت کرده بود و می دانست اگر طلاق بگیرد، باید برود خانه یکی از برادرهایش و این برایش خیلی زجرآور بود... برای همین هر چند وقت یکبار تهدیدش می کردم. از ترس طلاق چند هفته ای آرام می گرفت، ولی باز شروع می کرد به ایراد گرفتنش...

این دفعه وقتی تهدیدش کردم که طلاقش می دهم، قبول کرد. باورم نمی شد. حتی حدس زدم کاسه ای زیر نیم کاسه است. شاید...

حتی فکرش دیوانه کننده بود، ولی چه می شد کرد، این شک به دلم افتاده بود. دعواهایمان بالا گرفت. هر روز کتکش می زدم تا حقیقت را بگوید. و او هیچ نمی گفت. دیگر یقین پیدا کردم، پای کس دیگری در میان است. تازه فهمیدم این همه سال او چه عذابی از شک و تردیدی که نسبت به تعهد من به زندگی مشترک داشت، عذابش می داد.

بالاخره امروز به دادگاه آمدیم. هنوز نمی دانم فریبا بعد از طلاق کجا می خواهد برود و چه کار می خواهد بکند، ولی هنوز که به او نگاه می کنم، افسوس می خورم، چنین زنی را دارم از دست می دهم. من از بچگی جور دیگری بزرگ شده بودم. کاش می توانستم رفتارم را تغییر دهم و همان باشم که فریبا می خواست... کاش... ولی نشد...

■

شکوفه های زندگی

چاپ عکسها رایگان می باشد

ایلیا سمیعی

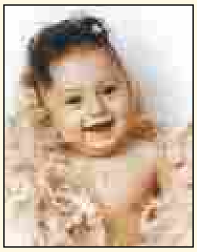

امیرعلی خلیلی

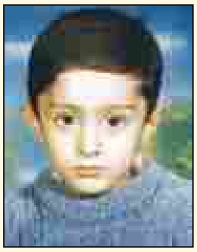

عرفان سلیمانی

امیررضا خداوردی

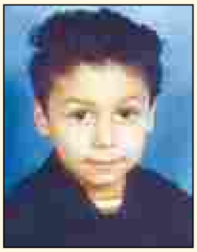

آروین ستاری

نگین نبی زاده

عسل خراسانی

سیدابوالفضل میرکریمی

محمدرضا فرزان

علیرضا بروشان

مهرآذین نائینی

سمیرا نائینی

هر کس در جهان آرزویی دارد، لیکن به عقیده من یک دوست حقیقی از تمام اینها بهتر است

●سقراط

چرخش آخر...

سونیا آریا ـ تهران

«سونیا آریا» با نوشتن داستان کوتاه «چرخش آخر» نخستین گام‌هایش را در زمینهٔ نوع ادبی «جنایی نویسی» برداشته است. توانایی این نویسندهٔ جوان در ایجاد کشش بر پایهٔ یک طرح باورپذیر، نشان از ذوق و استعداد او دارد. اگر به اهمیت کاربرد سنجیدهٔ زبان داستانی و تاکیدهای هوشمندانه در ایجاد حال و هوا و شخصیت پردازی، بیش از پیش توجه کند بی گمان در آینده داستان‌هایی کامل‌تر و قوی‌تر خواهد نوشت.

نگاهم را از موج‌های زیبای دریای شمال می‌دزدم و به آن گوشه از حیاط ویلا می‌نگرم که «جیم ـ آ» و دو حریفش نشسته‌اند، زیر آن سایبان کوچک چوبی طبق معمول «جیم.آ» با آن دو مهمان خارجی‌اش مشغول قمار هستند، تا باز هم ببینند پیروز این برگ‌های شیطانی چقدر جیب دیگری را خالی می‌کند. بیچاره آن دو نفر «مایکل» و «رامپال» نمی‌دانند که این عتیقه فروش پیر چه خوابی برایشان دیده است.

هرچند شاید تا حدودی حق با او باشد. آنها در معامله‌ی قبلی رذالت را در حق او تمام کرده بودند و «جیم.آ» کسی نبود که به این راحتی‌ها از این حقه‌بازی‌ها چشم‌پوشی کند. او تلافی می‌کرد، آن هم به خشن‌ترین شیوه. این را من که ۱۰ سال نکبت بار را با او سر کرده‌ام می‌دانم. بعد از آن همه درس خواندن در رشته پزشکی به جای طبابت در بهترین بیمارستان‌های شهر، نقش معاون او را در تمام خلاف کاری‌هایش بازی کرده‌ام و حالا رنجور و خسته راه برگشتی برایم نمانده است. «جیم.آ» برخلاف من یک ایرانی اصیل است. اما نمی‌دانم چرا آنقدر دوست دارد او را به سبک گانگسترهای سینما با نام مخفف صدا کنند.

به هر حال، او آدم باهوشی است که رهایی از چنگال کثیفش برایم چیزی به جز مرگ به همراه ندارد. حرف‌هایش هنوز هم در کوچه پس کوچه‌های ذهنم می‌پیچد: «ببین «نونو» تو الان عضو مهمی از گروه هستی. چی از این بالاتر که در کسوت یک دکتر، معاون من هم باشی؟! خودت خوب می‌دونی به غیر از تو به هیچ کس دیگری اعتماد ندارم. و این همیشه یادت باشه که فکر جدایی از من فقط تو رو به مرگ نزدیک‌تر می‌کنه. می‌فهمی که؟ این یک قرار داد است بین تمام اعضای گروه که یک مهره سوخته باید از بین بره. ولی اگر با من بمونی بهت قول می‌دهم به اوج برسی. مطمئن باش! حالا خودت انتخاب کن!» و من سالهاست که به ناچار انتخاب خود را کرده‌ام. هنوز هم گاهی دلم برای «لیسبون» و پرتغال، سرزمین مادری‌ام تنگ می‌شود، برای خیابان‌هایش با تمام آن سراشیبی و سربالایی‌ها، برای پارک «مون سانتو» و خاطرات دوران کودکی‌ام. ولی حیف که طاقت دوری از سرزمین پدری‌ام را هم ندارم و این حس دوگانه‌ی دورگه‌ام بودن ـ میان ایران و پرتغال ـ مرا در بد مخمصه‌ای گیر انداخته است. صدای پای «جیم ـ آ» رشته‌ی افکارم را پاره می‌کند. به قدم‌های «جیم.آ» که آرام به سمت من می‌آید خیره می‌شوم. سرم را برمی‌گردانم تا متوجه حالتم نشود. بی تفاوت و روی ماسه‌های پوک و نمدار ساحل می‌نشینم. طولی نمی‌کشد که او نزدیک من می‌شود. و با همان صدای دورگه‌ی نخراشیده می‌گوید: «خوب، نونو! مهمونها از نبودت دلخور بودند. می‌دونی که؟ خلوت تو برای آنها قابل هضم نیست» بعد چشمکی می‌زند و ادامه می‌دهد: «بگذریم، نونو در این چند روزی که با آنها آشنا شدی تونستی فکری برای نفله کردنشان بکنی؟» با غیظ نگاهم را در چشمانش ریختم و گفتم: «ای، تا حدی برای هر دوشون نقشه‌ی خوبی کشیده‌ام. اول برای اون مردک آمریکایی «مایکل» فهمیدم که دچار مشکل تنفسیه آسم است. فکرش رو بکن! اون اسپری کوچک هوا می‌تونه نقش مؤثری داشته باشد. مثلاً به جای اینکه ناجی جونش باشه، وسیله‌ای برای قتلش می‌شه... کافیه فقط مقداری از ذرات پشم آلوده داخل محفظه هوای دستگاه کوچولوی اسپری آسم اون بشه! درست بعد از فشار دادن شاسی پشم وارد ریه‌هاش می‌شه. اسپورها توی ریه‌ش فاگوتیز می‌شه و جوانه می‌زنه و سم تولید شده بلافاصله باعث خفگی‌ش می‌شه. اما در مورد آن پیرمرد هندی «رامپال... از روی ناخن‌های متمایل به زردش متوجه نوعی بیماری، بین «دیابت» یا «عفونت‌های قارچی» در اون شدم.

شاید هم بیماری قلبی! اما چون مطمئن نیستم که کدام یک از این‌هاست بی خیالش شدم. اما اون رو هم می‌شود با دو تا تخم مرغ از دور خارج کرد! می‌دونی «جیم» من در تمام این دو هفته فقط به یک چیز فکر می‌کردم. این که «رامپال» از این که روزهای جوانی‌اش به سرعت به پایان رسیده ناراحت نیست. او همش از آرزوی ازدواج با دختری جوان حرف می‌زند! همین موضوع جرقه‌ای در ذهنم ایجاد کرد: شیوه‌ی «پوپوف» در یک عمل «سلولوتراپی»... خوب، البته با کمی تغییرات. دوتا تخم مرغ که بعد از هشت روز خوابیدن مرغ برروی آنها جوجه‌ای نارس داخل آن بوجود می‌آید به سلاح تبدیل می‌شه. این استاد زیست شناسی «پوپوف» تقریباً به مدت ۱۵ روز در هر بامداد یکی از آنها را به خورد پیرمردانی می‌داد که عشق جوانی داشتند و گویا نتیجه هم می‌داد. اما به شرط آنکه جوجه‌های جان گرفته داخل تخم زنده باشند، چون مرده‌ی

آنها یا موجب مرگ شخص یا مسمومیت شدید می شود. ولی من اگر به جای یکی، دو تا از آن تخم‌ها را که جوجه‌های داخل آن ها مرده باشند به خورد «رامپال» بدهم، پیرمرد شهوتران، در عوض تجدید جوانی، در جا سقط می شود. من آن دو تا تخم مرغ را از همان ۸ روز اول تهیه کرده‌ام.

خوب، جیم «نظرت چیه؟» و در حالی که بُراق نگاهم می کند با چهره‌ای متفکرانه که آمیخته با شادی شریرانه‌ای است، زیر گوشم زمزمه می کند: «تو معرکه‌ای «نونو» آنقدر که گاهی اوقات ازت می ترسم!» کارت حرف نداره پسر، اما حیف که مجبورم امشب تورو با دوستانمون تنها بگذارم. خودت که خبر داری، پای یک گلدون عتیقه‌ی میلیاردی وسط است و من باید شخصاً اونجا حضور داشته باشم. تازه تو در نبود من و بچه‌ها می تونی با تمرکز بیشتری رو کارت انجام بدی. اما یادت نره که تا فردا کار این دو تا آشغال‌رو تموم کنی... چون باید تا ظهر خودت‌رو برسونی تهران. راس ساعت ۲. داخل فرحزاد تو همون باغ و روی نیمکت همیشگی. نگران نباش! بعد از رفتن تو، بچه‌ها ترتیب گم و گور کردن جسدهارو می دن. موفق باشی! منتظرتم.» و بعد دستی به شانه‌هایم می زند و می رود.

◇◇◇

اصلاً عصر زیبایی نیست و من بعد از انجام یک مأموریت سخت و آن مسافرت ملال‌آور و خسته کننده بر روی نیمکت وعده گاهم می نشینم. مدام چهره‌ی هر دو مقتول در ذهنم مجسم می شود و این اوقاتم را کمی تلخ می کند. صدایی می شنوم که می گوید: «ببخشید آقا، آقای نادری؟ آقای نونو نادری!» به خودم می آیم و به چهره جوان لاغراندامی که روبرویم ایستاده چشم می دوزم و زیرلبی و آرام می گویم: «بله...» و او با احتیاط به حرف می آید: «ببینید آقا، این ساک و پاکت نامه‌رو رئیس جیم برایت فرستاده است.» قبل از این که سؤالی از او بکنم ساک و پاکت را در کنارم رها می کند و از برابر دیدگانم دور می شود. کنجکاوانه پاکت نامه را باز می کنم و تندتند مشغول خواندن می شوم: «سلام نونو. می دانم که تعجب کرده‌ای اما مجبورم که تو را از گروه حذف کنم، چون همیشه آدم‌های زیادی باهوش باعث دردسرند. مخصوصاً تو برای من! مدتهاست که به خوبی فهمیده‌ام از بودن با من احساس رضایت نمی کنی. شرط می بندم که بعید نیست تو با همان هوش کذایی‌ات نقشه مرگ مرا هم کشیده باشی و این برای من یعنی پایان همه چیز فقط من کمی زودتر از تو پیش دستی کرده‌ام. چون نونوی عزیزم! صحنه به صحنه‌ی قتل «مایکل» و «رامپال» با دوربین‌های مداربستهٔ داخل اتاق‌ها فیلمبرداری شده است و تو به زودی به هر جای دنیا هم که فرار کنی تحت تعقیب پلیس بین‌الملل قرار خواهی گرفت. و اما آن ساک که حاوی ۱۰۰ میلیون دلار است به عنوان دستمزد تو در همه‌ی این سال‌هاست. حالا دیگر خداحافظ رفیق باهوش من!»

بی اختیار خنده‌ام می گیرد، چون من از وجود دوربین‌های داخل اتاق‌ها باخبر بودم. به همین دلیل بعد از رفتن او با چهره‌ای گریم شده شبیه به «جیم.آ» که آن حرفه را در گذشته کمابیش از دایی گیرمورم در پرتغال آموخته بودم، مرتکب آن دو قتل شدم. طبق محاسبه و برنامه دقیق من، با کشف دوربین‌ها، پلیس جستجوی او می پرداخت و هیچ ردپایی از من در میان نبود. فکر می کنم که چقدر چهره «جیم.آ» بعد از فهمیدن این موضوع برایم دیدنی است! از روی نیمکت بلند می شوم. اما از سنگینی ساکی که به دست می گیرم تعجب می کنم و مشکوک می شوم و هنوز هیچ عکس‌العملی نشان نداده‌ام که از شنیدن فرمان «ایست!» همانجا خشکم می زند. «تکان نخور آقای زرنگ!» این جمله را مأموری قد بلند و درشت هیکل که کت و شلوارش پاکیزه و خاکستری است و بی سیم دارد می گوید. لولهٔ کلتش را رو به صورتم آرام تکان می دهد و بعد با اشاره به ساکم، مشغول باز کرن آن می شود و من که بی خبر از همه جا فقط نگاه می کنم به گردهای سفید بسته‌بندی شده‌ی داخل ساک! مأمور جوان و خاکستری پوش، رو به فرمانده‌اش که کمی دورتر ایستاده فریاد می زند: «گزارش درست بود قربان، بالاخره پیداش کردیم! همان ۲۰ کیلو هروئین خالص است!» و من مات و حیران مانده‌ام و زبانم در دهان قفل می شود.»

■

پیام و پاسخ

علی اصغر شیرزادی

خانم فاطمه زردشتی نی‌ریزی - «نی‌ریز» فارس

داستانک «عروسک» در معنا و جوهر خود می تواند مجموع عنصرهای داستانی را به کار گیرد تا به یک داستان کامل، خواندنی و به یاد ماندنی تبدیل شود. اما، فعلاً و در این اجرای شتابزده، وجهی «خبری —خاطره گونه» به خود گرفته است. اگر می توانستید، علاوه بر صحنه‌پردازی، با تکیه بر مهمترین ویژگی منحصر به فرد «شخصیت» داستان، روابط علی اتفاق‌ها و کنش و واکنش‌ها را —به طور ضمنی و حتی نیمه پوشیده —نشان دهید، اثرتان —همسو و همخوان با معنای محوری و الزامهای متن —حجمی مناسب می یافت و با تپش و قدرت بیشتر، خواننده و مخاطب را عمیقاً جذب و جلب می کرد.

به هر تقدیر، مضمون و موضوع «عروسک» را که باز می گردد به گوشه‌ای از آسیب‌های اجتماعی، می توانید در اجرایی دقیق‌تر و کامل‌تر، به یک داستان کامل تبدیل کنید شاد و سرفراز باشید.

آقای منوچهر بمانعلی —مشهد

«نوشته»‌ای که با عنوان «خزان در بهار» بر قلم رانده‌اید و برای این صفحه فرستاده‌اید، اساساً «داستان» نیست. به درستی نمی دانم که تلقی و تصور شما از دوستان و ادبیات داستانی چیست؛ همین قدر می توانم با درنگ بر «خزان در بهار» تان بگویم که آمیزه‌ای از مقاله، قطعه ادبی و خاطره‌نویسی است. زبان و نثری هم که به کار برده‌اید در دایره‌ای محدود از واژگان، سرشار از جمله‌ها و تشبیهات به شدت کهنه و کلیشه‌ای است. موضوعی هم که —شاید! —به مثابه محور معنایی مورد نظرتان بوده، به سالیان دراز گذشته و طی چندین دهه، در «انشا»ها و به اصطلاح، دُرفشانی‌های سرشار از احساسات گرایی غالباً پوچ صدها قلم به دست سطحی‌نگر و گریزان از «اندیشیدن» به گونه‌ای ملالت‌انگیز تکرار شده، و دیگر —باور کنید! —مثل سکه تقلبی و اسکناس جعلی و بی پشتوانه، هیچ مشتری و خواهانی ندارد. از رک گویی و صراحتم امیدوارم نرنجیده باشید. باور کنید «داستان‌نویسی» در مفهوم حقیقی و مورد پذیرش صاحب‌نظران، کاری خرد و آسان نیست. تندرست و شادکام باشید.

آقای مهرزاد امیرپاشا —اصفهان

«داستانواره»‌ای را که طبعاً با ذوق و شوق نوشته‌اید و برای شرکت در این مسابقه فرستاده‌اید، با دقت لازم و کنجکاوی و علاقه‌مندی حرفه‌ای خوانده‌ام. با تکیه و تاکید بر جنبه‌های قابل تامل و تحسین از این «نوشته» به هر حال خواندنی شما، باید بگوییم که یک داستان‌سرای خوش طبع در جان جوان شما —با انگیزه‌های آفرینشگرانه —وجود دارد، که به قول خودتان از چند سال پیش ذهن و دستتان را به «نوشتن» برانگیخته است. طبعاً و بنا بر یک قاعده کلی، کار برای بیشتر نویسندگان از همین نقطه عزیمت آغاز می شود. قلم به دست نوجوان و جوان علی‌الاصول با کشف و درک قریحه و گرایشی که به سوی داستان‌نویسی می کشاندش، با نوعی اشتیاق و سرخوشی خاص و درونی —به گونه‌ای غالباً خودجوش —شروع به نوشتن می کند. این حرکت، یا به عبارتی دیگر «جهش اولیه» ممکن است تا مدت زمانی معین و حتی تا چند سال او را —بدون وقفه —به پیش براند. در این برش زمانی که به تعبیری روشن و مشخص، تلاش خلاق نویسنده نوقلم در عرصه داستان‌نویسی با عبارت و نشان «غریزی نوشتن» تعریف می شود، چه بسا که برخی نویسندگان جوان و تازه کار، تصادفاً چند داستان بکر و خواندنی و حتی «درخشان» هم بنویسند. اما، تجربه عام تاریخ داستان‌نویسی در ایران و جهان نشان داده است که دوران «غریزی نوشتن» همواره کوتاه است و با فروکش کردن نیروی طبیعی و اولیه «غریزی نویسی»، یکباره توقفی سنگین نویسنده جوان را از ادامه کار باز می دارد. این اتفاق غم‌انگیز و آزاردهنده برای آن دسته از نویسندگانی روی می دهد که در گرماگرم غریزی نویسی، از آنچه کهنه کاران این عرصه «دانش و صناعت داستان‌نویسی» می خوانند و می نامندش، غافل می مانند. همه داستان‌نویسان نوجوان و جوان که به لطف طراوت ذهنی و شور و شوق درونی (غریزی!) شروع به داستان‌نویسی می کنند، باید بدانند که عمر غریزی نوشتن کوتاه است. البته حتماً لازم است بدانیم که «انگیزه» داستان نوشتن ممکن است سالیان سال در جان و ذهن نویسنده زنده بماند؛ اما فعال نگه داشتن این «انگیزه» مهم است و اساسی و راهگشا. برای به جا و سنجیده بهره گیری از انگیزه نیرومند داستان‌نویسی، علاوه بر جستجوگری مدام و بی وقفه و مطالعه همه جانبه، عزم و همتی استوار را باید صرف فراگیری دانش و صناعت داستان‌نویسی کرد. شما و دیگر نویسندگان جوان با فرا گرفتن دانش داستان‌نویسی و کسب ورزیدگی در کاربرد صناعت پایه‌ای و کلیدی این هنر شش دانگ و تمام عیار —بی نیاز از سلسله جنبانی‌های غریزه هم —خواهید توانست با برنامه‌ریزی میان مدت و درازمدت، در کسوت «داستان‌نویسی» در مفهوم علمی —هنری «حرفه‌ای»، سالیان سال کار کنید و هر بار در جایگاهی بلندتر و برتر، خود را و حاصل آفرینشگری هنرمندانه‌تان را به جای آورید و محک بزنید و پیش بروید.

در این مجال، عجالتاً پیشنهاد و توصیه‌ام برای شما و دیگر دوستان و همراهان این مسابقه و این دو صفحه این است که —در حاشیه برنامه مطالعاتی‌تان و ضمن خواندن و بازخوانی داستانها و رمانهای شاخص و ارجمند داستان‌نویسان کارکشته و شناخته و تثبیت شده —به مطالعه دقیق و جدی کتابهایی که درباره هنر داستان‌نویسی و شناخت و کاربرد عنصرهای داستانی تالیف و ترجمه شده بپردازید. در این تلاش و تقلا، آنچه را در نوعی «خودآموزی» کشف می کنید و فرا می گیرید، در کار نوشتن بیازمایید و تجربه کنید. بی گمان با سختگیری بر خودتان و سخت‌کوشی در کسب مجموع مهارتهای لازم در کار داستان‌نویسی، به مرور در خواهید یافت که به لطف ذوق و جستجوگری و خلاقیت‌تان «خود» را و «جهان داستانی» خاص و منحصر به فرد خودتان را خواهید شناخت و با نوگرایی راستین، آثاری یکسره متفاوت با دیگران خلق خواهید کرد. سرفراز و شادکام و پرشکیب باشید.

هر کس بیشتر تحمل رنج و مشقت کند، بهتر می تواند کار کند ●میلتون

عکسها و حرفها

مادرجون قربون لب شتریت برم من

اگه نیفتم می گیرمش

خدا وکیلی دیگه رمق ایستادن نبود

سرباز بی نظمی که زمان را به نظم ترجیح داده است!

برای انتخاب ماشین عروس زیاد سخت نگیرید

ای وای شوهرم رو آب برد

اطلاعات مفتکی

از: رضا رفیع

www.raffie.persianblog.ir

سیارات جدید منظومه شمسی

الگو گرفتن از چیزهای خوب، چیز خیلی خوبی است. اگر اخلاق آدم بشود، معرکه است. در پی سیار شدن پاره ای از خدمات مملکتی، مراکز دیگری هم در راستای خدمت رسانی بهتر و بیشتر و سریع تر به ملت، به صرافت سیار کردن بعضی چیزهاشان افتادند.

نظم نوین:

مرا در خدمت یار آفریدند
ز بهر کوشش و کار آفریدند
برای پخش این خدمت رسانی
مرا یک خرده سیار آفریدند

فی المثل، بعضی از بانک ها (که سازمان آگهی ها نخواست نامش فاش شود) اقدام به جاسازی دستگاه های خودپرداز در بدنه یکسری خودروهای شبیه به وانت و نیسان کردند تا در نقاط حساس شهر (مثل خروجی ایستگاه مترو) مستقر شوند. آمدیم و یکی از مسافران فشرده شده مترو، لدی الخروج، دست توی جیبش کرد و بنا به دلایلی احساس کرد که مورچه در جیبش پشتک می زند. خب، در اینجاست که دستگاه خودپرداز سیار شدیداللحن به درد می خورد.

طرح راه اندازی کتابخانه های سیار را هم که چند ماه پیش داشتیم. با احساس این ضرورت که ممکن است برخی از شهروندان ما نیاز مبرم و اورژانسی به مطالعه کتاب پیدا کنند و اگر بموقع به دستشان نرسد، تلف شوند یا خدای نکرده به هزار و یک راه کشیده شوند که یک موی تنشان و تنمان بدان راضی نیست.

یک مورد دیگر از خدمات رسانی های پست مدرن سیار را نیز همین دیروز، رئیس ستاد حمل و نقل و مدیریت مصرف سوخت اعلام کرد. به دلیل این که تعداد انگشت شماری از پمپ های بنزین با ازدحام ماشین های بنزین ته کشیده و صف های طویل مواجه می باشند، از چند روز آینده عجالتاً تعداد ۲۲ فقره پمپ بنزین سیار اقدام به تردد در سطح شهر خواهند کرد. فقط امیدواریم که در ترافیک گیر نکنند.

چند چیز سیار پیشنهادی: حالا که استقبال از امکانات و خدمات و سایر چیزهای سیار دیگر، در عمل خوب جواب داده است؛ موارد دیگری نیز برای سیار شدن پیشنهاد می گردد:

۱ـ متروی سیار: از آنجا که بعضی از ایستگاهها و قطارهای شهری مترو یک مقداری در ساعاتی از روز بیش از حد شلوغ می باشد، اگر چند تا از ایستگاهها و قطارهای توش به صورت سیار در سطح شهر در نظر گرفته شوند، برای رفاه بیشتر شهروندان خیلی خوب می شود. هر جا اراده کنند، جلوشان یک قطار مترو سبز خواهد شد. نه از نوع قطارهای سبز بنیاد.

۲ـ شیر سیار: بعضی از صف های شیر دولتی (که با آن شیر بی یال و دم و اشکم «مولانا» فرق دارد) گاهی در مقابل مغازه ها زیادی به درازا می انجامند که چون اکثراً هم پیرمرد و پیر زن هستند و عموماً هم رماتیسم (یا یکی دیگر از مکتب های «ایسم» دار را در حوزه سلامت) دارند، بنده های خدا گناه دارد معطل شوند. خصوصاً در مواقعی که صف شیر، به علت هجوم آرامبخش جمعیت شیر خر، حالت شیر تو شیر پیدا می کند. فلذا اگر که داخل یکسری ماشین های مخصوصی، یک تعدادی گاو شیری مخصوص جاسازی شود که اقدام به پخش زنده شیر گاو در بین شهروندان کنند؛ مزید امتنان و راحتی بیش از حد شهروندان همیشه خندان خواهد بود.

۳ـ سه شد!..... بقیه مواد پیشنهادی سیار، به دلیل سیال بودنش، همین الآن از خاطر مبارکم رفت. به محض این که به خاطر آوردم، بر می گردم، دست به سینه، روبه روی شما خوانندگان جان و کاربلد خواهم بود.

در موی کندن و ناخن جویدن!

یک رفیقی ما داریم که تا می گویید چه خبر؟ دچار استرس می شود. خیال می کند خبری شده است. وقتی هم که دچار اضطراب و استرس می شود، یا ناخن انگشتان دستش را به جای تنقلات می خورد و یا دستی دستی موهای سر و ابرو و مژه های چشم شوخش را می کند می اندازد دور. هر وقت موهایش را می کند، می فهمم که عصبی شده است. عین آن دانشمندی که می گفت:

«تا گوساله را دیدم، شستم خبردار شد که گاوش زاییده است».

بیت ریزشی:

تو مو می بینی و من ریزش مو
من اعصاب وی و تو جنس شامپو

دیروز داشتم به این رفیق حجره و گرمابه و سونا و جگوزی خودم عرض می کردم که کمتر خودش را در مسیر خبرها و اتفاقات استرس زا قرار دهد. از شنیدن حرف های ضد و نقیض هم اجتناب ورزد. در کنارش از عرق چهل گیاه و جوشانده بهار نارنج هم غافل نشود که ردخور ندارد. مگر در مواردی که ردخور دارد. هفتاد مرض را از بین می برد که اولیش خود صاحب مرض باشد.

نگاه عاقل اندر سفیهی ـ بلا نسبت ما ـ در وجنات ما انداخت و سر فرا گوش من آورد و به آوای حزین گفت: «ای بیچاره!... کجای کاری؟..... مگر می شود بعضی حرف ها و خبرهای ضد و نقیض را دید و خواند و موی و ناخن را سالم گذاشت؟.... چو عضوی به درد آورد روزگار [اشاره می کند به اعصاب بی صاحابش!] دگر عضوها را نماند قرار [و باز اشاره می کند به موی و ناخن و غیره اش]......».

بعد هم به عنوان شاهد مثال حی و حاضر، روزنامه ای را می گذارد جلوی من و به دو تا از تیترهای درشت صفحه اولش اشاره می کند که وقتی می خوانم، نمی فهمم کنار هم گذاشتن این تیترهای درشت آیا درست هم هست یا نه فقط درشت است.

خبر اول: هاشمی رفسنجانی در دیدار با جمعی از دانشجویان و با اشاره به سند چشم انداز گفت: در سه سال گذشته عقب رفته ایم.

خبر دوم: احمدی نژاد در گفت و گو با خبرنگاران بی بی سی گفت: هر روز به خوشبختی ملت اضافه می شود.

اظهار نظر: بیچاره رفیق ما!..... چون نمی تواند بین این دو خبر وارده جمع ببندد، به ناچار قاط می زند و دوباره شروع می کند به جویدن نواخین (ناخن ها) و ایضاً کندن مو از رو. حق دارد. نمی داند که این دو قضیه، هرگز «مانعه الجمع» نمی باشند. اهل علم و فلسفه حتماً و حکماً یک چیزهایی می دانستند که این اصطلاح را اختراع کردند. گاهی اشکال از فرستنده های خبرهاست که خوب نمی فرستند یا که پاره ای از روزنامه ها کج سلیقگی و کارکشتگی می کنند و درست خبرها را تیتر درشت نمی کنند. به هر حال اشکال از شما نیست. لطفاً به گیرنده ها و ناخن ها و موهای خود دست نزنید.

در راستای احتکار مسکن

پیش از این نیز راجع به طرحهای دولت و شهرداری برای شناسایی کسانی که بیش از یک واحد مسکونی خالی بندی شده دارند، به نکات ارزنده ای اشاره کردیم و به ایماء و همان اشاره این نکته را تلویحاً رساندیم که حداقل ما یکی که چشممان آب نمی خورد مشکلی حل شود. حالا یا مشکل از چشم ماست، یا که مشکل از خود ماست. استدلال محکم و کوبنده مان هم این بود که صاحب چند خانه، یک خانه را به اسم خودش ثبت می کند، الباقی را توافقی و قراردادی به شکل صوری (نشد، زوری!) به اطرافیان نزدیکش می سپارد دستشان امانت باشد. به هر حال آنها هم اعتقاد دارند که: «این امانت چند روزی دست ماست».

امانتداری جدید:

هر که دارد امانتی موجود
بخصوص ار که خانه خالی بود
بسپارد به بنده اجباراً
تا نگردیده خانه اش مفقود!

الحمدلله مثل این که ما و صاحبان این طرز تفکر کور خوانده ایم. می پرسید چرا؟... عرض می کنیم چرا. چون همین دیروز که داخل ماشین بی بنزینمان نشسته بودیم و با کمال میل به رادیو گوش جان می سپردیم، یک مرتبه از اخبارش چیزی شنیدیم که ۰۰۰ اگر نفرمایید «شنیدن کی بود مانند دیدن»؛ آنچه را که با همین دو گوش مبارک خودمان شنیدیم، مضموناً عرض می کنیم.

برخورد با محتکران: بنا به صحبتی که در وزارت مسکن دولت فخیمه بین بزرگان اهل خرد و اندیشه صورت گرفته است، قرار است که اشخاص دارای خانه خالی که خانه های خود را به دیگران نفروشند یا اجاره ندهند، به عنوان «محتکر» اعلام و معرفی شوند.

گمانه زنی سریع: بسیاری از صاحب نظران مسائل جالب اقتصادی بر این باورند که این خبر کار خودش را خواهد کرد و اثر خودش را بر روی بازار مسکن خواهد گذاشت. تمام کسانی که خانه های خالی (اعم از عالی و غیر عالی) در اختیار دارند؛ از ترس این که مبادا محتکر شناخته شوند، در اسرع وقت (و حتی خارج از وقت اداری) خانه های خالیشان را در اختیار این و آن خواهند گذاشت. فروش و رهن و اجاره نشد، هبه می کنند. آنها به خوبی می دانند که اگر اسمشان خدای نکرده به عنوان محتکر اعلام شود، همان برخوردی با آنها خواهد شد که پیش از این با سایر محتکران اقتصادی شد. چنان که هر که نداند خیال می کند تخمشان را ملخ زده است.

بقیه در صفحه ۴۶

دوست هر کس خرد اوست و دشمنش نادانی او

● امام علی(ع)

از گوشه
و کنار
جهان

مصالحه پس از ۴۰ سال!

در سال ۱۹۶۹ یعنی نزدیک به ٤٠ سال پیش‌تر روسیه و چین در یک درگیری مرزی با یکدیگر برخورد داشتند که کار به لشکر و لشکرکشی هم کشید و عنقریب دو کشور با یکدیگر وارد جنگ می‌شدند که یک آتش‌بس موقت، به این وضعیت فیصله داد، اما این آتش‌بس موقت حدود ٤٠ سال طول کشید و در طی این مدت چینی‌ها هرگز از ادعای خود در

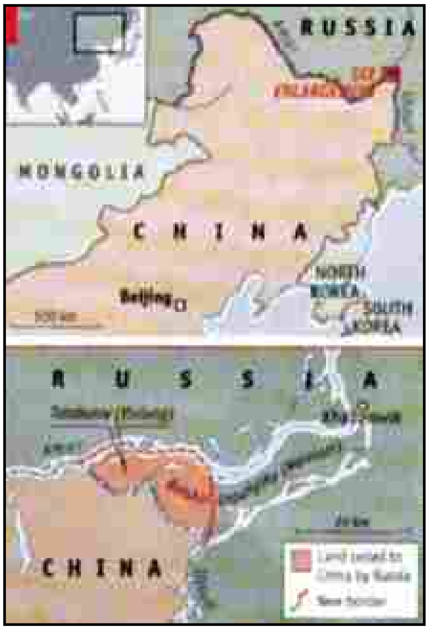

مورد منطقه مرزی بین دو کشور که نزدیک به شهر خاباروسک در روسیه می‌باشد، دست برنداشتند. اما هفته گذشته با توجه به قراردادهای تجاری و فرهنگی که این دو کشور را تبدیل به دوست یکدیگر کرده بود، روسها تصمیم گرفتند تا برای همیشه به این مشکل مرزی هم پایان دهند. البته با توجه به طول مرز دو کشور که حدود چهار هزار و سیصد کیلومتر می‌باشد، قطعه مورد اختلاف چندان وسعتی ندارد، اما از قرار معلوم چینی‌ها روی این بخش از خاک خود از نقطه نظر جلب توریسم حساب جداگانه باز کرده‌اند و سرانجام هم روسها متوجه شدند که دوستی و تجارت با چین برایشان به مراتب بیشتر از یک قطعه کوچک از سرزمینی دوردست، اهمیت و سود دربر دارد، از این‌رو هم هفته گذشته بر طبق قراردادی تازه سرزمین مذکور را که در نقشه‌های محلی و بزرگ شده آن را مشاهده می‌کنید، به صاحب اصلی آن یعنی چین پس دادند.

افتخار ایتالیایی‌ها

و این هم افتخار ایتالیایی‌ها در صنعت اتومبیل‌سازی یعنی همانا اتومبیل فراری است که مدل تازه آن را در تصویر مشاهده می‌کنید. طراحان و سازندگان فراری این بار مدل تازه خود را که اف — ٤٣٠ نام دارد، تعمداً از حالت اسپورتی و مسابقه‌ای خارج کرده و آن را بیشتر متمایل به یک اتومبیل خانوادگی کرده‌اند. البته هنوز مشخصاتی چون ۳۲۰ کیلومتر در ساعت حداکثر سرعت و یا هفت دنده بودن آن و یا قدرتی معادل ۵۳۰ قوه اسب بخار، آن را از یک اتومبیل خانوادگی معمولی متمایز می‌کند. ضمن آنکه کمتر اتومبیل خانوادگی به قیمت یکصد و نود هزار دلار به فروش می‌رسد! اما در داخل هم اینبار فراری، بیشتر از آنکه احساس یک اتومبیل اسپورت را به راننده القاء کند، حس راحتی و ایمنی را به او می‌بخشد. فراری جدید دارای موتوری با ظرفیت ۵ لیتر است، ضمن آنکه در آن یک وسیله تازه هم تعبیه شده و آن راداری است که می‌توان به کمک آن مسیر جابجایی و یا محل توقف هر اتومبیلی را که راننده خیال دنبال کردن آن را داشته باشد، به دست آورد. البته ناگفته نماند که استفاده از این وسیله که بیشتر ویژه اتومبیل‌های پلیس و راهنمایی است، ممکن است در برخی از کشورها، قانونی نباشد که در این صورت وسیله مذکور را در هنگام فروش از آن جدا می‌کنند.

نگرشی تازه به فضا

از سال ۲۰۱۰ به بعد که دو سال دیگر آغاز می‌شود، توجه به فضا و سفرهای فضایی از جانب سازمان ناسا در آمریکا و سازمان فضایی اروپا، بسیار جدی‌تر خواهد شد. درواقع با توجه به پیش‌بینی دانشمندان در رشته‌های مختلف، مسوولین در کشورها به این نتیجه رسیده‌اند که طی ۵۰ سال آینده، جمعیت روی کره زمین نیاز به مکانهای دیگری برای زندگی خواهد داشت، چرا که دیگر منابع زمینی با توجه به نابودی فضای سبز و آب مصرفی در روی زمین، برای بشر کافی نخواهد بود. از همین رو است که حتی از هم‌اکنون مناطق مختلفی در فضا برای سکنی دادن انسان مورد بررسی قرار گرفته و روی آن طراحی‌هایی انجام شده است. از جمله منطقه ای که تصویر رایانه‌ای آن را هم مشاهده می‌کنید. این منطقه که همانا گودال ویکتوریا در سطح مریخ است، به عنوان یک مکان مناسب برای ایجاد شرایط آب و هوایی برای زندگی انسان، نشان شده است. و پس از پیاده شدن انسان در سطح مریخ که ظرف پنج یا شش سال آینده انجام خواهد شد، نخستین هدف راه‌اندازی گودال ویکتوریا است و حتی اسباب و ابزار مربوط به آن از هم‌اکنون در دست ساختمان می‌باشد.

گودال ویکتوریا، از مناطق نزدیک به قطب مریخ است که گفته می‌شود در آن منابع آب به وفور وجود دارد. نکته جالب اینکه از هم‌اکنون بسیاری از مردم در اروپا و آمریکا به مراکز معاملات املاک مراجعه کرده و در مورد خریداری زمین و ملک در گودال ویکتوریا تحقیقاتی انجام داده‌اند!

توجه به ورزش معلولین

در اروپا هر چه که زمان می گذرد، اهمیت ورزش معلولین و استفاده از ابزار پیشرفته در آن، برای مسوولین بیشتر مشخص می شود. بخصوص در مسابقات قهرمانی اروپا ویژه معلولین در سال جاری بود که بسیاری از کشورها از جمله آلمان، انگلستان، فرانسه و سوئد، آخرین ابزار و پیشرفته‌ترین وسایل مربوط به آماده‌سازی ورزشکاران معلول را به نمایش گذاشتند. در تصویر ماریان بوگن هاگن اهل آلمان را مشاهده می کنید که در رشته‌های مختلف دوومیدانی مربوط به معلولین، به تنهایی هفت مدال طلا به دست آورده است و به عنوان موفق‌ترین ورزشکار معلول در اروپا شناخته شده است. البته ماریان خود، موفقیت خودش را معلول توجه فدراسیون ورزش معلولین در آلمان می‌داند که به کمک چند دانشمند ابزار آماده‌سازی را که از نظر تکنولوژی به واقع پیشرفته می‌باشند، دراختیارش گذاشته بودند. در تصویر هم همانگونه که مشاهده می کنید، یکی از این ابزار که سکوی تمرین ویژه پرتاب‌ها می‌باشد، به نمایش گذاشته شده است. تمرین در همین سکو بود که باعث شد تا ماریان با برتری کامل مدالهای طلای رشته‌های پرتاب دیسک، وزنه، نیزه و چکش و همچنین دهگانه را همراه با دو رشته دیگر در مسابقات قهرمانی اروپا، تصاحب کند.

• • •

باد، انرژی فراموش شده

یکی از انرژیهای قدرتمند که در دنیای صنعتی امروز بسیار مورد استفاده قرار می گیرد و متاسفانه در بسیاری از جوامع این انرژی را فراموش کرده‌اند، همانا انرژی باد می‌باشد. اما آنچه را که در تصویر مشاهده می کنیم، تکنولوژی جدید در به وجود آوردن انرژی باد به صورت مصنوعی است که کشور آلمان پیشتاز آن می‌باشد. درواقع به کمک یک ژنراتور و یک موتور قدرتمند و همچنین یک گیربوکس آلمانها موفق شده‌اند تا از طرفی باد موجود در طبیعت را افزایش داده و از طرف دیگر اصولاً باد را از ابتدای کار به وجود آورند. کسی که مسوول این پیشرفت حیرت‌انگیز در صنایع آلمان است، پروفسور واین نام دارد که اتفاقاً به خاطر همین دستاورد، یعنی ایجاد و تبدیل انرژی باد، جایزه نوبل در رشته فیزیک را به دست آورده است. مهمترین استفاده از انرژی باد، همانا تبدیل ساختن آن به الکتریسیته یا نیروی برق است که خود به تنهایی در بسیاری از صنایع مورد استفاده قرار می گیرد.

هلی هتل

آنچه را که در تصویر مشاهده می کنید، هتلی است که هنگ کنگی‌ها در دامنه سرسبز کوهستان پوتائو یا فرشته سبز، که مشرف به بندرگاه اصلی هنگ کنگ می باشد، بنا کرده‌اند. البته لوکس بودن و یا گران قیمت بودن این هتل، پدیده تازه‌ای در هنگ کنگ که یکی از پرهزینه‌ترین مناطق جهان به شمار می رود، نیست، اما آنچه که این هتل را که نام پنینسولا را برای آن انتخاب کرده‌اند، منحصر به فرد می سازد، این واقعیت است که تنها راه دسترسی به این هتل از طریق هوا و توسط هلی کوپتر امکان‌پذیر می شود و از این رو نام پرمسمای هلی هتل هم برخی اوقات برای آن به کار گرفته می‌شود. درواقع یک محوطه تنها به عنوان فرودگاهی کوچک برای نشست و برخاست هلی کوپترها در کنار این هتل بنا شده که آن را هم در تصویر مشاهده می کنید. البته یکی از سرگرمی‌هایی که برای مسافران در نظر گرفته شده، همانا تپه‌نوردی است که به کمک راهنما انجام می‌شود و در آن توریست‌ها را از داخل دامنه کوه و جنگل عبور داده و بازدید از دهکده‌های ماهیگیری در دامنه کوه را برایشان امکان‌پذیر می سازد.

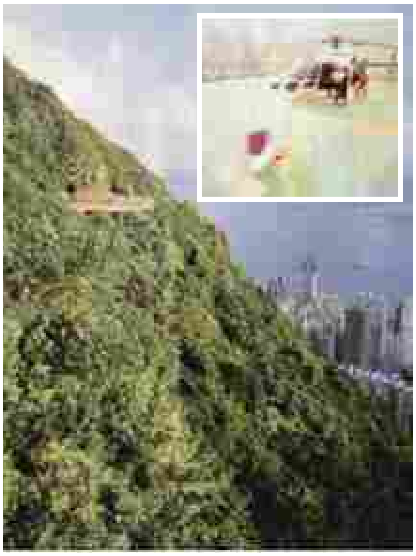

• • •

حفظ و نگهداری از برخی از اعضای بدن

خبر بسیار جالب و مسرت‌بار از دنیای پزشکی، این است که امکان نگهداری از برخی از اعضای بدن که مستقیماً با رگهای خون‌بر ارتباط دارند، در سطح بالایی وجود دارد. درواقع در برخی از اعضای بدن انتقال اکسیژن از خون هم مهمتر است و مردمک چشم از این دست می‌باشد. درواقع بر طبق یافته‌های دانشمندان در دنیای پزشکی، اکنون می توان به کمک سیلیکون و هیدروژل، چشم انسان را از خطر فاسد شدن نجات داد تا عمل پیوند به راحتی انجام گیرد. درواقع به غیر از چشم که آن را در تصویر مشاهده می کنید، موی انسان، ناخن‌ها، دندان و برخی از لایه‌های پوستی در انسان، بخش‌هایی هستند که مستقیماً با رگهای خون‌بر ارتباط نداشته و در نتیجه حفظ آنها به کمک ابزار و وسایل اکسیژن‌دار مانند سیلیکون و غیره امکان‌پذیر است.

و در آخر هم عمل پیوند با چنین قابلیت‌ها در نگهداری به راحتی انجام می گیرد و می توان عضوهای بسیاری را که تاکنون بی جهت تلف شده و به دور انداخته می‌شد، به راحتی مورد استفاده قرار داد.

گاه و بیگاه به آن لحظه‌ای بیندیش که لذتها به سر رسد و ذلت‌ها فرا آیند

امیر پرندک

قره کلیسا ثبت جهانی شد

درسی و دومین رقابت جهانی برای حضور آثار ممتاز باستانی در فهرست جهانی یونسکو بار دیگر گوشه‌ای از فرهنگ و هنر ایرانی درخشید. این بار مجموعه کلیساهای ایرانی به عنوان نهمین اثر میراث فرهنگی در سی و دومین کمیته میراث جهانی یونسکو در کبک کانادا ثبت جهانی شد.

قره کلیسا از بناهای مذهبی متعلق به ارامنه است که در جنوب ماکو و ٢٠ کیلومتری شمال شرقی چالدران کنار روستایی به همین نام واقع شده است.

موضوع قره کلیسا یکی از چند موضوعی بود که به عنوان طرح اولیه در این کمیته بررسی شد و پس از ارائه گزارش فنی نماینده ایکوموس و دفاع نمایندگانی از کشورهای مراکش، کانادا، چین و تونس بدون هیچ مشکلی به ثبت رسید. تخت جمشید، تخت سلیمان، میدان نقش جهان، پاسارگاد، چغازنبیل، بم و منظر فرهنگی آن، سلطانیه و بیستون آثاری هستند که تاکنون در فهرست جهانی یونسکو به ثبت رسیده‌اند. آخرین پرونده ثبتی ایران بیستون بود که درسی امین جلسه یونسکو با رأی قاطع تمامی اعضای کمیته میراث جهانی یونسکو به ثبت رسید. همچنین قرار است ١٤ سازه آبی شوشتر در پرونده‌ای واحد به نام سازه‌های آبی شوشتر برای ثبت در فهرست آثار جهانی یونسکو در سال ٢٠٠٩ به این سازمان معرفی شود.

قره کلیسا که در میان ارامنه به تاده مقدس معروف است، در قرون چهارم تا ششم میلادی روی آرامگاه طاطاوس مقدس از حواریون حضرت مسیح که سال ٤٨ میلادی به خاطر تبلیغ مسیحیت به شهادت رسیده، بنا شده است.

ظاهراً ساختمان اصلی کلیسا تماماً از سنگ‌های سیاه ساخته شده است که پس از بازسازی قسمتی از سنگ‌ها به وسیله سنگ‌های سفید جایگزین شده است. به احتمال زیاد در این کار تعمدی بوده است تا آیندگان از شکل و ظاهر اولیه کلیسا مطلع باشند. همچنین این مجموعه ثبت شده شامل سه کلیسای اصلی به نامهای سنت تادئوس، سنت استپانوس، زورزور و چند بنای اطراف آنها همراه دهکده‌ها و قبرستان است.

پرندک

عقرب زرد

آغاز فصل گرما باعث هجوم دوباره عقرب‌ها به شهرهای استان خوزستان شده است.

کاردیم زرد یکی از عقرب‌های بسیار خطرناک است. تاکنون افراد زیادی در خوزستان با نیش زهرآلود این عقرب جان داده‌اند. متاسفانه کمبود امکانات برای مقابله با این واقعه موجب سریعتر از دست رفتن جان افراد می‌شود. در رامهرمز گاه دیده شده است که سرم ضدعقرب وجود ندارد و فرد از نیش عقرب جان می‌سپارد.

بهداشت و درمان منطقه خوب است در جهت تامین سرم ضدعقرب اقدام عاجل نمایند.

محمدعلی یوسفی – خبرنگار اطلاعات هفتگی

درخواست از شهردار گرگان

ساکنان محله میخچه گران واقع در خیابان شهدا، لاله ششم از شهرداری شهرستان گرگان تقاضا دارند نسبت به ساخت جوی آب از ابتدای بن‌بست یکم میخچه گران تا زیر تکایا که باعث آبگرفتگی و مشکل رفت و آمد مردم شده است، در اسرع وقت اقدام کند.

عرفان – ف

طرح تابستانه آسمانی‌ها

طرح تابستانی آسمانی ها همزمان با اجرای این طرح در سراسر کشور در ایذه برای سه ماه آغاز شد.

سلطانعلی منصوری رابط کانونهای فرهنگی و هنری مساجد اداره ارشاد اسلامی ایذه به خبرنگار ما گفت: این طرح با هدف ترویج و توسعه فعالیت‌های دینی، مذهبی و با استفاده از رویکردهای فرهنگی و هنری در مساجد سطح شهر که دربرگیرنده کانونهای مذکور هستند به اجرا درخواهد آمد.

محمد ابولیان

جنگل رو به نابودی

متأسفانه جنگل‌های شمال در خطر نابود شدن است. درختان را قطع می‌کنند و جای آنها خانه می‌سازند.

این یک مشکل اساسی زیست محیطی است. امیدواریم مسوولان نسبت به این موضوع با حساسیت بیشتر برخورد کنند.

مسعود ذوالفقاری

خشکسالی و درماندگی کشاورزان

کشاورزان نورآباد لرستان با پدیده خشکسالی دست و پنجه نرم می‌کنند. آنها امسال را به سختی خواهند گذراند چرا که خشکسالی برای آنها خانمانسوز است.

کشاورزان این منطقه از استاندار و مسوولان جهاد کشاورزی می‌خواهند فکری به حال احداث چاههای عمیق کنند تا در مواقع خشکسالی دچار کمبود آب نباشند. به این وسیله آنها می‌توانند زمین‌های دیم خود را آبی کنند و سطح کاشت و برداشت را افزایش دهند.

سیدحسینعلی حسینی – خبرنگار اطلاعات هفتگی

معضل تردد و تخلف خودروهای سنگین در میدان شهید محلاتی

تخلف برخی از خودروهای سبک و سنگین در خیابان شهید تکیه اکبرآبادی شمالی، واقع در میدان شهید محلاتی (منطقه ١٤) تهران به ویژه تردد و پارک خودروهای سنگین در خیابان یک طرفه اکبرآبادی شمالی، موجب مشکلات فراوانی برای ساکنان این محل شده است. این در حالی است که کارگاه عمران ساخت ادامه پروژه بزرگراه امام علی (ع) دارای دو در خروجی یکی در میدان شهید محلاتی و دیگری در خیابان تکیه اکبرآبادی است و خودروهای سنگین به جای استفاده سمت میدان شهید محلاتی، از در این کارگاه در خیابان تکیه اکبرآبادی که یک طرفه و کم عرض است، تردد می‌کنند. این موضوع ضمن اینکه مشکلاتی را برای مردم ایجاد کرده، باعث برهم خوردن نظم رفت و آمد در این محدوده شده است.

عکس ضمیمه خودروهای سنگین پارک شده در حاشیه خیابان تکیه اکبرآبادی را که دارای شماره‌های ٣٦١ع٥٦، ٣٦٢ع٥٦، ٣٥٦ع٥٦ و ٧٧٨ع٣٦ و همگی ایران ١١ هستند، نشان می‌دهد. امیدواریم این مساله مورد توجه و رسیدگی مسوولان ذیربط قرار گیرد.

علی اکبر فرقانی – خبرنگار اجتماعی اطلاعات هفتگی

رامهرمز فاقد پزشک متخصص

شهرستان رامهرمز در ٩٠ کیلومتری اهواز، مرکز استان خوزستان قرار دارد و با وجود تولید و صادر شدن بیش از ٨٠٠ هزار بشکه نفت از این شهرستان، همچنان در محرومیت به سر می‌برد. تنها بیمارستان آن فاقد پزشکان متخصص در رشته‌های مختلف است. اکثر مردم رامهرمز مجبور هستند به خاطر مداوا به اهواز و دیگر استانها مراجعه نمایند گروههایی از مردم رامهرمز با مراجعه به دفتر نمایندگی روزنامه اطلاعات، خواستار رسیدگی جدی وزارت بهداشت و درمان به مشکل خود شدند.

م – ی – خبرنگار اطلاعات هفتگی

مسوولان گاز به وعده خود عمل کنند

مسوولان شرکت گاز قائم‌شهر اعلام کردند، مبلغ ٥٠ هزار تومان هزینه گاز در قبض گاز به حساب نخواهد آمد، اما درست زمانی که شهرهای مازندران، بخصوص قائم‌شهر گاز نداشت، قبض بعدی آمد که با قبض قبلی جمع زده شده بود و مشترک باید آن را پرداخت می‌کرد. اما متأسفانه مسوولان به قول خود وفا نکردند و حالا قبض‌ها با هزینهٔ بیشتر، به در منازل آمده است.

ایران خود برق و گاز دارد، اما صادر می‌کند و این باعث کمبود برق و گاز در کشور است. آیا این درست است به آنچه خودشان وعده می‌کنند عمل نمی‌کنند.

مسعود

باریکتر از مو

سمیه داودبیگی beigi_somayeh@yahoo.com

چگونه دیوانه شدم

از من می پرسند چگونه دیوانه شدم. یک روز، بسیار پیش از آن که خدایان بسیار به دنیا بیایند، از خواب عمیقی بیدار و دیدم که همه نقاب‌هایم را دزدیده‌اند — همان هفت نقابی که خودم ساخته بودم و در هفت زندگی‌ام بر چهره می گذاشتم. پس بی‌نقاب در کوچه‌های پر از مردم دویدم و فریاد زدم «دزد، دزد، دزدان نابکار» مردان و زنان بر من خندیدند و پاره‌ای از آنها از ترس من به خانه‌هایشان پناه بردند.

هنگامی که به بازار رسیدم، جوانی که بر سر پا ایستاده بود فریاد برآورد «این مرد دیوانه است». من سر برداشتم که او را ببینم، خورشید نخستین بار چهره برهنه‌ام را بوسید. و من از عشق خورشید مشتعل شدم و دیگر به نقابهایم نیازی نداشتم و گویی در حال خلسه فریاد زدم «رحمت، رحمت بر دزدانی که نقابهای مرا بردند.»

چنین بود که من دیوانه شدم و از برکت دیوانگی هم به آزادی و هم به امنیت رسیده‌ام، آزادی تنهایی و امنیت از فهمیده شدن، زیرا که ما را می فهمند چیزی را در وجود ما به اسارت می گیرند. ولی مبادا که از این امنیت، زیاده غره شوم. حتی یک دزد هم در زندان از دزد دیگر در امان است.

مهدی یوسفی از بندرانزلی

هدیه ای برای پدر

سال ها پیش مرد فقیری همراه همسر و دختر ۳ساله اش در خانه ای کوچک و محقر زندگی می کرد، شب کریسمس نزدیک بود و دخترک در فکر تهیه هدیه ای برای پدرش بود. یک روز پدر با درخت کریسمس کوچکی به خانه آمد. دخترک با دیدن درخت بسیار خوشحال شد اما باید دست به کار می شد چون برای تهیه هدیه بسیار دیر شده بود، او کاغذ کادو طلایی رنگ را برداشت تا جعبه ای درست کند.

پدر با دیدن تکه های کاغذ بسیار عصبانی شد و او را به خاطر هدر دادن کاغذ کادو طلایی تنبیه کرد. صبح روز بعد دختر کوچولو هدیه ای برای پدرش آورد و گفت: پدر این برای شماست. جعبه ای که با همان کاغذ کادو درست شده بود.

پدر از رفتار تند خود خجالت کشید جعبه را باز کرد و با جعبه خالی روبرو شد دوباره عصبانی شد و در حالی که فریاد می زد گفت: نمی دانی نباید به کسی جعبه خالی هدیه بدهی؟

دختر کوچولو در حالی که اشک می ریخت به پدرش نگاهی کرد و گفت:

پدر جان ، این جعبه اصلاً خالی نیست من آن را پر از بوسه کردم ،همه آن ها برای توست .

پدر بی صدا در هم شکست در حالی که چشمهایش از اشک پر بود دختر کوچکش را در آغوش گرفت و از او معذرت خواست.

مدت کوتاهی از این ماجرا گذشت دخترک در تصادفی کشته شد از آن به بعد پدر هر وقت دلتنگ می شد و یا ناامید و دلسرد می شد یک بوسه خیالی را از جعبه بیرون می آورد و به یاد عشق دخترش می افتاد.

عصمت ذاکری از اصفهان

در جستجوی عیوب خود

گفتم که چه کنم که بر عیب خود آگاه شوم؟ گفت بر هیچ کس خرده مگیر و اگر بر تو خرده گیرند، بپذیر. گفتم: خرده گیری از چه برخیزد؟ گفت: اگر راه نصیحت نباشد، از حسادت و عداوت. گفتم چه کنم که بر من خرده نگیرند؟ گفت: سه کار — نخست نهانخانه دل، خانه‌ی راز ساز و دیگر به اصلاح خود پرداز و سپس با مردمان بساز. گفتم با مردمان چگونه بسازم؟ گفت: هر آن چه که بر خود وا می داری بر دگران روا دار و با همه مردمان چنان باش که با خود و اگر این نیز نتوانی از مردم بگریز و با بهترین مردمان بیامیز. گفتم: بهترین مردمان کیست؟ گفت: آنکه شمار دوستانش بیشتر از دشمنانش باشد. دشمن ترین دشمنان؟ گفت: دوست دروغ گوی. گفتم دروغگو ترین دوستان؟ گفت: متملق دروغ پرداز. گفتم از آن دروغ تر؟ گفت: آرزوی دراز. گفتم: ایزد آرزو را از بهر چه در نهاد بشر سرشته است؟ گفت: تا آدمی اسب همت بدواند و خود را به سر منزل مقصود برساند و کسی نادار نماند.

گفتم از ناداری چه ناگوارتر؟ گفت: خواری و از آن دشوارتر بیماری. گفتم چه کنم که بیمار نشوم؟ گفت: در خواب و خوراک اندازه نگه داری. گفتم: چه خورم و چه نخورم؟ گفت: چه بهتر اگر خشم خود خوری و غم نخوری. گفتم: چه چیز است که ناخورده برای تن زیاد دارد؟ گفت: ناسزا، سخن ناروا، تهمت بیجا.

ستاره سیاحی — اراک

نوشته های ناب

به وجود خدا دل گواهی می دهد نه عقل! پاسکال

سنگ آسمانی Neveshte_Nab@yahoo

◆ **نازنین من!**

باور کن، گاه کوبنده ترین فریادها زیباترین سکوت‌هاست! **ستاره دنباله‌دار**

غرق او

امشب تمام آسمان را دخیل می‌بندم، و اشکهایم را تقدیم کویر بی‌سایه می کنم تا زمین به دست و پایم بپیچد و تنهاییم را با پنجره‌ای که هرگز نمی خندد قسمت می کنم، و به نسیم می گویم نوازشی بر سر آرزوهای از رو رفته‌ام بکشد و من در ناباوریهایی که حسرت تمام وجودش را پرپر کرد، امید می‌بندم و به دستهایی دل می‌دهم که غرق خداست!

ماه تمام من

◆ زیبایی در هر چیزی نیست، این قلب توست که همه چیز را زیبایی می‌بخشد. **فاطمه کاظمی**

◆ از وقتی دندان عقلم را کشیده‌ام از بسیاری مسایل استدلالی و فکری راحت شده‌ام. **نورالله خواجات**

◆ می توانیم بنویسیم برای خاطر زیبایی خط، می توانیم بنویسیم برای قشنگ شدن صفحه، می توانیم بنویسیم برای خاطر نوشتن، اما مگر می توان زمان را احساس را نوشته را به وقت نوشتن تکرار کرد؟

سحر جبارزاده

اولین بار

نه من تنها شدم از تو، نه تو تنها شدی از من، فقط یک لحظه دست تو رها شد بیخودی از من، فقط یکدفعه دیواری نشسته بین من تا تو، فقط دیگه نه تو با من، فقط دیگه نه من با تو، فقط این آخرین باره که چشمام رو تو وا می‌شه که این رویا اگر گاهی من و تو شکل ما می‌شه، فقط این اولین باره که حس بی کسی دارم که حتی با حضور تو همش دلواپسی دارم، فقط این قصه مبهم که باورکردنی هم نیس رسیده جایی از قلبم که آواری به جز غم نیس!

سیامک ساسانیان

◆ لذت عشق زمانی که آنرا نثار می کنید بیشتر از زمانی است که دریافتش می کنید. **سما**

دیوانه

برای خرید عشق هر کس هرچه داشت آورد. دیوانه هیچ نداشت و گریست، گمان می کردند چون هیچ ندارد می گرید، اما هیچکس ندانست که قیمت عشق اشک است و قیمت اشک عشق.

سید فاطمه حسینی

◆ اگر خوبی خرابتم، اگر مستی شرابتم، اگر هستی کنارتم، اگر نیستی بیادتم. **نرگس دارابی**

◆ آرزوهای بزرگ وجود ندارد، مگر آدم بزرگی شوی آنوقت همه آرزوها بزرگ‌اند.

مریم — ساری

دل های خود را به آنچه از دست رفته مشغول نسازید

● امام صادق (ع)

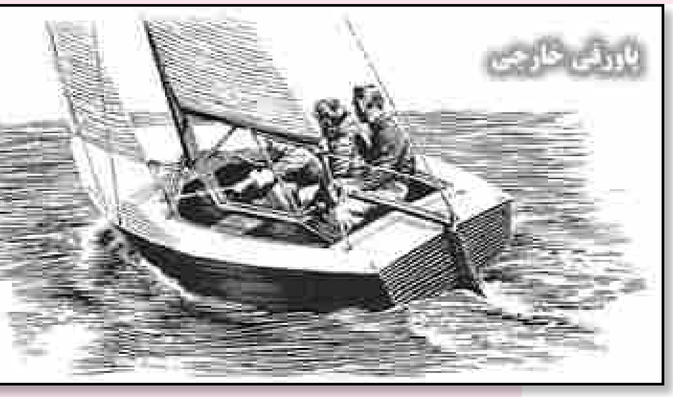

کارآگاه مک آلن افسر کار کشته پلیس، با وجودی که به خاطر عمل جراحی قلب از کار کناره گرفته اما وقتی که می فهمد قلب پیوندی که در سینه اش می تپد متعلق به زنی است که ناجوانمردانه کشته شده و قاتل آن هنوز پیدا

«مک‌آلن» سوار تاکسی شد و همین که راننده مسافتی طی کرده بود پرسید:

– شما پلیس هستید؟

«مک آلن» سرش را به علامت نفی تکان داد و گفت:

ـ نه، من هیچ کس نیستم!

هنگامی که اتومبیل به زحمت از سربالایی آزاد راه بالا می‌رفت، «مک آلن» نگاهی از پنجره به بیرون انداخت. زن جوانی را دید که نوشته‌ای در دست گرفته بود و از رانندگان درخواست پول می‌کرد. از دیدن این منظره، با تأسف سری تکان داد. یک قربانی دیگر، در این شهر بی‌رحم، منتظر بود تا بلایی برسرش بیاورند!

◆◆◆

کارآگاه «مک آلن» در سالن انتظار بیمارستان، روی یک صندلی پلاستیکی نشست. در کنارش، یک زن بیمار همراه شوهرش در انتظار نوبت نشسته بودند.

سرانجام در ساعت یک ربع مانده به ۱۲، سروکله «گراسیلا ریورز» پیدا شد.

پیشنهاد کرد که با هم به کافه‌تریای بیمارستان بروند، زیرا فقط یک ساعت وقت داشت. «مک آلن» از زمانی که عمل جراحی انجام داده بود، اشتهایش هنوز برنگشته بود. بنابراین، برایش تفاوتی نمی‌کرد که در بیمارستان غذا بخورد یا در یک رستوران درجه یک شهر «لس‌آنجلس»! بیشتر روزها، به خورد و خوراکش اهمیتی نمی‌داد و گاهی اصلاً فراموش می‌کرد غذا بخورد! رستوران، تقریباً خلوت بود. آنها غذای خود را گرفته کنار پنجره، سرمیزی که مشرف به زمین چمن زیبایی بود نشستند.

«مک آلن» پس از آنکه چند گاز به ساندویچ خود زد، گزارش کارهایی را که آن روز انجام داده بود به اطلاع «گراسیلا» رساند، اما درباره فیلمی که از صحنه قتل فجیح خواهرش دیده بود سخنی به میان نیاورد، فقط اشاره کرد که احتمالاً قتل «گلوریا» و آقای «کانگ» صاحب فروشگاه باید دست کم با یک حادثه دیگر مربوط باشد. از روی مقالاتی که «کیشا راسل» برایش خوانده بود، حدس می‌زد که آن حادثه باید جنایتی باشد که در کنار دستگاه خودپرداز بانک صورت گرفته و طی آن، مردی به نام «جیمز کوردیل» به قتل رسیده بود!

از «گراسیلا» پرسید:

ـ آیا تو یا خواهرت، مردی به نام جیمز کوردیل را می‌شناختید؟

«گراسیلا» سری به علامت نفی تکان داد و پس از لحظاتی سکوت پرسید:

– اقدام بعدی شما چیست؟

ـ اقدام بعدی من آن است که چرت بزنم!

همین که نگاه «گراسیلا» از سر تعجب به او دوخته شد، افزود:

ـ راستش خیلی خسته و کوفته شده‌ام. هنوز حالم برای این گونه فعالیت‌ها مناسب نیست. می‌خواهم به قایقم بروم و کمی استراحت کنم. فردا دوباره کار را از سر خواهم گرفت.

ـ متأسفم که شما را به زحمت انداختم.

«مک آلن» با لبخندی گفت:

ـ نه، به هیچ وجه، اوایلش باید کمی صبر داشت. بعد کم‌کم همه چیز عادی می‌شود.

لحظاتی هر دو سکوت کردند، سپس «مک آلن» گفت:

ـ حدس شما درباره پلیس «لس آنجلس» درست بود. آنها منتظرند تا حادثه دیگری اتفاق بیفتد و احتمالاً این قاتل سنگدل دوباره در جای دیگری دست به سرقت بزند تا آنها بتوانند رد او را دنبال کنند!

ـ لابد به شما هم اجازه مداخله نمی‌دهند!

ـ خب، کاریش نمی‌شه کرد. محدوده آنهاست و دوست ندارند کسی به محدوده آنها تجاوز کند. این عادت آنهاست!

ـ پس می‌خواهید چه کار کنید؟

ـ صبح کله سحر، وقتی سر حال آمدم با دفتر کلانتر ـ که یقین دارم با این پرونده مربوط هستند ـ تماس می‌گیرم. با یکی از مأموران آنجا، که یک کارآگاه برجسته است از قدیم دوست هستم. مدتها قبل با هم روی پرونده‌ای کار می‌کردیم. اطمینان دارم که دست کم مرا از اتاقش بیرون نخواهد انداخت!

«مک آلن» نسبت به این زن که یونیفرم پرستاری سفید رنگ به تن داشت احساس نوعی صمیمیت و نزدیکی می‌کرد. پرسید:

ـ خواهرت در همین بیمارستان درگذشت؟

«گراسیلا» سری تکان داد و گفت:

ـ آره، از بیمارستان «نورث ریج» به اینجا منتقل شد. هنگامی که دیده از جهان فرو بست، من بالای سرش بودم!

«مک آلن» گفت: «گراسیلا» مطمئن باش من همه تلاش خود را خواهم کرد تا این قاتل سنگدل را گیر بیندازم. لطفاً از خواهرت حرف بزن. من به همین خاطر به اینجا آمده‌ام. هر چه درباره او و دوستانش می‌دانی به من بگو. بیشتر پرونده‌ها با یک گره کوچک باز شده‌اند. این همان کلیدی است که من به دنبال آن می‌گردم!

«گراسیلا» لحظه‌ای سکوت کرد، بعد ناگهان با لحن صمیمانه‌ای پرسید:

ـ آیا در قایقت وسایل پخت و پزداری؟

«مک آلن» با تعجب پرسید: «چی»؟

ـ منظورم آشپزخانه است. آیا می‌توان در آنجا غذا پخت؟

ـ بله، چرا چنین سؤالی می‌کنی؟

ـ مگر نمی‌خواهی راجع به خواهرم بدانی؟

ـ چرا.

پس باید پسرش را ببینی! «ریموند» کوچولو، همه خصوصیات خوب مادرش را به ارث برده است. تو باید با او آشنا شوی. بگذار او هم کسی را که قلب مادرش در سینه‌اش می‌تپد ببیند! چه‌طور است امشب او را به قایق تو بیاورم و خودم برایت شام درست کنم؟ قبلاً درباره تو و قایق زیبایت با او حرف زدم. خیلی مایل است آن را ببیند. الان وقت زیادی ندارم و باید به سر کار برگردم. اما در آنجا می‌توانیم مفصل صحبت کنیم.

ـ اشکالی ندارد. اما چه‌طور است تا فردا صبر کنیم و این دیدار را به بعد از گفتگو با کارآگاه «جای وینستون» موکول کنیم تا من هم اطلاعات تازه‌ای درباره پرونده قتل خواهرت به دست بیاورم.

ـ فردا عالی است. پس قرار ما فردا شب در قایق تو!...

...طی این سالها، هیچ کس این چنین محبت‌آمیز با او حرف نزده بود. احساس کرد این زن را بیش از پیش دوست می‌دارد. گفت:

ـ ضمناً نگران شام نباش. من خودم ترتیب شام را می‌دهم.

ـ می‌خواستم با همیشه تفاوت داشته باشد. دست پخت من هم بدک نیست!

ـ اما بهتر است این کار را یک شب دیگر در خانه خودت انجام دهی. تو و خواهرزاده‌ات فردا شب میهمان من هستید. بنابراین، خودم هم ترتیب شام را خواهم داد.

◆◆◆

ترافیک، وحشتناک بود. اندکی پس از ساعت ۲ بعدازظهر به بندر رسید. سرش از دود اتومبیل‌ها و بوی عرق بدن راننده تاکسی درد گرفته بود!

وقتی وارد قایق شد، ابتدا پیامهای تلفنی را چک کرد. یک نفر تلفن کرده، اما حرف نزده بود! احساس کرد حالش به هم ریخته است. فعالیت آن روز، انرژی او را تحلیل برده بود عضلات پا اذیتش می‌کرد و پشتش درد می‌کرد. زیر زبانش درجه گذاشت، اما تب نداشت. فشار خون و ضربان نبض او نیز طبیعی بود. لباسش را از تن خارج کرد و به درون بستر نامرتب خزید. با آنکه خسته بود، اما خوابش نبرد. به فیلمی که آن روز از صحنه جنایت دیده بود فکر کرد. از جا برخاست، رفت دفتر یادداشت را از جیبش بیرون آورد و مطالبی را که در آن نوشته بود مرور کرد. چیز خاصی پیدا نکرد، اما به‌طور کلی، از کار خود در آن روز به عنوان شروع

قسمت هفتم

بازی مرگ و زندگی

ترجمه: سیروس گنجوی

نشـــده، همه توصیه ها را به کناری گذاشته و به دنبال پرونده قتل می رود و برای آگاهی بیشـــتر از پرونده ماجرا بـــه اداره پلیس و نزد دو مأمور می رود و فیلم مدار بســـته روز قتل را مشـــاهده می کند و...

تحقیقات، اظهار رضایت کرد. مطالبی که به خاطرش رسیده بود روی صفحه‌ای یادداشت کرد تا فردا از خانم «جای وینستون» سؤال کند. معمولاً کارآگاهان موضوع حوادث را به هم ربط می‌دادند. می خواست بداند آیا سیصد دلاری که سارق، در جریان قتل «جیمز کوردیل» به چنگ آورده بود از دستگاه گرفته بود یا از جیب او برداشته بود؟ شروع به تمیز کردن آشپزخانه کرد و در این هنگام بود که ااحساس کرد که خستگی نزدیک است او را از پای درآورد! دانست که باید بخوابد. دوشی گرفت و جلوی آینه به قیافه خود خیره شد. با آنکه صبح همان روز صورت خود را اصلاح کرده بود، اما به نظر می‌رسید که دو روز است که ریش خود را نتراشیده. این از عوارض یکی از داروهایی بود که مصرف می‌کرد.

این دارو که «پردنیزون» نام داشت، باعث رشد سریع موهای بدن می‌شد.

دوباره به بستر خزید و این بار خوابش برد. اما خوابهای آشفته دید!

◆◆◆

قبل از سپیده‌دم، از صدای خالی کردن بار در بندرگاه از خواب پرید. با چشمان بسته در بستر دراز کشید، اما کاملاً بیدار بود. در آن ماه، این بار سوم بود که نیمه شب، بار خالی می‌کردند و این صدا آزارش می‌داد!

نگاهی به ساعت انداخت و متوجه شد که بیش از ۱۰ ساعت خوابیده است! از بستر خارج شد. دوشی گرفت و سپس شروع به خواندن دستور داروهای تجویز شده نمود. سپس لباس پوشید. یک لیوان آب پرتقال برای خودش ریخت. تلفن و دفترچه تلفن را به روی عرشه قایق برد و زیر آفتابی که تازه سر زده بود، روی صندلی ماهیگیری نشست. همان‌طور که آب پرتقال را جرعه جرعه می‌نوشید، مرتب نگاهی به ساعتش می‌انداخت. منتظر بود تا ساعت هفت و پانزده دقیقه شود. گمان می‌کرد این بهترین وقتی است که می‌تواند با خانم «جای وینستون» کارآگاه کلانتر صحبت کند. چون ادارات بخش جنایی از محل اقامت او دور بودند، کارآگاه «مک آلن» ترجیح می‌داد به جای آنکه سرزده به سراغ این زن برود، قبلاً تلفنی با او صحبت کند، همان‌طور که منتظر بود تا عقربه های ساعت روی هفت و ۱۵دقیقه قرار گیرد، نگاهی به اطراف انداخت. چشمش به یکی از همسایگان خود افتاد. این همسایه «بادی لاکریج» نام داشت که قایق او سه قایق با او فاصله داشت. او توی کابین نشسته، لیوان قهوه داغ را به دست گرفته بود. حوله کلاهدار حمام هنوز بر تنش بود و زیر لب ناسزا می گفت. «مک آلن» دستی برایش تکان داد و گفت:

ـ تو هم از سروصدا بیدار شدی؟

«بادی» گفت:

ـ نباید به آنها اجازه داد که در طول شب، بار خالی کنند!

«مک‌آلن» سری به نشانه تأیید تکان داد و گفت:

ـ شاید بتوان این موضوع را با مقامات بندر مطرح کرد، اما چشمم آب نمی خورد که آنها بارگیری کشتی ها در شب را فقط به این خاطر که چند نفر مثل من و شما از آنها شاکی هستند متوقّف کنند!

«بادی لاکریج» با لحنی انتقامجویانه گفت:

ـ آره، اگر یک اسلحه داشتم، یک گلوله خالی می‌کردم توی مغزشان شاید عقل‌شان سرجایش بیاید. امیدوارم یک روز یکی از این جعبه‌ها بیفتد روی کله خودشان!

«مک آلن» فقط نگاه معنی‌داری به او انداخت و سکوت کرد. حتی افکار خشونت‌آمیز، از دیدگاه او که مرد قانون بود، نوعی شرارت به حساب آمد!

«بادی لاکریج» در اسکله، آدم منفور و آب زیرکاهی بود. تعادل روانی درستی نداشت. از کارهای متفرقه‌ای از قبیل صافکاری بدنه کشتی‌ها، پول و پله‌ای به دست می‌آورد. «مک‌آلن» و او یک سال پیش با هم آشنا شده بودند. اندکی پس از آنکه «لاکریج» قایقش را در همسایگی او به بندرگاه آورده بود، «مک‌آلن» یک شب از صدای بلند سازدهنی از خواب بیدار شد. نیمه‌های شب بود و انگار در آن ساعت از شب، کنسرت پرسروصدایی راه انداخته بودند! روی عرشه رفت تا سروگوشی آب بدهد و ببیند این صدا از کجا می‌آید؟ چشمش به «بادی لاکریج» افتاد که در کابین قایقش لم داده و مشغول نواختن ساز دهنی است؛ هرچند در آن شب، قدری با هم بگومگو کردند، اما بعداً با هم دوست شدند!

دوستی «مک‌آلن» با همسایه‌اش، بیشتر به این خاطر بود که در آن نقطه از بندرگاه، به جز آن دو نفر کس دیگری روی قایق زندگی نمی کرد. هرچه بود، باز هم وجود او از هیچ بهتر بود! زمانی که «مک‌آلن» در بیمارستان به‌سر می‌برد؛ او مواظب قایقش بود و گهگاه، چون خودش نمی‌توانست رانندگی بکند، «بادی» با اتومبیلش او را به خرید مایحتاجش می‌برد. در عوض، «مک‌آلن» هم هرچند هفته یک بار، شامی در قایق به او می‌داد و به جز این، هیچ اطلاعی از گذشته او نداشت. «بادی» آدم کنجکاوی بود. مرتب می‌خواست از پرونده‌هایی که «مک آلن» در قایقش نگهداری می‌کرد سر در بیاورد و با اشتیاق به داستانهایی که این کارآگاه پلیس از زمان کار در «اف بی آی» تعریف می‌کرد، گوش فرا می‌داد!

«مک‌آلن» گفت:

ـ «بادی» من باید الآن یک تلفن بزنم. بعداً با هم صحبت می‌کنیم.

او هم دستی تکان داد و توی قایق غیبش زد.

«مک‌آلن» شماره «جای وینستون» را گرفت. همین که ارتباط برقرار شد گفت:

ـ «جای»، من «تری‌مک‌آلن» هستم. آیا مرا به خاطر می‌آوری؟

ـ پس نه، می‌خواستی فراموشت کنم؟ من همیشه کمک‌های تو را به یاد دارم. حالت چه‌طور است «تری»؟ شنیده‌ام موتور تازه‌ای توی سینه‌ات کار گذاشته‌ای!

ـ آره. حالم بد نیست. تو چطوری؟

ـ همان‌جور پیر و درب و داغون مانده‌ام!

کارآگاه «مک‌آلن» خندید و گفت:

ـ «جای»، می‌خواستم تو را ببینم، فکر می‌کنی امروز صبح بتوانی چند دقیقه از وقتت را به من بدهی؟ می‌خواستم درباره پرونده‌ای که مربوط به توست صحبت کنم.

ـ «تری» اما شنیده‌ام تو بازنشسته شده‌ای. کارت «اف‌بی‌آی» نداری. این طور نیست؟

ـ همین طور است. اما من فقط می‌خواستم لطفی در حق یک دوست بکنی!

ـ منظورت کدام پرونده است؟

ـ «جیمز کوردیل» که در ۲۲ ژانویه، هنگام دریافت پول از دستگاه خودپرداز بانک به قتل رسید. فکر می‌کنم با پرونده قتل «گلوریاتوریس» در بازار «شرمن» مربوط باشد.

ـ تو دومین نفری هستی که طی دو روز اخیر، راجع به پرونده «جیمز کوردیل» به من تلفن می‌زنی!

ـ دومین نفر؟

«مک آلن» زیرلب ناسزایی گفت. می‌دانست آن کس که قبل از او تلفن زده است کیست. گفت:

ـ حتماً «کیشاراسل» از روزنامه «لس‌آنجلس تایمز» بوده. این طور نیست؟

ـ آره، خوب فهمیدی!

ـ راستش تقصیر من است. به او تلفن کردم تا مطالب روزنامه ها را برایم بخواند، اما این زن، روی کنجکاوی‌اش موضوع را پی گیری کرده. امان از دست این خبرنگارها!!

ـ آره، خودم فهمیدم. یک جوری دست به سرش کردم. ضمناً او خیلی کنجکاو بود بداند دوست تو کیست که برایش اطلاعات جمع می کنی؟

مک آلن خندید.

ـ من هم خواستم دست به سرش کنم. و گرنه دوست و رفیقی در کار نیست!

ادامه دارد

با تقوا و خوبی، می توان سعادت خرید

●وزنون

به مرحوم بلور ثابت کردم که یک کشتی‌گیر ششدانگ هستم

گیوه‌چی: در المپیک ملبورن ۱۹۵۶ قربانی شدم!

داوود غرانوش

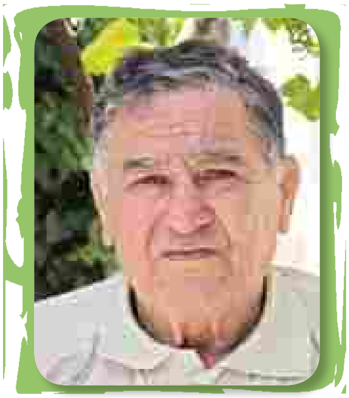

اشاره:

یکی از افتخارات بزرگ میهمان این هفته مجله، قهرمان شدن کشتی‌گیران فرنگی کار ایران به رهبری او در بازیهای آسیایی سال ۱۳۵۳ تهران با هشت مدال طلا بوده که تاکنون سابقه نداشته است.

«ناصر گیوه‌چی» که خود دارنده نخستین مدال نقره المپیک وزن ۶۲ کیلوگرم ایران در سال ۱۹۵۲ هلسینکی است، از آن کشتی گیرانی است که در زمان خود برای رسیدن به افتخار سختی‌ها، رنج‌ها و بی‌عدالتی‌های بسیار را دیده است که مهمترین آنها در مسابقات جهانی توکیو بود. داوران کشورهای کمونیستی با بی‌عدالتی محض حق کشتی گیران ایرانی چون «او» را پایمال کردند و «ناصرخان» را از رسیدن به قهرمانی در وزن خود و کسب افتخار مدال طلا برای کشورمان (ایران) دور کردند.

او به عنوان داور بین‌المللی کشتی هم در روی تشک‌ها مبارزات قهرمانان معروفی را قضاوت کرده است.

سرشاخ می‌شدم

ناصر گیوه‌چی متولد سال ۱۳۱۰ در خیابان معروف به «طاهاف‌ها» —خیابان مولوی —روبروی باغ فردوس (همان زایشگاه معروف) هستم. از کودکی ورزش را دوست داشتم و می خواستم ورزشکار و خصوصاً کشتی گیر شوم. درواقع کشتی را از سال ۱۳۳۸ شروع کردم. البته قبل از آن در محله مولوی با بچه محل‌ها سرشاخ می‌شدم. من در آن زمان دوازده ساله بودم و یک دوست داشتم به نام آقای علی افشار —که قهرمان ژیمناستیک بود— روزی او به من پیشنهاد کرد که بیا برویم در سالن کشتی تمرین کن! او بعد مرا به باشگاه نیرو واقع در خیابان ری برد. یکسالی در آنجا تحت نظر حاج اکبر نیک‌جو که کشتی گیر بود تمرین کردم.

کشتی فرنگی در آغاز راه

برای عضویت در باشگاه نیرو می‌بایست بیست ریال حق عضویت می‌دادیم که دادیم! در این باشگاه با کشتی گیرانی چون حسین گودرزی، اصغر نیک‌جو، حسین حجار، حسن افشار، کریم موسویان و احمد لاجوردی و... مشغول تمرین شدم. پس از یکسال تمرین در باشگاه نیرو، وقتی دیدم که اگر در آنجا بمانم، همچنان درجا خواهم زد و چیزی بیشتر از آن یاد نمی گیرم، همراه آقای کریم موسویان —که از دوستان نزدیکم بود— به باشگاه پولاد رفتیم. در باشگاه پولاد زیر نظر حاجی فیلی —که یک مربی شناخته شده بود— و در کنار کشتی گیران خوب و معروفی چون مرحوم تختی، عباس زندی، سروری، سیدمحمد خادم، اخوت، شعبان خانی، حمیدی، خجسته‌پور، ملاقاسمی و عده ای دیگر مشغول تمرین شدم. البته بیشتر نفرات تیم ملی آن زمان در باشگاه پولاد تمرین می کردند. آن ایام تیم ملی کشتی فرنگی ایران هنوز شکل نگرفته بود و حتی کشتی گیران فرنگی کار نیز انگشت‌شمار بودند. فقط استاد ابوالملوکی —که در کشتی آزاد و فرنگی قهرمان کشور بود— به برخی از قهرمانان و کشتی گیران تازه‌کار فنون فرنگی را می آموخت.

قهرمان کشور شدم

پس از تمرینات بسیار در باشگاه پولاد ما را به سالن کشتی دارالفنون فرستادند. در آنجا حاجی فیلی و آقای ابوالملوکی، ملی پوشان را به اتفاق صائیم اریکان مربی ترکیه‌ای تمرین می‌دادند. من بیشتر آمادگی و موفقیت خود را در کشتی فرنگی نتیجه مطالعه کتاب کشتی چاپ استاد ابوالملوکی می‌دانم. ایشان قهرمان کشتی فرنگی کشور هم بود. در این کتاب فنون فرنگی زیادی بود که من آنها را آموختم. در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ در مسابقات قهرمانی تهران چندین مقام دوم و سوم کسب کردم. سال ۱۳۳۰ در بیست سالگی قهرمان کشور شدم. شب آخر مسابقات قهرمانی کشور با قاسم شاهی از مشهد —که لنگ کار زبده‌ای بود— روبرو شدم که بر او غلبه کردم. قبل از او، مقرب از اصفهان و ختایی از تبریز را هم شکست داده بودم.

بلور همه کاره بود

اما مرحوم بلور. همه راههای کشتی ایران به او ختم می‌شد. او همیشه کشتی گیران موردنظر خود را به خارج می‌برد و همیشه راه را، برای من و یا کسان دیگر سخت هموار می‌کرد! قرار بود نخبه‌های کشتی کشور به المپیک ۱۹۵۲ هلسینکی بروند. آن ایام من هنوز یک ۶۲ کیلوی کامل نشده بودم. در وزن ما بیست و چهار نفر مدعی بودند که در یک دوره مسابقه انتخابی، من هفت، هشت کشتی سخت گرفتم و کشتی گیرانی چون جلال آب فروش، مقرب، ختایی، شیخی، قاسم شاهی، شعبانی و... را شکست دادم، اما کشتی حقیقی را با فرهاد شعبانی —که اهل خراسان بود— در سالن سیرک تهران انجام دادم. به‌رغم پیروزی بر وی، باز هم «بلور» روی من نظری نداشت و می گفت، باید در اردو امتحان بدهی. نفرات اول و دوم کشتی آزاد یعنی من و شعبانی به اردو دعوت شدیم. «بلور» جلوی پای من سنگ انداخته بود و من می‌بایست حقانیت خود را به وی ثابت می کردم. وقتی «بلور» باز هم گفت: باید با شعبانی کشتی بگیری و «اگر» پیروز شدی...، از پیشنهاد او استقبال کردم و بر حریف چیره شدم و مجدداً حقانیت خود را ثابت کردم.

«ناصر گیوه چی» در بازی های ۱۹۵۲ هلسینکی در سکوی دوم وزن ۶۲ کیلو به مدال نقره رسید.

باز هم وهبی امره

در هلسینکی ۱۹۵۲ برای نخستین بار صاحب مقام و مدال نقره شدم. البته اگر ما یک گروه سرپرستی با جرأت داشتیم، آنها به راحتی حق مرا –که مدال طلا بود— به کس دیگری نمی دادند. داستان آن چنین بود: پس از کشتی با حریف ژاپنی (ساساهارا) و شکست او، استراحت می کردم که بیست دقیقه بعد، بدون برنامه‌ریزی و هماهنگی با سرپرستان تیم ایران و اعلام برنامه قبلی، مرا برای کشتی گرفتن با حریف ترک (بایرام شیت) صدا کردند! او استراحت داشت، اما وقتی دیدند من خسته هستم، بر اثر نفوذ «وهبی امره» ترتیب کشتی مرا با شیت دادند! متاسفانه با ناداوری داوران و با اختلاف نیم پوئن دست حریف ترک مرا به عنوان برنده بالا بردند. اگر ما نماینده‌ای بادل و جرأت در فیلا داشتیم، او نمی گذاشت حق من پایمال شود. سه دقیقه آخر مسابقه باید یک پوئن به من می دادند که باز هم «وهبی امره» مانع شد و من اجباراً نایب قهرمان المپیک هلسینکی شدم.

حق کشی در جهانی توکیو

در مسابقات کشتی جهانی ۱۹۵٤ توکیو، تیمی روانه آن بازیها شد که قبلاً در المپیک هلسینکی حضور داشت. مسابقات جهانی در آن ایام یک سال در میان برگزار می شد، یعنی یک سال کشتی آزاد و یک سال هم کشتی فرنگی بود. در ۱۹۵٤ توکیو، داوران کشتی کشورهای کمونیستی بسیار حق کشی ها، خصوصاً درباره کشتی گیران ما کردند. مثلاً داور مجارستانی —که سابقه‌ای مثال زدنی از قضاوتهای بی عدالتی محض داشت— در مسابقه بین بنده و کشتی گیر روسیه به صورت علنی، هرچه من کشتی گیر روس را در خاک می نشاندم و باید امتیاز می گرفتم، او سرپا می داد! به طوری که همه متوجه شده بودند او دارد در مورد بنده حق کشی می کند! اینگونه بود که من در

رقابت‌های کشتی جهانی توکیو به مقام پنجم رسیدم و مدالی کسب نکردم.

من قربانی شدم

در ملبورن (المپیک ۱۹۵۶)، چندین جلسه تمرین داشتم، خصوصاً با آقای حبیبی. در نخستین کشتی با امتیاز فراوان، حریف انگلیسی را شکست دادم. بعد سه دوره کشتی گرفتم که به فینال رسیدم. در کشتی با حریف فنلاندی، کشتی را از او بردم. هر سه داور به نفع من رأی دادند، اما بعداً کمیته فنی فدراسیون بین‌المللی کشتی رأی را برگرداند. با وجودی که برتری من محرز بود، اما مسوولان فیلا و خصوصاً وهبی امره ترک مرا قربانی یک وزن دیگر (امامعلی حبیبی) کردند و حقم را به کشتی گیر فنلاندی دادند.

من و تختی

ما در ملبورن تیم خوب و آماده‌ای داشتیم و امید اول شدن تیم آقا تختی بود. او طی تمام کشتی هایش با رشادت ظاهر شد و حریفان آمریکا و شوروی را در اوج درخشش خود خاک کرد و قهرمان المپیک شد. او بعدها روزی از من خواست دو نفری به خرمشهر و آبادان و بعداً به عراق برویم. بالاخره بار سفر بستیم و رفتیم و در بغداد و سامرا با جعفر سلماسی ملاقات داشتیم و به زیارت عتبات عالیات مشرف شدیم. مرحوم تختی مدتی در بغداد نزد سلماسی ماند، اما من به ایران بازگشتم.

در دو رده قهرمان شدم

بازیهای آسیایی توکیو ۱۹۵۸ نزدیک می شد که من در رقابت‌های انتخابی این بازیها در تهران هم در کشتی آزاد و هم در فرنگی نفر اول شدم، اما چون تعداد شرکت کنندگان کشتی فرنگی بازیهای آسیایی به حدنصاب نرسید، رقابتها در کشتی فرنگی انجام نشد و فقط کشتی آزاد برگزار شد.

داوری مسابقات

مسابقات جهانی یوکوهامای ژاپن در سال ۱۹۶۱ برگزار شد. آن ایام من سرمربی تیم ملی کشتی فرنگی ایران بودم. در بحبوحه برگزاری مسابقات موفق شدم در امتحان داوری و آزمونهای مختلف آن به درجه ممتازی برسم و بعد در رقابت‌های مختلف جهانی و المپیک سوت زدم.

در مسابقات جهانی صوفیه - ۱۹۷۱ — هم همراه گروه داوران ایران بودم. همراه استاد امیر حمیدی، احمد ماندگاری، رحمت‌الله غفوریان و محمود ملاقاسمی. در بسیاری از مسابقات برون مرزی هم به عنوان داور بین‌المللی کشتی، نبرد کشتی گیران ایران و جهان را سوت زده‌ام.

«ناصر گیوه چی» (روبرو) بارها با ساساهارای ژاپنی روی تشک مصاف داد و بر او چیره شد. او در تهران حریف ژاپنی را با شکست روانه کشورش کرد.

«ناصر گیوه چی» در صحنه مبارزات المپیک ملبورن ۱۹۵۶ قربانی ناداوری ها شد! او این جا حریف انگلیسی را در چنگ دارد.

رمز موفقیت

رمز موفقیت من در زندگی و کشتی هایم تلاش و زحمت‌های خودم بوده است. چه آن زمان که از سوی «بلور» نامهربانی دیدم، ناامید نمی شدم و با سرسختی و تلاش و تمرین زیاد خود را آنچنان آماده می کردم که به وقت مبارزه و مصاف با حریفان و پیروزی بر آنها، حقانیت خود را ثابت می کردم. هم اکنون در زندگی‌ام نیز موفقیت فراوان دارم که حاصل آن همسر خوب و باوفا و چندین فرزند دختر و پسر تحصیلکرده و بااخلاق در جامعه است.

وضع کنونی کشتی

وضع کنونی هوای کشتی ما فعلاً «ابری» است. یعنی هر کس می آید سر کار، اول از همه می گوید چون این ورزش تخصصی است، باید از گوش شکسته ها یعنی پیشکسوتان، قهرمانان و کاربلدها استفاده کنیم. ما هم که روزی قهرمان، و حال پیشکسوت و کاربلد هستیم، خوشحال می شویم که بعله بالاخره یک آدم «کاربلد» سر کار آمده، اما بعداً آن به اصطلاح «کاربلد» فراموش می کرد که چنین حرفی زده است، یعنی حرف او شعار توخالی بوده است! یکی از کسانی که سر کار آمد و به ما احترام گذاشت، آقای «محمدرضا طالقانی» بود. طالقانی از برخی پیشکسوتان و بزرگترهای کشتی قدردانی کرد. الان وضع طوری شده است که ما پیشکسوت و بزرگتر کمتری را دور و بر کشتی می‌بینیم. طالقانی و یا خادم خودشان گوش شکسته بودند، اما حالا...

افتخارات

به غیر از کسب مدال نقره وزن ٦٢ کیلوگرم کشتی آزاد در المپیک هلسینکی، مدال نقره جشنواره جهانی و مدال برنز بازیهای آسیایی ۱۹۵۸ توکیو را بر سینه دارم. مدت ۱۵ سال نیز باشگاه استقلال (تاج سابق) را از سال ۱۳۲۲ به عنوان سرمربی در دو رده کشتی فرنگی و آزاد قهرمان تهران کردم. ضمناً به عنوان مربی تیم کشتی ناشنوایان کشور، در کشور رومانی تیم ایران را برای نخستین بار به مقام اول جهانی رساندم. با تیم کشتی ارتش ها نیز به مقام قهرمانی ارتش های جهان رسیدم. در کشور ترکیه با حضور کشتی گیرانی چون زندی، بایرام جهانی، کیانی، مهدی‌زاده، صنعتکاران، سرداری، پذیرایی، قائمی و... قهرمان ارتش های جهان شدیم. در تهران و عراق نیز چندین بار در مسابقات کشتی آزاد و فرنگی قهرمان شدیم و... ■

روش‌هایی برای «موفقیت»

◇ اگر می خواهید به هر نوعی در زندگی خود تغییر بوجود بیاورید، ابتدا ذهن خود را در اختیار بگیرید.

◇ اگر به کاری که می کنید ایمان داشته باشید و برای عملی ساختن رویاهای خود دست به تلاش بزنید، هر کاری امکان‌پذیر و شدنی خواهد بود.

◇ هر قدر بیشتر در پی نعمت‌های خداوند باشید، به همان اندازه بیشتر به دست می‌آورید.

◇ شکوفا شدن استعدادهای بالقوه خود را به بخت و اقبال واگذار نکنید.

◇ شما به هر چه که می خواهید دست نخواهید یافت، مگر اینکه پا جلو بگذارید و برای همه چیزهایی که حق شماست، توجه دیگران را به خود جلب کنید.

◇ از زندگی استفاده کنید، قبل از آنکه آن را از دست بدهید.

◇ خود را سرزنش نکنید؛ زیرا خودباوری را کاهش می دهد.

◇ سعی کنید آن کاری را انجام دهید که می خواهید. سپس مودبانه، اما محکم تمام خواسته‌های دیگران را نپذیرید.

◇ اجازه ندهید که محرومیت‌های شما، مانع استفاده از نعمت‌هایتان شوند.

◇ در زمان تنش و فشار عصبی، به خاطرات خوش و دوران شیرین زندگیتان فکر کنید.

◇ هیچ وقت برای لذت بردن از زندگی و برای عوض شدن ، دیر نیست.

◇ بزرگترین آزادی بشر، توانایی تصمیم گیری و انتخاب نگرش های خویشتن است.

◇ محرومیت، استعدادهایی را شکوفا می سازد که در خوشی ها پوشیده می مانند.

◇ اغلب مشکلات، در واقع ناشی از فقدان تفکر است.

◇ نبردهای زندگی همیشه به نفع قویترین‌ها یا سریع ترین ها پایان نمی گیرد، بلکه دیر یا زود از آن کسی است که بردن را باور دارد.

◇ برخی از انسان‌ها هر چیز را همانگونه که هست می‌بینند و می پرسند: چرا؟ دیگران رویاهای چیزی را در سر می پرورند که هرگز نبوده و می گویند: چرا که نه.

◇ یکی از مهمترین مهارتها در آرام بودن، فکر نکردن به مسایل کوچک است؛ دومین مهارت، کوچک شمردن تمام مسایل است.

◇ لازم نیست هر کاری که انجام می دهید با موفقیت همراه باشد. بعضی ها با چشم پوشی از موفقیت، آرامش خود را حفظ می کنند.

◇ امکان تغییر در زندگی هست، دیگران این کار را کرده‌اند.

از: سیدعلی موسوی‌پور

دیدن لبخند آنهایی که رنج می کشند از دیدن اشک آنها دردناک تر است

●مادام ولیر

تماشاگه راز

زیر نظر: محمدرضا مهدیزاده

نمونه شعر کلاسیک

بوی خوش صبح

ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی
دل بی‌تو به جان آمد، وقت است که بازآیی
دائم گل این بستان شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی
دیشب گله زلفت با باد همی کردم
گفتا غلطی بگذر، زین فکرت سودایی
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی
ساقی چمن گل را بی‌روی تو رنگی نیست
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی
ای درد توام درمان، در بستر ناکامی
وی یاد توام مونس، در گوشه تنهایی
در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی
زین دایره مینا خونین جگرم، می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
«حافظ» شب هجران شد، بوی خوش صبح آمد
شادیت مبارک باد، ای عاشق شیدایی

حافظ

نمونه شعر نو

خانه‌ام ابری‌ست

خانه ام ابری‌ست
یکسره روی زمین ابری‌ست با آن
از فراز گردنه خرد و خراب و مست
باد می‌پیچد
یکسره دنیا خراب از اوست
و حواس من!
آی نی‌زن که تو را
آوای نی بُردست دور از ره کجایی؟
خانه ام ابری‌ست، اما
ابر بارانش گرفته‌ست
در خیال روزهای روشنم کزدست رفتندم
من به روی آفتابم
می‌برم در ساحت دریا نظاره
و همه دنیا خراب و خرد از باد است
و به ره، نی‌زن که دائم می‌نوازدنی
در این دنیای ابراندود
راه خود را دارد اندر پیش

نیما یوشیج

یک جرعه عشق

با اینکه تو از چشم من خسته نهانی
هر جا بروم در نظرم باز عیانی
باغ دل من آفت پاییز گرفته
باشد که بیایی به بهارم برسانی
هر چند که دلواپس چشمان تو بودم
یک بار نگفتی که چرا دل‌نگرانی
سرگشته‌تر از قیس شدم، آه روا نیست
چون باد به هر بادیه من را بکشانی
اینک عطش آلوده‌ام، ای کاش بیایی
تا جرعه‌ای از عشق به کامم بچکانی
یک عمر به دنبال تو ای خوب دویدم
انصاف نباشد که مرا سر بدوانی
آگه شوی از حال دل خسته و زارم
روزی که غزلهای مرا خوب بخوانی

اسماعیل مزیدی – علی آباد کتول

چهار رباعی از هوشنگ بهداروند – شوشتر

اهل ده

در چشمه هرآن چه بوده، نابود شده
محصول تمام اهل ده دود شده
باید برویم دیگر این ده، ده نیست
این آب ز سرچشمه گل آلود شده

صدپنجره حرف

چون باغ، هراس برف دارم برگرد
داغ دل بس شگرف دارم برگرد
من پشت یکی از این همه دیوارم
صد پنجره با تو حرف دارم برگرد

کفش تقدیر

از فاصله‌ها شکوه زیاد است نگو
این قصه فقط قصه باد است نگو
تقدیر چنین خواست که انسان بشویم
این کفش به پای ما گشاد است نگو

زحمت

دندان بدون ریشه و لق شده‌ایم
بین بد و خوب خود معلق شده‌ایم
خود بی‌خبریم، چند وقتی است همه
چون نقطه به روی رحمت حق شده‌ایم

به احترام حمید جعفری

آرام می‌گرید

بر روی این دیوار شکل سایه مردی
آرام می‌گرید کنار شعله سردی
آرام می‌گرید به یاد، یادهای دور
آرام می‌گرید چو در آیینه ولگردی
سردرگم و دلتنگ یا دلتنگ و سردرگم
دارد به دست خسته خود جان پردردی
این مرد اما روبروهایش غبار آلود
ای عشق می‌دانی که با این مرد بد کردی؟
با چشمهای خسته من گفتگو دارد
دیوار و قاب کهنه و تصویر یک مردی
شعبان کرم‌دخت — بابلسر

دو دوبیتی از حبیب‌الله بخشوده

پشت سد

نه سنگم تا قیامت بد بمانم
نه بارانم که پشت سد بمانم
نمی‌دانم چه هستم، هرچه هستم
دلم اینجا نمی‌خواهد بمانم

ابری‌ترین

هرآن کس عاشق آن نازنین است
هوای دیده‌اش ابری‌ترین است
نه دل دارد، نه جان دارد، نه طاقت
حسابش با کرام الکاتبین است

بیا

بیا برای دیدنت دلم شتاب می‌کند
بیا ببین غمت مرا چگونه آب می‌کند
نشد که لحظه‌ایی دلم جدا شود ز یاد تو
بیا که خانه مرا غمت خراب می‌کند
هوای باده می‌کند ز بی‌کسی دوباره دل
بیا که چشم مست تو کار شراب می‌کند
غزل شکوفه می‌زند به باغسار شعر من
شلال گیسوان تو چو پیچ و تاب می‌کند
غم نبودن تو ای همیشه مهربان من
دل فسرده مرا پر از عذاب می‌کند
به سایه‌سار زلف خود دمی مرا فرا بخوان
حریر گیسوان تو مرا به خواب می‌کند
عبدالرسول میرکیانی — اندیمشک

سه رباعی از منصور علیزاده — امیدیه

ای عشق

مشتی کلمات خیس و بارانی را
از پاره ابرها که می‌دانی را
بفرست مگر دوباره از سر گیرم
ای عشق، من این حیات انسانی را

شهر شلوغ

من خسته این شهر شلوغم مردم
دور از کلک و دوزو دروغم مردم
سردم شده باید بروم، آخر من
یک نیمه دیگر فروغم مردم

باید بروم

این شهر بدون خاطره مال شما
جای گذران هرچه امیال شما
باید بروم در ده و مانند قدیم
از دور بپرسم همه احوال شما

✻ ✻ ✻

جوانه های ادبی

محمد گل صنم‌لو — خوی

شعر «حرف حساب» ابیات درخشانی دارد. تجربیات تازه خود را برایم بفرستید:

سالها منتظر حرف حسابش بودم
دائماً تشنه یک جمله نابش بودم
در پس آن همه شادی که به چشمانش بود
روز و شب مضطرب از رنج و عذابش بودم...

مهدی بهادری فرد — زنجان

در اینکه شما شاعرید و ذوق فراوانی دارید، هیچ شکی نیست، اما اگر مضامین بکر را با استعارات و تصویرهای تازه و امروزی بیامیزید، حاصل کارتان بهتر و زیباتر خواهد شد:

چشم بگشا ای سحر شاید ببینم یار خود
دیده را روشن کنم از دیدن دلدار خود
مرهمی با زخم دل با دیدن رویش نهم
یا به زنجیرش کشم با رشته افکار خود...

ساسان مژده شفق — تهران

بهتر است شعر موزون و مقفی بسرایید:

در کلبه‌ای خموش
نشسته‌ام به روی صندلی خشک و جانفزا
جسمم در سکوت سالهای تهی
در برون کلبه خاموش هم هوا
با ابرهای سترگش ناله می‌کند

هانیه رحیم‌زاده — تهران

این که عروض و قافیه را بلد باشید برای شاعر شدن و شعر گفتن کافی نیست. فراموش نکنید شاعری ذوق و قریحه هم می‌خواهد. آیا همه معلمان و استادان دانشگاهی که عروض و قافیه را تدریس می‌کنند، شاعرند؟

محمد محمدی — سنندج

نظر شخصی من این است که کار عباس کیارستمی درباره حافظ و سعدی همان قدر عجیب است که با خبر می‌شدیم زنده‌یاد قیصر امین‌پور یک فیلم سینمایی اکشن ساخته است! اگر چنین چیزی باب شود خیلی از شخصیت‌های فرهنگی و هنری و حتی سیاسی می‌توانند چنین گزینشی را انجام دهند. مثلاً حافظ حاتمی کیا، سعدی پرویز پرستویی و ... که مسلماً به دلایلی فروش خوبی هم خواهند کرد.

دو دوبیتی از محمد آتشین‌نیا — مشهد

انتظار

دو چشمم خسته و غمگین و تار است
دلم آشفته گشته، بی‌قرار است
از آن یار سفر کرده چه گویم
که رفت و چشم من در انتظار است

باران

بزن باران بر این دلهای خسته
بر این دلهای غمگین و شکسته
بزن تا ناجوانمردان بدانند
که یار بی‌کسان بالا نشسته

مادر

در این همه وقت
که نبوده‌ای
تنپوشی از ترانه برای تو
و تنپوشی از شکوفه
برای درخت پیر حیاط
بافته‌ام
باران که بیاید
آرام و بی‌صدا
راهی جنگل خواهم شد
خوب می‌دانم
دستهایم
آبستن یک شکوفه‌اند
سیدمحمود حسینی — گتوند

صدا

من با آب مستم
با سیب سرخم
و با درخت
به شاخ و برگ می‌رسم
و می‌خوابم کنار چشمه
کنار برکه
تا صداها را بشنوم
صداهایی را که
جهان همیشه از او
بی‌خبر است
منوچهر آتشک — رشت

دروغ مصلحت آمیز به ز راست فتنه‌انگیز است
● سعدی شیرازی

خاطرات یک روزنامه فروش

انفجار در اتاق رئیس شهربانی

ابراهیم رنجبر

سه‌شنبه سوم شهریور سال ۱۳۳۲، ششمین روز کودتای عوامل و جاسوسان داخلی و خارجی دولتهای بیگانه و عده‌ای از اراذل و اوباش و جیره‌خواران دربار بر علیه حکومت آقای دکتر محمدمصدق بود و هنوز کشور روی آرامش به خود ندیده بود و هر شب تا صبح صدای تیراندازی در بیشتر شهرها به گوش می‌رسید. همه روزنامه‌دارهای پرتیراژ از جمله سیدحسین فاطمی وزیر خارجه دولت قبلی و مدیر باختر امروز، فراری و مخفی، مدیر روزنامه به سوی آینده، سیدمحمود ژندی دستگیر و مدیر روزنامه شهباز رحیم نامور همراه دیگر توقیف‌شدگان در قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد لرستان زندانی شده بودند.

دفاتر روزنامه‌های مذکور توسط همان اراذل و اوباش غارت و به آتش کشیده شده بود. دوسوم از فروشندگان روزنامه‌های وابسته به حزب توده و شورای متحده هم از ترس دستگیر شدن مخفی یا متواری بودند. فقط اندکی از فروشندگان باسابقه که پاتوقی داشتند از توزیع حاجی سقازاده و عصر از توزیع دوگانه اطلاعات و کیهان روزنامه می‌گرفتند و در محدوده خود روی میزهای چوبی یا آهنی و تعداد اندک کیوسک مطبوعاتی خود بساط پهن می‌کردند و به عرضه آن مشغول بودند.

در این روز ما چند نفری که در اثر توقیف روزنامه‌هایی که توسط آقای صادقی (باباصادق) توزیع می‌شد، بیکار بودیم، در داخل حیاط محل توزیع برای وقت‌گذرانی سرگرم صحبت بودیم که سه نفر به طور ناگهانی بالا سرمان سبز شدند، یکی از آنها بالای پله‌ها ایستاد و دو نفر دیگر به جمع ما نزدیک شدند. آنها از هر یک از ما خواستند که اسم و فامیل خودمان را بگوییم، ما هم خود را معرفی کردیم. به محض اینکه نوبت من رسید، با شنیدن نام من یکی از آن دو دستبندی به دستم زد، هنوز کلمه‌ای بر زبان نیاورده بودم که آن کسی که در بالای پله‌ها ایستاده بود گفت: خودشه! و از من پرسید: اتاقت کدام است؟ من که وحشت کرده بودم، با لکنت زبان گفتم: من که اتاقی ندارم! دوباره آن شخص پرسید: مرکز پخش روزنامه‌ها کدام اتاق است؟

یکی از همکاران محل توزیع را به او نشان داد. بار دیگر آن مرد به من گفت: برو آنجا را باز کن!

درحالی که از ترس می‌لرزیدم و خود را باخته بودم، جواب دادم: من که کاره‌ای نیستم، مسوولش در داخل آن است. آن سه نفر همانطوری که با دستبند دستهایم را بسته بودند، مرا به سوی محل توزیع هل دادند.

یکی از ماموران با ضربه پا در اتاق را گشود که با شدت به دیوار کنارش اصابت کرد و صدای زیادی برخاست. آقای صادقی (باباصادق) که در اثر بیکاری چند روزه، روی میز بزرگ پخش مطبوعات دراز کشیده بود، از جایش بلند شد و پرسید: چه خبره؟ و همین که مرا با دستبند در کنار سه مرد ناشناس دید، پرسید: دیگر چه کار کردی؟ چرا دستهایت را بسته‌اند؟

من که هنوز از ترس نای نفس کشیدن نداشتم، جوابی ندادم. دو نفر از آنها آن محل را که پُر از روزنامه‌های برگشتی به سوی آینده، شهباز، باختر امروز، پیک صلح، فرشته آزادی، مصلحت و چند روزنامه دیگر بود، زیر و رو کردند تا رسیدند به یک گونی نیمه پر که کمی از محتویاتش را بیرون ریختند و نظری به یکی از آنها کردند. با دیدن آنچه درون گونی بود، سرپرست دو مامور دیگر گفت: همینهاست!

آنها را جمع‌آوری کردند و درون گونی ریختند. آنچه درون آن گونی جای گرفته بود، باطله‌ها و برگشتی دو جلد جزوه‌ای که من نوشته بودم، بود.

ماجرای جزوه‌های جنجالی من

در روز سی و یکم تیر ۱۳۳۱ جهت تسویه‌حساب روزنامه و نشریات حزب سومکا که توسط من توزیع می‌شد با پیغام آقای دکتر داوود منشی‌زاده دبیرکل حزب و مدیر مسوول روزنامه سومکا که همراه داریوش همایون و چند نفر دیگر دو روز قبل دستگیر شده بودند، به اتاق آقای نیک اعتقاد رئیس شعبه اول آگاهی نزدیک شدم. به دستور او توسط ماموران آن شعبه توقیف شدم و چند روزی را با دستگیرشدگان در قرنطینه زندان موقت گذراندم و سپس دسته جمعی به دو اتاق در درمانگاه بیمارستان کاخ دادگستری که در چند قدمی زندان انفرادی واقع در آن محل، طبقه اول ساختمان که پنجره‌ای رو به خیابان خیام مقابل خیابان بهشت پارک شهر داشت منتقل شدیم. در یکی از اتاقهای آن کریدور آقای خلیل طهماسبی ضارب سپهبد رزم‌آرا و چند زندانی دیگر محبوس بودند.

پس از یکصد و نه روز (سه ماه و نوزده روز) که در این دو زندان گذرانده بودم، دکتر منشی‌زاده و داریوش همایون و چهار نفر دیگر را آزاد کردند و با جیپ‌های گل زده به سوی محل حزب سومکا بردند و من را به طبقه زیرین همان محل نزد دیگر زندانیها فرستادند. دو روز طی شد که من را نیز مرخص کردند.

من که پس از آزادی از عمل آنها که من را تنها گذاشتند ناراحت بودم، به رهبر حزب و معاونش اعتراض کردم اما با مسخرگی آنها روبرو شدم. چند وقتی گذشت. دیگر روزنامه و نشریات آنها را توزیع نکردم و توسط چند نفر از اعضای آن حزب به تحریک همایون مورد تهدید واقع شدم. تصمیم گرفتم آنچه از آنها دیده‌ام و از کردار و گفتار آنها را طی یک جلد جزوه بنویسم. وقتی برای چاپ آن را به چاپخانه خودکار واقع در خیابان فردوسی نبش شمالی خیابان ثبت اسناد (محل فعلی بانک صادرات) بردم، با آقای اصغر قالیباف سرپرست حروفچینی و صفحه‌بندی که مدیر داخلی آن چاپخانه نیز بود، و درباره قیمت کاغذ و حق چاپ مشغول مشورت بودم که آقای حسین فرشید مدیر روزنامه دنیای امروز وارد آن محل شد و وقتی شنید که موضوع درباره چاپ نوشته‌های من است با دیدن آن نوشته‌ها و خواندن چند خط از آنها از من خواست که اجازه دهم پس از تصحیح و غلط گیری، او با خرج خودش آنها را برای من چاپ کند. از این کار او خیلی خوشحال شدم و رضایت دادم که آن نوشته‌ها دراختیارشان قرار گیرد. او با سوءاستفاده از موقعیت خود شانزده صفحه دیگر به نوشته‌های من اضافه کرد و به نام من به چاپ رسانید. درحالی که من هیچگونه اطلاعی از آن مطالب نداشتم. او هرچه از خاندان پهلوی و فساد دربار مخصوصاً درباره خواهر دوقلوی محمدرضا پهلوی یعنی اشرف می‌دانست در آن گنجانیده بود!

من که جوانی ناپخته و کم‌سواد بودم، از اینکه آن همه مطلب به نام من چاپ شده بود و کلماتی قلمبه، سلمبه خوشحال بودم، اما راستش خودم هم معنی بیشتر آنها را نمی‌دانستم و وقتی هم کسی درباره آنها از من سوال می‌کرد، جواب او را نمی‌دادم.

در آن روزها که آقای دکتر مصدق قدرت فراوانی داشت و شاه و دربار همه روزه مورد بی‌احترامی مردم قرار می‌گرفتند، این کتابچه با استقبال زیادی روبرو شد. این جزوه به قیمت دو ریال بیشتر از همه روزنامه‌های پرتیراژ آن دوره فروش رفت، سی هزار جلد در مدت یک هفته! من به نوشتن جزوه دوم پرداختم، اما چون محتوای جزوه اولی را نداشت، فروش نرفت و برگشتی آن داخل همان گونی قرار داشت!

... به هر حال ماموران با مشاهده محتویات گونی، یکی از جزوه‌ها را گشودند و عکس سه در چهار مرا که در صفحه دوم آن چاپ شده بود، دیدند. با مشاهده آن عکس گفتند: خودشه! همه آنچه از گونی بیرون ریخته شده بود را دوباره به داخل گونی جای دادند و دستبند را از دستم باز کردند و مجدداً آن را به صورت قپانی از روی شانه‌هایم به دست دیگر قفل کردند و گونی محتوی باقیمانده جزوه ها را روی شانه‌ام قرار دادند که سنگینی آن فشار زیادی به شانه‌ها و ستون فقراتم آورد. ماموران مرا با دستهای بسته به سوی شهربانی بردند. هر زمان در اثر سنگینی کیسه روی دوشم، قدم آهسته می‌کردم، با پس گردنی از من می‌خواستند تندتر بروم. هنگامی که تندتر می‌رفتم با پنجه پا به عضله بالای ساق پاهایم می‌زدند که یواشتر بروم. کسانی که از کنارمان می‌گذشتند هر یک عنوانی به من می‌دادند مانند: دزد، آدمکش، لات و چاقوکش و... در شهربانی مرا به داخل اتاقی بردند. یکی از آن سه نفر برای دادن گزارش به طبقه دوم رفت و من روی نیمکت نشستم. تازه داشتم از داخل جیب‌هایم چند اعلامیه و روزنامه را که به طور مخفیانه چاپ شده بود بیرون می‌کشیدم و آنها را زیر نیمکتی که در روی آن نشسته بودم می‌ریختم که صدای انفجار شدیدی بلند شد و دود سیاه رنگی تمامی فضای آنجا را پر کرد. نمی‌دانم آن دو مامور برای کمک رفتند یا از ترس فرار کردند! همین که دیدم آن دو رفته‌اند، آهسته از اتاق خارج شدم، از محوطه چهارضلعی گذشتم و از پله‌های ساختمان شهربانی پایین رفتم و پس از طی نمای جنوبی ساختمان شهربانی به صورت

بقیه در صفحه ۴۶

در قلمرو داستان

فراموش شدگان

پیمان کمالوندی – ایلام – چوار

تنها جنب و جوش و تحرکی که در طول شبانه‌روز مشاهده می کنم، راه رفتن و درددل کردن عده‌ای پیر و از کارافتاده و رها شده است. درددل، دوری، غم و غربت مرا احاطه کرده است. پیرزنی که هفده سال پیش از طرف خانواده‌اش رها شده، تا حالا کسی برای دیدارش مراجعه نکرده است. اگرچه برای او به اندازه یک قرن گذشته است. هر روز آرزوی مرگ را از زبانش می شنوم. پیرمردی خمیده و شکسته که فقط هنگام غروب از اتاق خارج می شود. گویی منتظر غروب عمر خویش است. اشتیاق خاصی هنگام غروب دارد و چشم از آن بر نمی دارد. کهنسال ترین فرد میان آنها که به مزاح او را بابابزرگ می خوانند، هر شب یک خط کوچک و تیره بر دیوارش می کشد. چهار دیوار اتاقش حالت هاشور به خود گرفته است. گاه گاهی با صدای گریه و نماز شب پیرزنی معلول که گویی قلبش شکسته، آرامش پیدا می کنم و از غم درونم کاسته می شود. همدمم چنار بزرگ و کهنسال وسط حیاط است که قد به فلک کشیده است. به طعنه به او می گویم: انگار جز چند یادگاری قدیمی حک شده روی تنه‌ات، مثل این فرشتگان پیر فراموش شده‌ای! جوابم می‌دهد: انگار جای من و تو با انسانهای بیرون عوض شده، به راستی که بی‌احساسند. چنار پیر از شدت غم تکانی به تنه‌اش می‌دهد. چند برگ زرد و خشکیده از درازای قامتش راه سنگ‌فرش نارنجی رنگ، کف حیاط را درپیش می گیرند. به راستی این جوانان دیروز، امروز از یاد رفته‌اند و بدون هیچ جرمی برای همیشه محبوس شده‌اند. درحقیقت خطای آنان موی سپیدشان است. اشتراک در موی سپید، تنهایی و بی کسی آنها را در من جای داده است. به خاطر همدردی با آنان دوست دارم در و دیوارم سیاه و به رنگ غم باشد. گاهی اوقات نور آبی و قرمز و در هم ریخته آمبولانس، آرامش غم‌انگیز مرا به هم می زند. می‌دانم که یکی از ساکنانم را از دست داده‌ام. آرزو می کنم که خاکسپاری باشکوهی داشته باشد. بر در ورودیم نوشته شده که به خانه سالمندان خوش آمدید، اما خوشی تنها واژه‌ای است که برای همه به دست فراموشی سپرده شده است. آری من خانه سالمندان از یاد رفته هستم.

* * *

آخر خط

پروین فرجی – اسلامشهر

وقتی او را ببینی نمی‌توانی تشخیص بدهی او کیست. اما وقتی رد چاقوی روی صورتش را می‌بینی، همه چیز را به تو می گوید. او همان کسی است که هیچ چیز بدی را تحمل نمی‌کرد. او همانی است که وقتی دزدی دوستش را از دخل صاحبکارش دید گفت: «من نمی تونم این چیزهارو تحمل کنم.» او همان کسی است که وقتی اولین بار دید دوستش سیگار می کشد گفت: «غیرقابل تحمله!» او پسری است که وقتی بسته کوچک یک گرمی را دست دوستش دید، چشمانش را گرد کرد. او همان است که وقتی دوستش وحشت زده آمد خانه‌اشان و گفت «پلیس‌ها ریختن خونمون.» رک و روراست گفت «نمی تونم بذارم بیای تو.»

اما حالا خودش کارهای دوستش را تکرار کرده بود و حتی می‌شود گفت دست دوستش را در شرارت از پشت بسته. او دزدی کرد. مواد مخدر هم فروخت و هم استفاده کرد. حتی دست آخر یک آدم را هم کشت؛ یک پلیس را.

بعدها وقتی به خودش آمد تصمیم گرفت جبران کند. یادش آمد خیلی چیزها را در زندگی فراموش کرده بود

و فقط چسبیده بود به پول. پس قرص خورد. با خودش گفت: «من هیچ وقت کارهایی را که کردم نتوانستم تحمل کنم.»

حالا در بخش روانی بیمارستان بستری شده است. وضعش طوری شده که نمی تواند حتی آب دهانش را خودش قورت بدهد! حالا به قول خودش به آخر خط رسیده است.

پاسخ ما

نورالله خواجات – اهواز

در اینکه شما استاد همه مطبوعاتچی‌ها هستید تردیدی وجود ندارد و برای این صفحه نیز مایه مباهات است که جنابعالی نگاهی بهش بیندازید، لیکن در مورد آثار ارسالی که لطف کرده بودید، باید عرض کنم که متاسفانه امکان چاپ «حکایت‌های» قدیمی برای ما وجود ندارد.

پروین فرجی – اسلامشهر

خب، ظاهراً یک مشتری دیگر از سری آن نویسندگانی که در طول یک هفته چهار، پنج قصه می‌نویسند و برایمان ارسال می‌کنند! به «قلمرو...» اضافه شده است! دختر خوب بهتر نیست به جای اینکه هفته‌ای چهار یا پنج قصه بنویسی، تمام وقتت را صرف بهتر نوشتن یک قصه بکنی؟ البته من «آخر خط» را فرستادم برای چاپ، اما بقیه قصه‌هایت؟!

الهام نادری – سوادکوه

«بابای من» شما را دیدم، «نثر» شسته و رفته و تمیزی دارید، به نظر می‌رسد «قصه» را می‌شناسید و لااقل «واژگان داستانی» را خوب بلدید به کار ببرید اما... اما اشکال کارتان در نوع پرداخت قصه است، به زبان ساده اینکه، سوژه‌تان خوب و ساده و صمیمی بود، لیکن این سوژه قشنگ را نتوانستید بپردازید.

علیرضا حقی – ایلام، چوار

اگر می‌خواهید قصه بنویسید، باید تکنیک‌های این کار را نیز به خوبی بیاموزید. برای این کار یا باید در کلاسهای قصه‌نویسی ثبت نام کنید، یا اگر به هر دلیلی برایتان این امکان وجود ندارد، لااقل به کتابهای آموزش قصه‌نویسی مراجعه نمایید.

حمیده ساعتچی – تهران

«میوه یا آبمیوه» را خواندم. یادتان باشد که وقتی شما تصمیم به نوشتن «قصه طنز» می‌گیرید، باید دو کار مهم را انجام بدهید، اول اینکه وقایع و اتفاقات قصه‌تان باید به نوعی طنز و کمدی باشد، دوم آن که از واژه‌هایی استفاده کنید که «کمدی» باشد، مثلاً وقتی می‌خواهید بنویسید: «مرد کمی چاق بود» در یک قصه طنز باید اینگونه بنویسید: «مرد بی‌اختیار آدم را یاد بشکه ۲۲۰ لیتری می‌انداخت، با این تفاوت که بشکه به درد کسی می‌خورد، اما شکم آن مرد نه!»

علی ایحال؛ وقتی هر دو مورد را بتوانید در قصه‌تان اعمال کنید، آن وقت یک طنز جذاب به دست می‌آید!

وقتی ناراحتی بزرگی پیش آید، رنج و غمهای پیش، از یاد می‌رود • کریستوف مارلو

آقای داود بازخو، مسوول جدول مجله پس از سالها همکاری دلسوزانه با موسسه اطلاعات و شرکت ایرانچاپ به افتخار بازنشستگی نائل شد. برای همکارمان در همه مراحل زندگی آرزوی موفقیت داریم. لازم به ذکر است که همکاری ایشان با مجله اطلاعات هفتگی همچنان استمرار خواهد داشت.

ارتباط نزدیک بینی با روح!

شما هرگز به یک نفر نزدیک‌بین نگویید که نزدیک بینی او به عوامل روحی بستگی دارد زیرا او به حرف شما خواهد خندید.

اما یک روانشناس آمریکایی با قاطعیت تمام اعلام کرده که نزدیک‌بینی می تواند علت روحی داشته باشد و این حرف را به اثبات هم رسانده.

وی تاکنون چند نفر را که علاوه بر نزدیک‌بینی به ضعف چشم نیز مبتلا بودند و قدرت دیدشان به بیش از ۱۰ درصد افراد معمولی نمی‌رسد با این روش معالجه کرده است.

این افراد فعلاً از چشمی سالم و دید صددرصد برخوردارند و روان‌شناسی که برای اولین بار این طریقه چشم پزشکی را معمول داشته «شارل کلی» نام دارد. روش او استفاده از هیپنوتیزم کامل و تلقین غیرمستقیم می‌باشد.

معالجات او روی چهارده نفر به نتیجه مثبت رسیده است.

او می گوید: من برای رفع نقیصه چشم با ارواح ارتباط می گیرم و در اغلب موارد موفق می‌شوم اما در مورد اشخاصی که با شکست برخورد کرده‌ام اینگونه به نظر می آید که نزدیک‌بینی علل فیزیکی دارد و در اینصورت ناچار باید از عینک استفاده شود.

از: رقیه نیازی

اطلاعات مفتکی

بقیه از صفحه ۳۳

حکایت مینی ماستمالیستی: اولتیماتوم دهنده ای را حکایت کنند که وارد یک دهی شد. فریاد برآورد که وای به حال مردم ده؛ که اگر سور و سات ناهار او را در اسرع وقت جفت و جور نکنند، با آنان همان خواهد کرد که با مردم ده قبلی. پس همه اهل ده به جنب و جوش در افتادند و هرکسی چیزی خوردنی از برای وی فراهم آورد. آن یکی تشکی پر از کشمش/وان دگر بره های بریانا.......پس چون همه چیز به خیر و خوشی تمام شد و مرد تهدید کننده خواست ترک ده کند، یکی از آن میان جسارت کرد و گفت: حالا که مشکلی پیش نیامد می توانیم سوال کنیم که واقعاً با آن مردم بیچاره ده قبلی چه معامله ای کردی؟.....مرد، دستی به سبیل چرب و چیله اش کشید و سینه اش را صاف کرد و گفت: هیچی......چون خواسته من را محل نگذاشتند و اجابت نکردند، من هم در کمال قاطعیت و صلابت، برخورد لازم راکردم و سریعً ده ایشان را به قصد ده شما ترک گفتم. و اگر شما هم به من پاسخی نمی دادید، قطعاً همان می کردم که با مردم ده قبلی کردم. حالا بروید خوش باشید.

نتیجه فلسفی ـ کاربردی: قاطعیت و برخورد شدیداللحن واقعاً ردخور ندارد. موی بر تن همگان سیخ (و بلکه میخ) می کند. تجربه، این را نشان داده است.

انفجار در اتاق رئیس شهربانی

بقیه از صفحه ۴۴

دویدن به طرف بشکه‌های آب شاهی و از کوچه طبس به خیابان فردوسی و کوچه پشت ساختمان شهرداری رفتم و بعد وارد لاله‌زار شدم و از خیابان اکباتان به طرف میدان بهارستان و از آنجا به سوی میدان ژاله (میدان شهدا) را و تمام راه را هم دویدم. در آن محل به کمک یکی از همکارانم به نام غلامعلی چینی با سوار شدن به دو خط اتوبوس، خودم را به انتهای خیابان شاهپور (وحدت اسلامی) رساندم و از ورودی و محل عبور کارکنان کارخانجات راه‌آهن به محل استقرار واگنهای خالی که در آن محل پارک شده بودند رفته و داخل یکی از آنها مخفی شدم. از وحشت دستگیری مجدد گرسنگی و تشنگی و گرمای طاقت‌فرسا از یادم رفت. بیش از هشت ساعت در آن واگن بودم تا اینکه هوا کمی به تاریکی رسید و خورشید به سوی غرب رفت و پنهان شد. من از واگنی که در آن پنهان بودم، پایین آمدم و خیلی آهسته از کنار دیگر واگنها خودم را به محدوده ایستگاه راه آهن رساندم که در آن محل سه قطار درحال حرکت به سوی تبریز، مشهد و خرمشهر بودند. به قطاری که روی در آن تابلوی کوچکی نصب شده و نوشته بود خرمشهر نزدیک شدم. هنوز دقایقی به حرکت قطار مانده بود که ناگهان دیدم یکنفر که مقدار زیادی روزنامه و مجله روی دوشش بود، به طرف در ورودی قطار می‌رفت. به او نزدیک شدم و مقداری از آنها را از زیر دستش بیرون کشیدم و همراه او وارد یکی از واگنها شدم. در آنجا جریان دستگیری و فرارم را به او گفتم و از وی خواستم که کمکم کند. با کمک آن دوست و همکارم یعنی آقامراد راه آهنی به اهواز و آبادان رفتم و ماجراهایی برایم رخ داد که ان‌شاءالله بعداً برای شما تعریف می‌کنم!

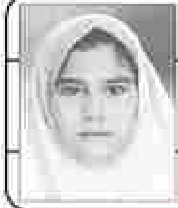

زهرا اصلانی

دانش آموز کلاس دوم ابتدایی مدرسه کوثر ناحیه ۲ شهریار
در سال تحصیلی ۸۶-۸۷ با معدل ۱۹ شاگرد اول شناخته شده است

با تشکر از اولیاء محترم مدرسه مخصوصاً سرکار خانم گل گل جم

امیر حسین اصلانی

دانش آموز کلاس اول ابتدایی مدرسه امام حسین پسران ناحیه ۲ شهریار
در سال تحصیلی ۸۶-۸۷ با معدل ۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شده است.

با تشکر از اولیاء محترم مدرسه مخصوصاً سرکار خانم ابوزان

سمانه مرحمتی گشتی

دانش آموز کلاس اول ابتدایی مدرسه جنت کرج
در سال تحصیلی ۸۶-۸۷ با معدل ۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شده است.

با تشکر از اولیاء محترم مدرسه

رامین مسچیان کوچصفهانی

دانش آموز کلاس اول راهنمایی مدرسه آیت الله طالقانی ناحیه ۲ تهران
در سال تحصیلی ۸۶-۸۷ با معدل ۱۹/۱۳ شاگرد اول ممتاز شناخته شده است.

با تشکر از اولیاء محترم مدرسه - از طرف پدر و مادر

جدول شرح در متن

اثر تسوایک
اثری از شاتوبریان
درجه‌ها
پاک و منزه
جور
اشاره به نزدیک
اطلاعیه
خسارت
شهری در فارس
کد
پدر رستم
پاسداری
پیرمرد دانا
نوعی زیرانداز
دلیل
کاشف اکسیژن
فلکه
آهو
منسوب به ساری
پایان روز
ملاحظه
زمین فرنگی
هر ده سال
بتون
بازار
کشیده
مجسمه
تنبیه کردن
از نزولات
گندیدن
درجه‌ای نظامی
موادی ضروری برای بدن
گمراه
صفحه نقاشی
صاحب کارنامه بلخی
سالنامه
شک
بیمارستان روانی
مریضی و ناخوشی
جارزن
حیوان مکار
نیرو دادن
ساقه زیرزمینی
روز گذشته
گیاه خورشتی
شهری در غرب کشور
ماه سرد
محلی
نوعی آچار
گهواره
نقره‌ای
فنجان درهم
خوف
سلطان جنگل
سزاوار
مادر کودکانه
نوعی مجلس
گرمای چهل درجه
اثر مولوی
آبله‌رو
محله‌ای در شمال تهران
از نامهای مغولی
جمع کلمه
معشوقه
تهی دست
آش
مشورت کننده
زندان
چکش سنگین
بمب کاشتنی
خواری
تندخو
اسب ترکی
جایی که سایه باشد
از لوازم التحریرها
شیره خشخاش

طراح جدولها: داود بازخو

ازبین عزیزانی که هر هفته جدول شرح در متن مجله را صحیح حل کرده و به دفتر مجله ارسال نمایند، یک نفر و برای جداول سودوکو و کاکورو نیز ۱ نفر به قید قرعه انتخاب و به هر یک هدیه‌ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

آن دسته از خوانندگانی که نسبت به جدول های این صفحه پیشنهاد و یا انتقادی دارند می توانند روزهای پنجشنبه از ساعت ۱۹/۳۰ الی ۲۰/۳۰ با شماره تلفن ۲۹۹۹۳۳۵۸ و یا با شماره تلفن همراه ۰۹۳۵۵۰۱۰۷۷۶ تماس حاصل نمایند

جدول سودوکو ۳۳۳۷

اعداد ۱ تا ۹ را در هر سطر و ستون و مربع‌هاي كوچك ۳×۳ طوري قرار دهيد كه هر عدد فقط يكبار درج شود.

۷			۴		۲	۹		۳
	۲	۱					۴	
	۴		۱	۷		۲		
	۸	۷			۳		۲	
۱				۲	۷			۴
۴			۵			۸		۶
۲		۸			۴			
	۱			۳		۴		۲
		۴		۵			۸	

اگر می خواهید در زندگی دوستان وفادار و یاران غمخوار داشته باشید، کم و خیلی دیر با مردم دوست شوید

●هرشل

جدولها زیر نظر: داود بازخو

اسامی برندگان جدول شماره ۳۳۲۹

۱- متقاطع: زهرا لطفی نیا - رشت
۲- شرح در متن: مریم خلیلی - تهران
۳- کاکورو: مجتبی طاهریان - بهشهر

جوایز برندگان مستقیما به آدرس آنها ارسال خواهد شد

ازبین عزیزانی که هر هفته جدول کلمات متقاطع مجله را صحیح حل کرده و به دفتر مجله ارسال نمایند، یک نفر و برای جداول سودوکو و کاکورو نیز ۱ نفر به قید قرعه انتخاب و به هر یک هدیه‌ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

آن دسته از خوانندگانی که نسبت به جدول های این صفحه پیشنهاد و یا انتقادی دارند می توانند روزهای پنجشنبه از ساعت ۱۹/۳۰ الی ۲۰/۳۰ با شماره تلفن ۲۹۹۹۳۳۵۸ و یا با شماره تلفن همراه ۰۹۳۵۵۰۱۰۷۷۶ تماس حاصل نمایند

www.BAZKHOO_Jadval@ yahoo.com

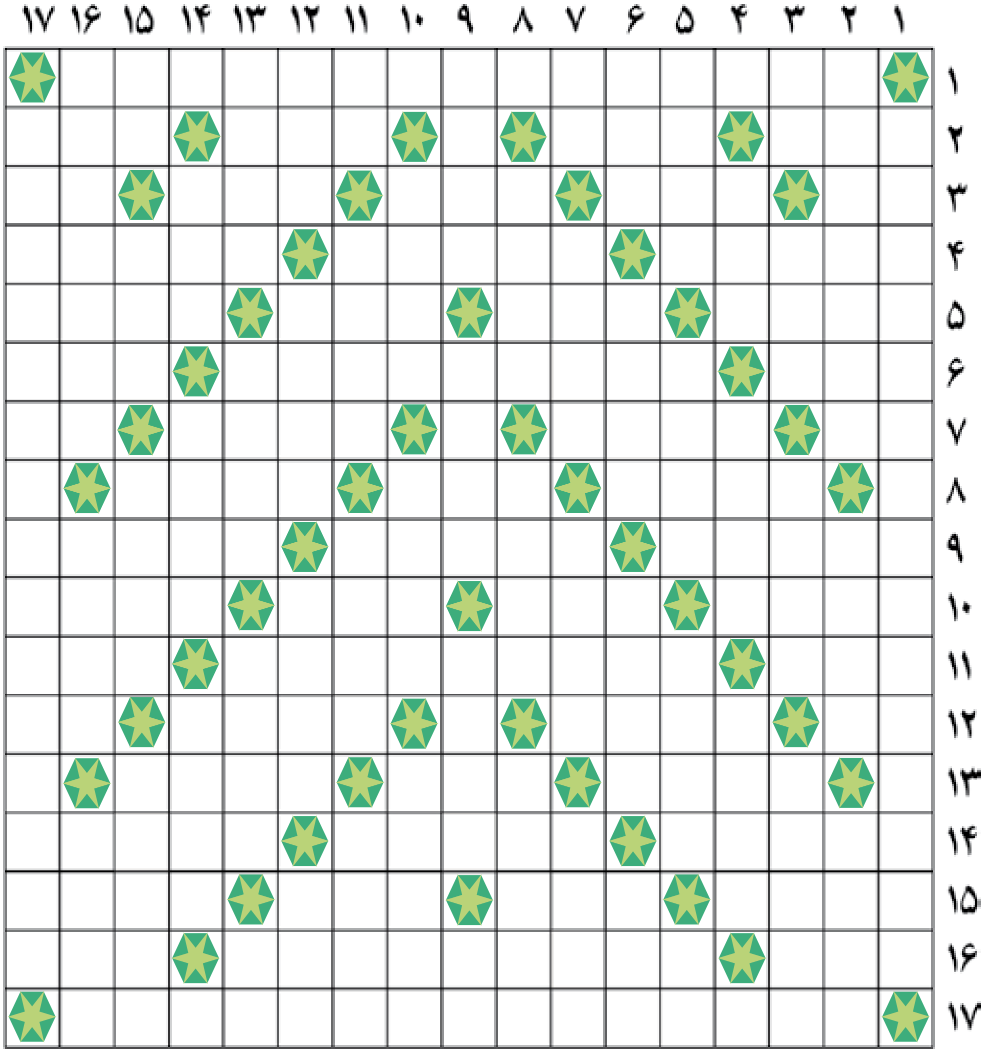

افقی:

۱- کتابی از نویسنده شهیر عرب جرجی زیدان **۲-** پارک و شهربازی در اطراف تهران - ضدشب - جد - از درختان همیشه سبز **۳-** پسوند شباهت - پایتخت زمستانی هخامنشیان - کیش و آیین - اشتباه کردن - بیماری و مرض **۴-** تلمبه زنی - فرزندان - نیلوفر **۵-** منطقه‌ای در شمال تهران - شهری در استان آذربایجان شرقی - حیوان عسل خوار - مشکین شهر سابق **۶-** آتش - سناریو - کبابش معروف است **۷-** حرف دهان کجی - نوعی مسابقه اتومبیلرانی - تعمیر و اصلاح هر چیزی - کل و همه **۸-** لوله‌ای در آزمایشگاه - تله - حاصل سوختگی **۹-** دستگاه ضبط و پخش تصویر و صدای مغناطیسی و پخش از تلویزیون - از بخش های روده - ریش و سبیل مرد **۱۰-** قاره پهناور - واحد شمارش حیوانات - شب تازی - آشوب و غوغا کردن **۱۱-** موی گردن شیر و اسب - لوازم التحریر - پوشال گندم **۱۲-** نوعی شیرینی - سالم و بی عیب - نیستی و فنا - میوه درخت **۱۳-** از دروس دبیرستان - مجانی و رایگان - داخل میوه دارد **۱۴-** شبهای عرب - درنگ کننده - مکان مذهبی مسیحیان **۱۵-** یک لحظه - هوش و فهم - آزاد - واگذاشتن کار به وکیل **۱۶-** پدر ترک - نوعی میگو - شیشه آزمایشگاهی **۱۷-** مشاعر خراسانی قرن چهار و پنج هجری که رباعیات و قطعیات عارفانه‌ای سروده است.

عمودی:

۱- اثر معروف آلفرد دوموسه فرانسوی **۲-** قطار خیابانی - سمت چپ - تنها و بی مانند **۳-** عزیز عرب - سالخورده - عوض و جانشین - تازه و باطراوت **۴-** منزلت - کتاب معروف فروید - بندری در بوشهر **۵-** از آن طرف به معنی هیئت منصفه است - نیرنگ و حیله - ملایمت - فلز سرخ **۶-** خوب و نیکو - غذای مجردها - اهالی همسایه شمالی - حرص و طمع زیاد **۷-** دکترین - از حروف ندا به معنی مراقب باش - عملی در کشاورزی - نوعی خط در ایران باستان **۸-** می گویند دوستی را مستحکم می کند - رفیق - آمد و شد کننده **۹-** آنچه که برای اثبات امری به کاربرند - از ماههای قمری - نخستین حرف از الفبای یونانی **۱۰-** علامت تفصیلی - بر روی انگشتان بجوییدش - نویسنده کتاب - ویران کردن **۱۱-** علامت اشاره به دور - نوعی نمایش - از سلاحهای انداختنی - نغمه و آهنگی است از موسیقی قدیم ایران **۱۲-** خوب و نیکو - گندم گونی - داغدار صحرایی - از آدات استفهام **۱۳-** خواب کودکان - دلیر و بخشنده - بخشی در استان سیستان و بلوچستان - پهلوان **۱۴-** پختن غذا - وحشی گردیدن - از غذاهای گوشتی **۱۵-** درست و کامل - شک و دودلی - ظرف بزرگ تغار مانند - منسوب به هیولا **۱۶-** مراسمی که به یاد شخصی یا رویدادی برگزار می شود - شهر رویای تشنگان - زغال افروخته **۱۷-** اثر معروفی از آرتور میلر فرانسوی.

حل جدولهای شماره ۳۳۲۹

با هوش خود کلنجار بروید

زیرنظر: سیروس گنجوی

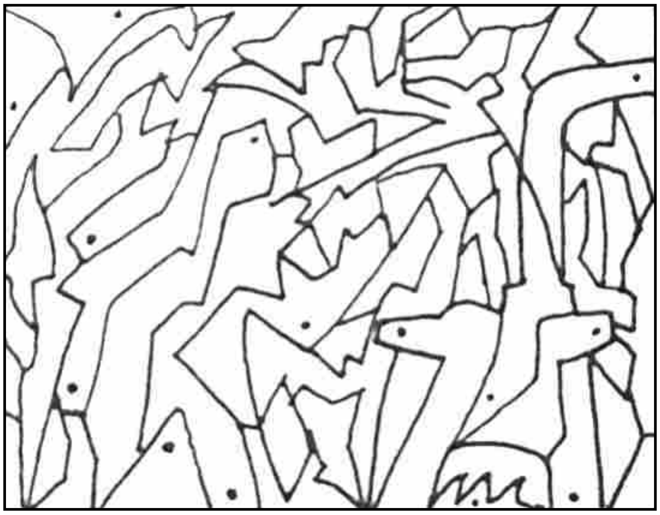

تصویر پنهان شده

در پشت این خطوط کج و معوج، تصویر جالبی پنهان شده است که در نگاه اول، چیزی دیده نمی‌شود، اما اگر با یک خودکار یا ماژیک تیره، خانه‌هایی را که دارای نقطه سیاه هستند رنگ کنید این تصویر جالب در برابر چشمانتان پدیدار خواهد شد.

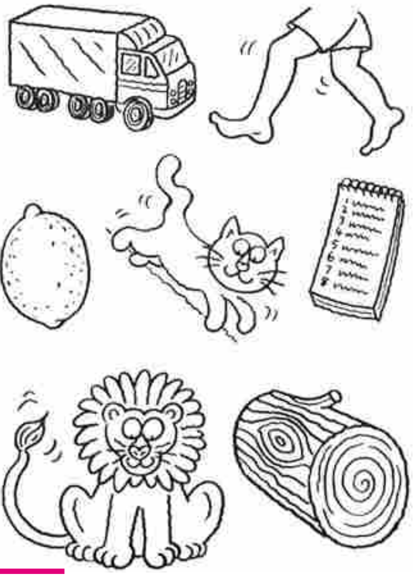

تقویت حافظه

مدت یک دقیقه، خوب به این تصاویر نگاه کنید. سپس مجله را بسته سعی کنید این شکل‌ها را که تعدادشان ۷ تا می‌باشد به یاد بیاورید.

این سرگرمی، برای تقویت حافظه مفید است و در صورت لزوم می‌توانید آن را دوباره تکرار کنید.

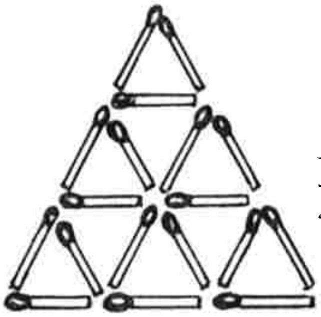

بازی با چوب کبریت

در اینجا ۱۸ چوب کبریت می‌بینید که در کنار هم تشکیل ۹ مثلث داده‌اند. آیا می‌توانید با برداشتن سه چوب کبریت این ۹ مثلث را به ۶ مثلث تبدیل کنید؟

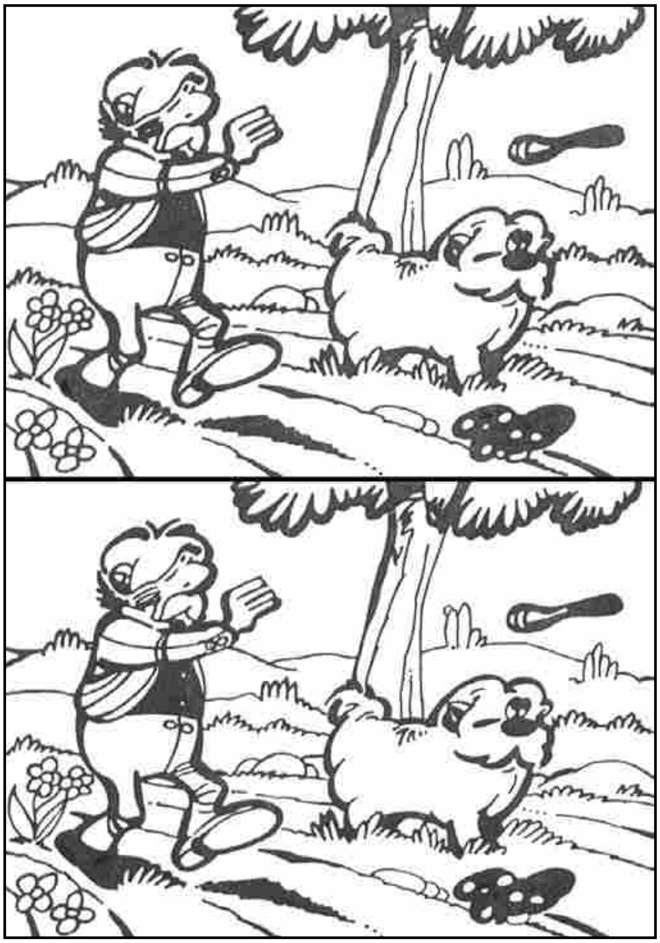

دو تصویر و (۱۰) اختلاف!

این دو تصویر در نگاه اول، کاملاً شبیه به نظر می‌رسند، اما با کمی دقت و حوصله متوجه خواهید شد که در ۱۰ مورد با یکدیگر اختلاف دارند. آیا می‌توانید این تفاوتها را یافته علامت بزنید؟

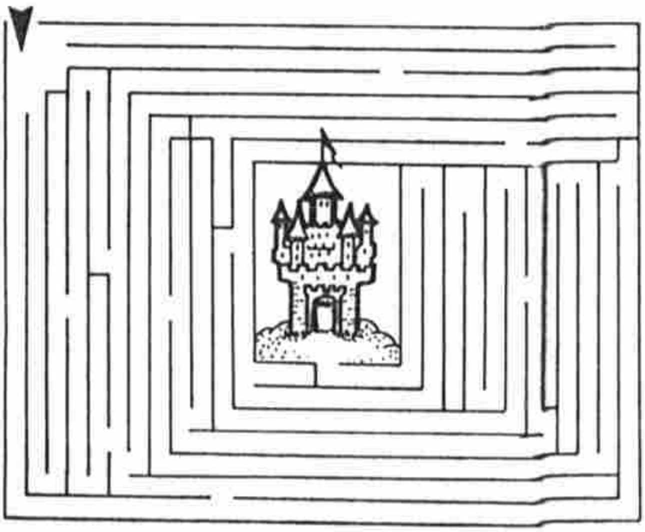

راه ورود به قلعه

آیا می‌توانید از نقطه‌ای که با علامت فلش مشخص شده وارد این ماز پرپیچ و خم شده و با پیمودن راهروهای تودرتو، خود را به این قلعه تاریخی برسانید؟

دوست حقیقی آن است که خوشبختی ما را مضاعف و نیمی از رنجهایمان را به دوش بکشد ● فرانسیس بیکن

زیرنظر: جعفر گودرزی
j.goodarzi@yahoo.com

آیا می دانید که...

- نام اصلی و کامل محمد اصفهانی خواننده عرصه موسیقی، محمدمهدی واعظی است.
- سام درخشانی قبل ترها در تیم امید استقلال بازی می کرد.
- رضا رشیدپور عاشق کارتون پلنگ صورتی است. می گوید: پلنگ صورتی بی خیال ترین موجود عالم است.
- تهمینه میلانی یک کوهنورد حرفه‌ای است و عضو تیم فدراسیون کوهنوردی بوده است. او موتورسوار خوبی هم است و در فیلم خط قرمز مسعود کیمیایی دستیار کارگردان بود و هر روز با موتور سر صحنه می رفت.
- فلامک جنیدی در دوران تحصیل یکی از رکورداران آوردن تجدیدی بود و در یکی از سالهای تحصیلش به جز انشاء و ورزش از بقیه دروس تجدید شد.
- در دوران تحصیل، مهدی فخیم‌زاده هر وقت فیلم جدیدی به اکران گذاشته می شد، به دوستانش می گفت: امروز چه کسی را بزنیم تا از مدرسه اخراج شویم و برویم سینما!
- رضا داوودنژاد در کودکی در فیلم بی پناه بازی کرد. او برای بازی در آن فیلم دستمزدش سه چمدان اسباب‌بازی بود. آن موقع او پنج سال بیشتر نداشت.
- ماه‌چهره خلیلی دو مدال طلای والیبال و پنج مدال طلای بدمینتون دارد.
- مریلا زارعی برای بازی در فیلم سربازهای جمعه به کارگردانی مسعود کیمیایی اصلاً دستمزد نگرفت.
- بزرگترین نقطه ضعف رضا شفیعی جم احساسی بودن بیش از حدش است.
- عبدالرضا اکبری زیاد با درس خواندن میانه‌ای نداشت و تا دیپلم سه سال مردود شد. یک سال در مقطع ابتدایی و دو سال هم در مقطع دبیرستان.
- مجید اخشابی خواننده مطرح موسیقی پاپ به شدت محتاط و دست به عصا است و شما برای تصمیم گیری یک موضوع هیچگاه نمی توانی برای او ضرب الاجل تعیین کنی.

سیاوش خیرابی بازیگر نقش بهرام در مجموعه ترانه مادری

دوست نداشتم نقش پویا را بازی کنم

- قبل از اینکه در کنار اساتید بازیگری کار کنم، حسم این بود که در کنار آنها کار کردن خیلی سخت است، اما وقتی در کنارشان قرار گرفتم، هر کدامشان یک دنیا به من مطالب مهم آموختند.
- متولد آذر ماه ۱۳۶۳ و فوق‌دیپلم کامپیوتر هستم.
- درست برعکس نقشی که در سریال دارم، بسیار کم‌حرف، خجالتی و سربه‌زیر هستم و در یک جمله مثل بهرام شرور نیستم.
- با ایفای نقش کوتاهی در فیلم سینمایی «حس پنهان» به کارگردانی مصطفی رزاق کریمی وارد عرصه بازیگری شدم.
- دوست نداشتم نقش پویا را بازی کنم، نقش بهرام برایم خیلی جذاب بود.
- دوست داشتم نقش یک آدم کودن و ابله را بازی کنم و توانایی خودم را در ایفای نقشهای متفاوت محک بزنم.
- پدرم آتلیه عکاسی و فیلمبرداری دارد و به همین دلیل استرسی مقابل دوربین قرار گرفتن نداشتم.
- دو برادر بزرگتر از خودم دارم که در حرفه پدرم مشغول کار هستند.
- در این مجموعه به درستی بحث افراط و تفریط در تربیت بچه‌ها به تصویر کشیده شده است.
- همیشه از بازی و صدای دانیال حکیمی خوشم می آمد.

محسن افشانی بازیگر نقش پویا در ترانه مادری

مهندسی را بیشتر دوست دارم

- تمام سعی‌ام این است که ادامه تحصیل دهم تا بتوانم در رشته مهندسی مکانیک و شیمی قبول شوم. سال گذشته در رشته فیزیک هسته‌ای در سمنان پذیرفته شدم، اما به دلیل قرارداد کاری که داشتم، نرفتم.
- متولد ۶۷/۱/۱۱ هستم و یک خواهر بزرگتر از خودم دارم.
- تکیه کلامم عسیسم است.
- وقتی اشتباهی مرتکب می‌شوم و دیگران به من نگاه می کنند، بدجوری خجالت می کشم.
- شیطنت‌های خاصی دارم. مثلاً سر کلاسهای کنکور با قیچی پشت موهای دوستم را قیچی کردم و سه هفته از کلاس محروم شدم.
- بالاترین قبض موبایلم نزدیک به ۱۵۰ هزار تومان بوده است.
- چهره‌ام شبیه پدربزرگم است.
- به شدت از صدای احسان خواجه امیری خوشم می‌آید.
- در دوران کودکی دوست داشتم بزرگ که شدم خلبان شوم.
- کمترین نمره‌ای که در دوران تحصیل گرفتم نمره ۸ از درس هندسه بود.
- فکر کنم مهمترین اتفاق زندگی‌ام زمانی باشد که پدرم کت و شلوار دامادی تنم کند و مرا در آن لباس ببیند.
- خیلی هوای پدر و مادرم را دارم. پدرم را به شدت دوست دارم و عاشق مادرم هستم.
- در قسمت سوم مجموعه کارآگاهان هم بازی کردم.
- بازیگری را به اندازه مهندسی دوست ندارم.
- پویا در مجموعه ترانه مادری کاملاً برخلاف شخصیت من است.
- هیچ اضطرابی از بازی در مقابل بازیگران مطرحی چون هما روستا، فاطمه گودرزی، دانیال حکیمی، امیر دژاکام و... نداشتم، چون من بازیگر تئاترم.
- حضور در کنار آنها جدای از یک افتخار، شانس بزرگی برای من بود.
- ترانه مادری برای من یک دنیا اعتبار به ارمغان آورد.
- من در مدرسه بچه درسخوانی بودم و با معدل ۱۸/۱۴ دیپلم گرفتم.
- صدقه دادن را خیلی دوست دارم.
- در شرایط سخت و بحرانی خواندن آیت‌الکرسی خیلی به من آرامش می‌دهد.

ایمان صفا بازیگر مجموعه ۱۲۵

این کار از دست شهرت برنمی‌آید

◇ متولد اردیبهشت ۱۳٦۲ تهران هستم. دیپلم بازیگری از هنرستان سوره دارم.

◇ عاشق فصل پاییزم و در عین حال مجرد و به قول دوستانم احساساتی و صبور.

◇ سال ۷۳ با بازی در نمایشهای کودک و نوجوان، بازیگری را تجربه کردم.

◇ مجموعه تلویزیونی ۱۲۵ سومین کار بازیگری من است. به نظر من این مجموعه حرفه‌ای‌ترین سریال کنونی تلویزیون است. البته نمی خواهم بقیه سریالها را زیرسوال ببرم، اما اگر به تماشای بقیه سریالها بنشینید، متوجه تفاوتهایشان می شوید. به نظر من ۱۲۵ یک روایت تصویری است.

◇ در ۱۲۵ ایفاگر نقش حسین هستم.

◇ ایمان صفا هیچ وقت جدی جدی یا شوخ شوخ نیست. خیلی از دوستانم به من می گویند که ما هیچ وقت نفهمیدیم که تو کی حرفهایت شوخی است و کی جدی! فکر می کنم از این لحاظ مقداری به نقشی که در ۱۲۵ بازی می کنم شبیه باشم.

◇ محبوبیت خیلی برایم جذاب است، اما شهرت نه. چرا که محبوبیت به طور حتم شهرت را هم به همراه می آورد، اما شهرت این کار از دستش برنمی آید.

◇ بدون عشق همه چیز بی معنی و یخ زده است. بازیگری عشق من است و من هیچ وقت از عشقم احساس خستگی نمی کنم.

◇ در زندگی و کارم یک چیز را برای خودم به عنوان یک اصل جا انداخته‌ام و آن «صداقت» است.

◇ به دیده شدن خیلی فکر می کنم و هر بازیگری که بگوید نه و به آن فکر نمی کند، دروغ گفته است! چون همه کارهای یک بازیگر برای دیده شدن است.

◇ فقط مادرم در زندگی به من آرامش می دهد.

◇ دعای مادر و کمکهای بی دریغ پدر و تلاشهای خودم رمز موفقیتم بوده است.

◇ زیباترین لحظه‌ای که از ذهنم نمی رود، پخش قسمت دوم سریال ۱۲۵ بود. اولین سکانس این قسمت با بازی من شروع شد، مادرم تا مرا دید گفت، الهی من قربونت برم! این قشنگترین لحظه زندگی‌ام بود.

* * *

مجتبی رجبی بازیگر مجموعه ۱۲۵
به کارگردانی بهروز افخمی

مهمترین اتفاق زندگی‌ام

◇ ۲۵ سالم است و دانشجوی کارشناسی تئاتر و مجرد هستم.

◇ علاقه اصلی من کارگردانی و فیلمسازی است، اما بدم نمی‌آمد در یکسری از نقشها هم حضور پیدا کنم.

◇ در فیلم –مجموعه فرزند صبح افتخار دستیاری بهروز افخمی را داشتم و در ۱۲۵ هم ایفاگر نقش هادی هستم.

◇ تمام رفتارها و واکنش های شخصیت هادی در مجموعه ۱۲۵ شبیه خودم است.

◇ فکر می کنم مهمترین اتفاق زندگی‌ام تولدم باشد.

◇ همیشه تلاش کرده و سعی کرده‌ام درست کارم را انجام بدهم. از همان ابتدا به نتیجه فکر نکرده‌ام، چرا که اگر درست جلو بروی و صداقت و راستی هم در کارت باشد، نتیجه‌اش قابل قبول خواهد بود.

◇ زندگی آن قدرها هم سخت و طاقت‌فرسا نیست. باید با عشق زندگی و به چیزهای خوب فکر کرد.

◇ هیچگاه نگذاشته و نمی گذارم کارم زندگی ام را تحت الشعاع قرار دهد. معتقدم هر کاری و هر چیزی باید در جای خود دارای اهمیت باشد.

◇ ایفای یک نقش نباید آنقدر روی بازیگر تاثیر بگذارد که زندگی طبیعی او را دچار اختلال کند با گفتن کات من از قالب آن نقش بیرون می آیم و به زندگی طبیعی ام ادامه می دهم.

◇ بازیگر بدون مطالعه و دانش نمی تواند تاثیری بر مخاطب بگذارد. بازیگر بدون مطالعه همچون پرنده ای بدون بال است که پرواز را از یاد برده است.

◇ بهترین جمله ای که تا به حال شنیده ام این است: یا درست حرف بزن یا عاقلانه سکوت کن.

* * *

نقطه، سر خط!...

Mina-Zarraby@yahoo.com
مینا ضرابی

شیشه دودی

در دفعات پیش از این، توضیحاتی درباره مثلث برمودا و ارتباطش با تلویزیون چند جمله ای را قلمی نمودیم. اما اینبار قصد داریم یاد آور شویم که، یکی از برنامه های تلویزیون خودش مثلث برموداست که؛ مجری آن دم به دقیقه در آن ناپدید می شود. گمان می رود گود این مثلث بخاطر چالش زایی؛ از دلایل این غیب شدن است. برنامه مثلث شروع نشده مجدد بدون خداحافظی مخاطبانش را در خماری، دیدن آدم های متفاوت گذاشت! پیشنهاد می شود این واژه مثلث را از اسم این برنامه فاکتور بگیرند، آمد نیامد دارد، یا حداقل برای قابش شیشه دودی بیندازند

نان از نام

آخرین آلبوم علیرضا افتخاری با عنوان نوای اساتید در روزهای اخیر منتشر شد و به دست علاقمندان موسیقی وی رسید. این آلبوم باز خوانی و تنظیم چند اثر قدیمی است که به طور کل عمده محتوای آن به جز در برخی قطعات به لحاظ کلام اثر قابل قبولی است. اما اینبار بر خلاف گذشته مباحثات بیشتر معطوف شده است به جلد نوار و سی دی آلبوم. که انتقاداتی را در بین علاقمندان به موسیقی وی پدید آورد.. منتهی خطاب به شرکت نشر و پخش این کار. آن هم بواسطه کار نرم افزاری ضعیف و طرح تبلیغات محصولات سونی بر روی جلد که؛ نمایش جالبی ندارد. این مهم باید مورد توجه جامعه ناشر محصولات موسیقایی قرار گیرد که استفاده سود جویانه از نام و شهرت هنری هنرمندان بویژه در وادی موسیقی که؛ ارتباط تنگاتنگی با روحیات و اعتقادات فرهنگی مخاطبانش دارد، ماهیت واقعی آنرا مخدوش می سازد آن هم با شیوه ای اینچنین ناشیانه.

مستطیل زنگی

خدمت شما عارضم که، ما معمولا فیلم های سینمایی را دو بار میبینیم. نه بخاطر اینکه دیر می گیریم یا دوزاری مان نمی افتد. نخیر!... به این خاطر که بار اول فقط فیلم را می بینیم ولی بار دوم آدم هایی که فیلم می بینند را می بینیم. همیشه انعکاس فیلم ها در عکس العمل تماشاگران برایمان جالب بوده است. موردی که این اواخر حین تماشای فیلم دایره زنگی به آن رسیدیم هیجان و ذوق زدگی آمیخته به کف و هورای سالن نشینان سینما بود به وقت رد شدن دیالوگ ها از خطوط سرخ!! و بی شک برخی از سازندگان فیلم ها هم رگ خواب این دسته از مخاطبان سینما را یافته اند که، بیش از آنچه بار فیلم باشد؛ گیشه اش پر و پیمان است.. کاش این شکل از فیلم سازی راهکار نشود که محرومیت فرهنگی می آورد و سینما تبدیل می شود به مستطیل زنگی

وحشت تنهایی، وقتی است که کسی را دوست نداشته باشیم
●محمد حجازی

سینمای چهاربعدی

لذت واقعی فیلم دیدن

در نشستی که روز سه‌شنبه ۱۵ مرداد ماه در قلعه سحرآمیز پارک ارم برگزار شد، جمعی از خبرنگاران رسانه‌های گروهی با سینمای چهاربعدی بیشتر آشنا شدند.

ابتدا برای خبرنگاران سه نمونه فیلم چهاربعدی در سالن ٦٤ نفره به نمایش درآمد. فیلم خانه ارواح، جزیره ناشناخته و حمله دایناسورها بود. این فیلم‌ها با زدن عینک‌های مخصوص به چشم، قابل دیدن بودند. صحنه‌های این فیلم‌ها بسیار پرهیجان، طبیعی و در نوع خود جذاب و دیدنی بود.

در صحنه‌هایی از این فیلم‌ها با پرت شدن شخصیت اصلی به ته دره تماشاگر هم صندلی‌اش با ضربه به پایین هدایت می‌شد، گویی که خود اوست که به ته دره سقوط می‌کند و یا فیل قوی هیکلی که با خرطومش آب را جمع می‌کند و به سوی تماشاگر می‌پاشد، تماشاگر ذرات آب را به خوبی روی صورت خود احساس می‌کند.

سینمای چهاربعدی با تفکیک از دنیای سرگرمی صرف، با وجود این حرکتها، هویت مستقلی در ایران پیدا خواهد کرد. هر چند که هزینه این سینما بسیار بالا است. این سینما با هزینه‌ای بالغ بر ٤٠٠ میلیون تومان در ایران راه‌اندازی شده است و خرید هر کدام از این نوع فیلم‌ها حدود ۱۵ میلیون تومان است. نکته جالب این که، سیستم سینمای چهاربعدی در سطح خاورمیانه فقط در ایران راه‌اندازی و تجهیزات آن از کشور چین خریداری شده است.

امیر کلهر، مشاور مجموعه قلعه سحرآمیز هم متذکر شده: این نوع سینما برای مخاطب هیجان‌انگیز و غافلگیرکننده است و واقعی‌ترین شرایط را برای تماشای یک فیلم ایجاد می‌کند.

فرزند خاک به تماشاگرانش جایزه می‌دهد

در ادامه شیوه‌های ابتکاری تبلیغات فیلم سینمایی فرزند خاک و پس از راه‌اندازی سیستم اطلاع‌رسانی بلوتوث در سینماها و توزیع سی‌دی‌های چندرسانه‌ای (مولتی مدیا) فیلم، در آستانه اکران فیلم و به منظور اطلاع‌رسانی کامل و دقیق، سایت اینترنتی فیلم با عنوان www.farzande khak.com راه‌اندازی شده است.

همچنن با توجه به تمایل ستاد هماهنگی اکران این فیلم به ایجاد شناخت هر چه بیشتر برای مخاطبان و همزمان با اکران فیلم، در سایت اینترنتی این فیلم آخرین اخبار و اطلاعات فیلم، گزیده‌ای از نقدها و یادداشتهای منتقدان سینمایی از زمان حضور موفق در جشنواره فیلم فجر تاکنون و نیز همزمان با ادامه اکران و همچنین برگزیده نظرات مخاطبان سایت، به همراه اطلاعات کاملی از این فیلم شامل عکسهای صحنه و پشت صحنه، تیزرها و آنونسهای فیلم، فهرست کامل عوامل و دست‌اندرکاران و... ارائه خواهد شد.

به گزارش ستاد هماهنگی اکران فیلم سینمایی فرزند خاک، هر روز به سه نفر از تماشاگران فیلم که بهترین یادداشت و نقد را در قالب نوشته‌ای کوتاه به سایت ارسال نمایند، جوایز ارزنده‌ای از سوی کارگردان، بازیگران نقشهای اصلی و نویسنده و تهیه‌کننده اهداء خواهد شد.

برای برخی هنرمندان و غرور بی‌جایشان

می‌دانی از چه زمانی فهمیدم دیوانه سینما و بازیگری هستم؟ از زمانی که به راحتی می‌توانم دل همه را بشکنم و فکر کنم باز تمام دنیا خوشی‌هایشان را به من بدهکارند!

تئاتر تلویزیونی هنر به کارگردانی «رشیدی»

تصویربرداری تئاتر تلویزیونی «هنر» براساس طرحی از «فرهاد فارسی» به تهیه‌کنندگی و کارگردانی «داوود رشیدی» به پایان رسید.

این تله تئاتر ماجرای سه دوست قدیمی به نام‌های «ایوان»، «سرژ» و «مارک» را روایت می‌کند که «سرژ» یک تابلوی گرانقیمت خریداری می‌کند و رابطه این سه نفر با خرید این تابلوی نقاشی دچار تغییراتی می‌شود و...

بازیگران: سعید پورصمیمی، فرهاد آئیش و داوود رشیدی

فیلم‌ها به روایت گیشه

زنها فرشته‌اند	۷۵ روز	۷۳۷ میلیون تومان
انعکاس	۵۵ روز	۴۲۶ میلیون تومان
ده رقمی	۳۵ روز	۳۸۰ میلیون تومان
حس پنهان	۳۵ روز	۲۳۰ میلیون تومان
همیشه پای یک...	۱۰ روز	۱۵۵ میلیون تومان
دیوار	۲۰ روز	۷۶ میلیون تومان

تاریخچه سینما

پدیده سی.دی و دی.وی.دی

محمدرضا لطفی

قسمت آخر

پس از بازگویی تاریخچه سینما در دوازده قسمت، در این شماره مجله به قسمت پایانی آن یعنی به بررسی دهه ۲۰۰۰ رسیده‌ایم، دهه‌ای که هنوز در آن قرار داریم و دو سالی تا پایان آن باقی مانده است. دهه‌ای که پا به قرن ۲۱ گذاشته و تکنولوژی به اوج خود رسیده است.

در این دوران نه کارگردان مطرحی به عالم سینما معرفی گردید و نه بازیگر بزرگی ظهور کرد، شاید از این منظر بتوان اینگونه عنوان کرد که این مقطع یکی از منفعل‌ترین دوران تاریخ سینما به حساب می‌آید.

اما دو، سه اتفاق بزرگ که البته بیشتر مربوط به پیشرفت تکنولوژی بود تا اتفاقی هنری به وقوع پیوست که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. اولین رویداد با آغاز قرن ۲۱ شکل گرفت و آن جایگزینی سریع و وسیع تکنولوژی CD و DVD بود که بلافاصله نوارهای ویدیویی VHS را از گردونه خارج کرد. سهل‌الوصول بودن CDها این مزیت را داشت که به راحتی از کشوری به کشور دیگر حمل و در عرض کمتر از پنج دقیقه از آن کپی تهیه شود. البته این پدیده و راحتی آن پیامد منفی هم به همراه داشت و آن چیزی نبود جز قاچاق و کپی غیرقانونی فیلم‌ها.

با آنکه پس از گذشت دو سال از رواج CD، با ورود و ظهور DVD تکنولوژی CD از گردونه خارج شد و جای خود را به DVD داد، اما کیفیت بسیار بالاتر، حجم بیشتر و عمر طولانی‌تر، از مزایای DVD نسبت به CD بود که توانست خیلی زود جای خود را باز کند.

در سال ۲۰۰۱ اتفاقی به وقوع پیوست که تقریباً تمام مسایل در دنیا را تحت‌الشعاع خود قرار داد. حادثه حمله تروریستی یازدهم سپتامبر در نیویورک بر سینمای آمریکا و جهان چنان تاثیر چشمگیری گذاشت که تا مدتها نگاههای هراسان و ناامید و نگران و سرد در فیلم‌های آمریکایی به چشم می‌خورد. شاید این حادثه، مهمترین اتفاق دهه فعلی باشد، لذا به راحتی می‌توان از کنار آن گذشت.

اما آخرین اتفاق این برهه را می‌توان حذف کپی فیلم و نمایش آن با آپارات عنوان کرد که تکنولوژی DVD جایگزین این پدیده قدیمی شد. تکنولوژی که در دو، سه سال گذشته تجربه آن در کشور ما نیز آغاز گردید که به علت سرقت فیلم‌ها و پخش این آثار در شبکه‌های قاچاق و زیرزمینی عملاً متوقف شد و سینماگران ما مجدداً به همان سیستم قدیمی آپارات و پزتیو نمایش به علت ضریب ایمنی بالاتر روی آوردند.

کوتاه و بدون تیتر

- مجموعه تلویزیونی شبکه دوم سیما به عنوان «عتیقه» به کارگردانی مسعود کرامتی مهرماه سال جاری جلوی دوربین می‌رود.
- محمد نوری زاد پاییز امسال فیلم موزیکال «بچه‌های دریا» را کلید می‌زند.
- رسول صدرعاملی که دو فیلم «شب» و «هر شب تنهایی» را در نوبت اکران دارد، تا یکی، دو هفته آینده فیلمبرداری فیلم جدیدش را آغاز می‌کند.
- پخش مجموعه مناسبتی ماه مبارک رمضان امسال این گونه خواهد بود: پخش یکی از سریالها بلافاصله پس از اذان و پخش سایر سریالها یک ساعت پس از سریال اول خواهد بود.
- کنسرت موسیقی آذربایجانی روزهای ۲۳ و ۲۵ مرداد ماه در تالار وحدت برگزار می‌شود.
- پاکو پنیا نوازنده مطرح و مشهور فلامنکو روزهای ٢٦ تا ٢٨ مرداد ماه در شیراز به اجرای برنامه می‌پردازد.
- فیلم سینمایی «حریم» به کارگردانی رضا خطیبی در شهر دیلمان در شمال کشور جلوی دوربین رفت. حمید فرخ‌نژاد، چکامه فرخ نژاد، چکامه چمن ماه، عنایت‌الله شفیع، شیرین بیتا و... بازیگران این فیلم هستند.
- امیر قویدل که مشغول انتخاب لوکیشن برای فیلم جدیدش عقرب بود، دچار سانحه شد و سر، دست و دنده او شکست.
- کنسرت گروه شمس به سرپرستی کیخسرو پورناظری از ٢٤ تا ٢٦ مرداد ماه با حضور نوازندگانی از کشورهای فرانسه، انگلیس، ارمنستان، هلند، هند و... در مجموعه فرهنگی ـ تاریخی سعدآباد برگزار می‌شود. کارگردانی فیلم این کنسرت بر عهده محمدرضا هنرمند است.
- عکاسان، گرافیست‌ها و کاریکاتوریست‌های سراسر کشور تا ۸ شهریور ماه مهلت دارند آثارشان را به نخستین جشنواره انسان و ترافیک ارسال کنند.
- جواد شمقدری مشاور امور فرهنگی رئیس جمهور گفت: سینمای ایران پس از آسیب‌های دوره اصلاحات هنوز یک مادر دلسوز نیافته بلکه با دایه‌ها و قیم‌های متعددی روبروست که هر کدام به میراث و سهم خود می‌اندیشند.

مشکلات یک پیشخدمت

پیشخدمت عنوان یک تله فیلم ۱۰۰ دقیقه‌ای است که توسط محمدرضا رئیسی ساخته شده است.

این دهمین کار محمدرضا رئیسی و اولین کار بلند او است.

بازیگران: مهدیه اکرمی، هما مکرمی، الهام معارفی، الهه فروزش، مژگان حسینی، علیرضا مقدری، سهیل ادابی و...

خلاصه داستان: سوده دختر جوانی است که از طرف یک دفتر خدماتی در منازل کار می‌کند. هر بار در منزلی برای او مشکلی پیش می‌آید...

بیست نما از زندگی هنرمندان

۱ متولد ۱۳۱۸ تهران و فارغ‌التحصیل فلسفه از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا یکی از پنج دانشگاه مطرح دنیا است.
۲ فرزند اول خانواده است و یک خواهر کوچکتر از خود هم دارد.
۳ از همان کودکی عاشق موسیقی بود و صدای سنتور او را از خود بی‌خود می‌کرد و آرزو داشت روزی موسیقیدان شود.
۴ در همان دوران دبیرستان زبان انگلیسی خود را به حد اعلاء رساند و از انجمن زبان ایران و آمریکا مدرک گرفت.
۵ به دلیل تسلط فوق‌العاده‌اش بر زبان انگلیسی یک سال مدیر هتل آتلانتیک بود. آن زمان ۱۹ سال داشت.
۶ برای اولین بار او بود که بازیگران تئاتر را راضی کرد که در عرصه سینما هم حضور داشته باشند و در فیلم گاو او ایفای نقش کردند.
۷ تنها پسرش ۱۳ سال دارد.
۸ در فیلم شیرک با مسعود کیمیایی شریک بود.
۹ با ساخت هامون، شکیبایی را در سینمای ایران جاودانه کرد.
۱۰ علاقه زیادی به نوشته های غلامحسین ساعدی دارد.
۱۱ مدتی در لس‌آنجلس سردبیر مجله ادبی پارس ریویو بود.
۱۲ بوف کور را در سال ٤٤ به زبان انگلیسی ترجمه و در کالیفرنیا منتشر کرد.
۱۳ سال ۱۳۳۸ برای تحصیل راهی آمریکا شد و سال ١٣٤٥ به ایران بازگشت.
۱۴ سال ۵۰ او اولین فیلمساز ایرانی بود که داور جشنواره‌های بین‌المللی شد.
۱۵ صمیمیت و صفای خاصی دارد و بازیگران زیادی در آرزوی کار با او هستند.
۱۶ خواهرش ژیلا در سینمای بعد از انقلاب به عنوان منشی و طراح صحنه فعالیت می‌کند.
۱۷ در دوران نوجوانی، روزها سر کلاس مدرسه می‌رفت و شبها هم به کلاسهای موسیقی.
۱۸ روستایی که فیلم گاو در آن فیلمبرداری شد، در چهل کیلومتری شهر قزوین کاملاً بازسازی شد.
۱۹ فیلم سنتوری دغدغه روزگار جوانی و نوجوانی مهرجویی است که درحال حاضر در محاق توقیف قرار دارد.
۲۰ با سودی که از فروش بالای فیلم «سارا» به دست آورد، فیلم فلسفی پری را برای دلش ساخت.

این هفته: داریوش مهرجویی

فیلم‌ها در مراحل مختلف

پیش تولید

روز رستاخیر (احمدرضا درویش)، پری دریایی (گلاب آدینه)، دریاقلی (شهرام اسدی)، من پر از ستاره‌ام (ناصر غلامرضایی)، چهل سالگی (علیرضا رئیسان)، نفوذی (جمال شورجه)، اخراجی ها ۲ (مسعود ده‌نمکی)، مسیر معکوس (ابوالفضل جلیلی)، سکوت (علی رفیعی) و...

فیلمبرداری

تردید (واروژ کریم مسیحی)، ملک سلیمان (شهریار بحرانی)، ما همه خوابیم (بهرام بیضایی)، پسر تهرونی (کاظم راست گفتار)، درباره الی (اصغر فرهادی)، زادبوم (ابوالحسن داوودی)، کودک و فرشته (مسعود نقاش زاده)، آن سوی رودخانه (عباس احمدی مطلق)، نطفه شوم (کریم آتشی)، دو خواهر (محمد بانکی) و...

فنی

بی‌پولی (حمید نعمت‌الله)، امشب شب مهتابه (محمدهادی کریمی)، فرزند صبح (بهروز افخمی)، پاداش (کمال تبریزی)، موش (شاهد احمدلو)، تاکسی نارنجی (ابراهیم وحیدزاده)، صداها (فرزاد موتمن)، چهره به چهره (علی ژکان) می‌زاک (لیالستانی)، پنالتی (انسیه شاه حسینی)، ماه قرمز (سعید ابراهیمی فر)، هفت و پنج دقیقه (محمدمهدی عسگرپور)، عیار ١٤ (پرویز شهبازی)، دایناسور (پرویز شیخ طادی) و....

آماده نمایش

شب حورا (شهاب ملت خواه)، زمزمه بودا (حسین قاسمی جامی)، چراغی در مه (پناه بر خدا رضایی)، به خاطر خواهرم (حجت‌الله سیفی)، دعوت (ابراهیم حاتمی کیا)، ماه و ش (محمد درمنش)، خواب زمستانی (سیامک شایقی)، خاک آشنا (بهمن فرمان آرا)، گراناز (عباس رافعی)، سه زن (منیژه حکمت)، آواز گنجشک ها (مجید مجیدی)، گناه من (مهرشاد کارخانی)، محیا (اکبر خواجوی) و...

تاکسی نارنجی

پسر تهرانی

دروغگو از خدا نترسد، ولی از مردم می‌هراسد
●مونتنی

داستانهای
انتخابی
آلفرد
هیچکاک

سه سطر آگهی

زن روی برانکارد دراز کشیده بود و بریده بریده صحبت می کرد:

–وحشیانه ترین واقعه‌ای که در عمرم دیده بودم... من و شوهرم میلتون، امروز صبح در حدود ساعت ده، صبحانه خوردیم. برای اینکه میلتون دوست دارد روزهای شنبه تا لنگ ظهر بخوابد. امروز هم مطابق معمول غرق در خواندن روزنامه بود، آنقدر که من حتی نتوانستم در سر میز صبحانه صورت زشت او را ببینم! اما ناگهان از جا پرید، انگار که یک بمب منفجر شده بود. جستی زد و یک تکه کوچک از روزنامه را پاره کرد و در جیب شلوارش چپاند و به سرعت به طرف گنجه لباس در سرسرا رفت؛ کلاهش را برداشت و مثل موشک از خانه بیرون رفت. یک کلمه هم حرف نزد. می فهمید حتی یک کلمه! درباره مقصد خودش هم هیچی به من نگفت. من به ساعت نگاه کردم، یازده و سی دقیقه بود. کمی بعد در صدا کرد. من صدا زدم: میلتون؟ و به طرف راهرو رفتم. بله، درست حدس زدم، میلتون بود، شما فکر می کنید چی در دستش بود؟ یک تفنگ! و لوله آن را رو به شکم من هدف گرفته بود.

فکر کردم دارد شوخی می کند. وقتی ماشه‌اش را کشید و صدای وحشتناکی از آن درآمد، تعجب کردم. خدای من!

شما می دانستید گلوله مثل یک سیلی محکم که توی گوش آدم بزنند به بدن اصابت می کند؟ من فکر نمی کنم دوباره این لباس را بپوشم، شما می گویید می توانم بپوشم؟

افسر پلیس گفت:

–فکرش را نکنید. آسان بگیرید. شما قدری خونریزی داشتید و گلوله فقط به قسمت گوشتی شکم شما صدمه زد. خانم هانلی شما زن خوش شانسی هستید.

–زن خرناسه کشان گفت:

–خوشبخت؟ با چنین شوهر گندی!؟

این را گفت و چشمهای کسالت زده خاکستری رنگش را به طرف افسر پلیس متوجه ساخت. افسر داشت با تلفن آرام آرام صحبت می کرد. وقتی گوشی را زمین گذاشت و بالای سر او آمد، قیافه‌اش به قیافه دکترهایی شبیه بود که خبر بدی برای اطرافیان مریض می آورند:

–خانم هانلی، متاسفم که باید این را بگویم... یک اتومبیل پلیس در گرانداستریت شوهر شما را پیدا کرده و به او فرمان ایست داده است، اما او اطاعت نکرده و کشته شده است.

عضلات صورت خانم هانلی به حرکات ضد و نقیضی دچار شدند. گویی برنامه یک رقص را اجرا می کردند، اما کمی بعد برنامه رقص عضلات قطع شد و زن آهی از سر تسکین یا تسلیم کشید و گفت:

–بیچاره میلتون! من فکر می کنم شما می خواهید اطلاعاتی درباره او داشته باشید.

افسر گفت: بله!

و خانم هانلی شروع کرد:

–میلتون شوهرم از خیلی جهات مرد خوب و آرامی بود، اما من هیچوقت مردی به این خسیسی ندیده بودم. یک پول سیاه را مدتها در مشتش می فشرد و به کسی نمی داد و من حدس می زنم که علت اصلی همه ناراحتی ها و دعواهای ما همین بود. منظورم این است که میلتون آنقدر دست تنگ بود که توی این شش ساله یک جفت کفش نو هم برای خودش نخرید و لباسی که من باید او را با همان دفن کنم، مال ۹ سال پیش است. گوش کنید، می خواهید چیزهای عجیب و غریب ببینید؟ پس یک نگاهی به زیرزمین بیندازید. میلتون در آنجا انواع و اقسام قوطی های حلبی را جمع آوری کرده است، در آنجا چندین جعبه پر از نخ قند و یک بشکه پر از تشتک‌های بطری سودا می بینید. از من نپرسید چرا این کارها را کرده است، شاید می خواسته سقف را با حلبی ها کاشی کاری کند! من هرگز مردی را به این سبکی ندیده بودم.

به هر حال ما سالهای سال بر سر پول با هم دعوا داشتیم، من کوشش می کردم حقوق بخور و نمیر او را تا آنجایی که ممکن است به زخم زندگی بزنم! اما در هر صورت من خودم گاهگاهی خرجهایی داشتم، منظورم این است که یک زن بعضی وقتها به یک کلاه یا پیراهن نو احتیاج دارد، وگرنه بدون لباس خوب اندامش شکسته و قابل ترحم جلوه می کند! باری، در این چند ماه آخر اوضاع خیلی ناجور شده بود و بین من و میلتون دعواهای حسابی صورت می گرفت و او هر روز که می گذشت، خسیس تر می شد. یک دفعه بعد از یک دعوای حسابی و جار و جنجال زیاد از خانه خارج شدم و با نیم دوجین بسته البسه مختلف که از مغازه یک زن خریده بودم، به خانه برگشتم. پنجاه دلار داده بودم که فقط لج او را دربیاورم و او آنقدر کفری شده بود که دم دهنش کف بسته بود. او می بایست این بسته‌ها را به سر و روی من بکوبد، اما خسیس تر از آن بود که چیزی را بشکند.

من حدس می زنم آخرین دعوایی که دیروز کردیم کاسه صبر او را لبریز کرد. من هیچوقت برای خرید اجناس و اشیا در خودم مقاومتی نمی بینم و دیروز هم یک فروشنده برای فروش جاروی برقی دم خانه ما آمد و با زبان چربش مرا مفتون جاروی برقی کرد و من قبل از اینکه بدانم چه کار دارم می کنم، یک قرارداد برای خرید بهترین جارو برقی با تمام وسایلش امضا کردم. ارزش این قرارداد ۱۶۰ دلار بود و وقتی که من درباره آن با میلیون صحبت کردم، او به طور عجیب و غریبی به من نگاه کرد و هیچی نگفت، حتی نفس نکشید. من باید می فهمیدم که این سکوت او مکارانه ترین کاری است که او می توانست بکند و باید نگران می شدم، اما در عوض هیچ فکرش را هم نکردم و عین خیالم هم نبود.

افسر پلیس گفت:

–اینها را فهمیدم، اما چیزی که می خواهم بدانم این است که آن قطعه که شوهرتان از روزنامه برید، چه بود که او را این همه دستخوش هیجان کرد؟

خانم هانلی جواب داد:

–من نمی دانم، من هیچ به آن نگاه نکردم، ممکن است یک چیز مهم باشد.

–آیا آن روزنامه هنوز در خانه است؟

–بله، اما کاملاً پاره شده است.

افسر پلیس به یکی از نگهبانان گفت:

–هاری! آپارتمان را بگرد و این روزنامه را پیدا کن و یک شماره پاره نشده‌اش را برای من بخر. خوب توجه کن که آقای میلتون هانلی کدام قسمتش را کنده بود.

نگهبان گفت:

–چشم قربان!

یک ساعت بعد آن تکه از روزنامه که میلتون آن را پاره کرده بود، در دست آنها بود.

خانم هانلی مشتاقانه پرسید:

–حالا این چی هست؟

افسر گفت:

–یک آگهی است، این آگهی مربوط به یک مغازه فروش ابزار و وسایل ورزشی است. اجازه بدهید این آگهی را برای شما بخوانم:

«تفنگ‌های عالی که قبلاً به مبلغ ۳۰ دلار می خریدید، حالا با قیمت نازل یعنی ۱۸ دلار در دسترس شماست... فروشگاه وسایل ورزشی —شماره ۲۰۵.»

■

مینا(گلبرگ)
aznakojaa@yahoo.com

برای رفع بوی بد دهان، زبانتان را نیز مسواک بزنید

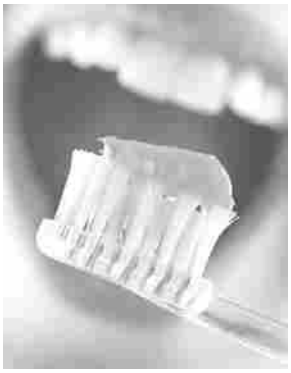

محققان می گویند افراد برای رفع بوی بددهان،بعد از مسواک زدن دندانها، زبان خود را نیز با باقی مانده خمیر دندان مسواک بزنند. بعد از هر وعده غذایی،مقداری از غذا در انتهای زبان باقی می ماند که این ماندگاری موجب تولید بوی بد در فضای دهان می شود. مسواک زدن زبان بخصوص انتهای آن علاوه بر کمک کردن به تمیزی فضای دهان و دندان باعث از بین رفتن غذاهای مانده و باکتری های موجود می شود. این عمل در ابتدا با حالت تهوع همراه است، اما بعد از مدتی این حالت از بین می رود. محققان معتقدند بیماری ها از جمله بیماری های گوارشی، دندان فرسوده، سینوزیت و پیوره در بروز بوی بد دهان دخیل است، بنابراین استفاده از دهان شویه افرادی که با این مشکلات مواجه‌اند، توصیه می شود.طبق توصیه محققان برای داشتن دندان سالم باید حتی دهان کودک شیرخواره تمیز شود مادران شیرده می توانند با دستمالی نم دار لثه‌های فرزندان خود را پاک کنند و برای کودکان خود که تازه صاحب دندان شده‌اند، از خمیر دندانهای مخصوص کودک استفاده کنند. مصرف آب لیمو و سبزیجات معطر از جمله نعناع در از بین بردن بوی دهان موثر است واستفاده از آدامس، اسپری و قرص های خوشبو کننده دهان برای رفع بوی بد دهان توصیه نمی شود. بوی بد دهان و فرسودگی دندان‌ها از رایج‌ترین بیماریهای دهان و دندان و دلیل مراجعه افراد به دندانپزشکان است.

ارتباط دندان قروچه با گوشه گیری

دندان قروچه کودکان خود را جدی بگیرید بررسی محققان نشان داده است، کودکانی که در سن پیش از مدرسه به دندان قروچه دچارند، در سنین مدرسه نمی توانند بخوبی با دیگران ارتباط برقرار کنند . به گفته محققان: چون دندان قروچه باعث تخریب دندان ها نیز می شود ، متخصصان به والدین توصیه می کنند برای درمان این عارضه در فرزند خود ، به پزشک مراجعه کنند.

صبح ها بیشتر مراقب چشم های خود باشید

پرتوهای فرابنفش خورشید بیش از همه، چشم های انسان را در ساعت ۹ صبح و ١٤ تا ١٥ ظهر در معرض خطر قرار می دهد.

طبق نتایج تحقیقات از بهار تا ۲۰ سپتامبر ″اواخر شهریور″ پرتوهای خورشید زیان آورترین اثرات را در ساعت ۹ صبح و کمی کمتر از آن در ساعت ١٤ تا ١٥ بر چشم انسان می گذارد، در زمستان بیشترین تاثیر پرتوهای خورشید بر چشم در هنگام ظهر مشاهده شد.

پزشکان هشدار می دهند قرار گرفتن طولانی مدت در محیط بدون عینک های ضد آفتاب در این اوقات خطر کاهش بینایی، آستیگماتیسم و بیماری های جدی چشم و حتی کوری را برای انسان به همراه دارد.

مغز برای انجام هر کار دو بار فکر می کند

دانشمندان با تایید وجود انعکاس صداهای کوتاهی در سر اعلام کردند در مغز برای انجام هرکاری دوبار فکر می شود.

محققان دریافته اند فرآیند تصمیم گیری های مغزی شامل دو بار فکر کردن و بررسی رفتارهای آنی است. بر اساس کشفیات این دانشمندان، ناحیه‌ای در غشای مقابل–میانی مغز به هنگام فکر کردن شخص فعال شده و به عنوان مثال زمانی که شخص پیش خود فکر می کند که ″من قصد ندارم در این مسیر حرکت کنم″ در آخرین لحظات خود را از انجام این کار باز می دارد. بسیاری از مردم ″صداهای کوچکی″ را در مغز خود می شنوند که آنها را از انجام برخی کارها باز می دارد. در پردازش های مغزی برای انجام هرکاری دو بار فکر می شود که مرتبه دوم در آخرین لحظات پیش از انجام یا عدم انجام آن است.

پیاده روی برای مقابله با گرسنگی و اشتهای زیاد

محققان معتقدند ۲۰ دقیقه پیاده‌روی در معرض آفتاب به افرادی که دچار گرسنگی شدید و پراشتهایی شده‌اند ، کمک می کند. به گفته محققان علت بروز حمله‌های ناگهانی گرسنگی ، اغلب کمبود هورمون شادی سروتونین است. به همین دلیل زنان به ویژه در لحظات افسردگی و قرار گرفتن در شرایط استرس زا پراشتها می شوند.

حافظه کودکان ۲ برابر والدین است

بررسی ها نشان می دهد ،حافظه کودکان برای ضبط وثبت وقایع بسیار دقیق و تقریبا دو برابر والدینشان است. متخصصان انگلیسی در پی انجام آزمایش هایی بر روی هزاران کودک و والدین انگلیسی دریافتند که حاقظه کودکان قوی تر از والدینشان است.

آزمایش ها نشان داد، کودکان ۷۰ درصد از تست های هوش را درست جواب داده‌اند در صورتیکه والدینشان تنها به ۳۰ درصد تست‌های هوش پاسخ درست داده اند.

لازم به ذکر است ، بزرگسالان با توجه به مشغولیتهای فکری و مسائلی که فکرشان را به خود جلب کرده توجه کمتری به پیرامونشان دارند ، اما کودکان هر اتفاقی را فقط مختص زمان خاص خود دانسته و در هر لحظه فکر و ذهن و حافظه شان را برای ثبت موارد جدید باز می گذارند. کارشناسان معتقدند ، آموزشهای لازم باید از دوران کودکی شروع شود تا در حافظه باقی بماند.

مصرف ماست برای بیماران قلبی زیان آور است

علی رغم اینکه ماست ماده غذایی سالم و پرانرژی محسوب می شود ولی با توجه به مقدار چربی اشباع شده این فراورده توصیه می شود بیماران قلبی ماست مصرف نکنند.

توصیه می شود بیماران قلبی و عروقی از خوردن بیش از حد ماست اجتناب و در وعده های غذایی خود بیشتر از دوغ استفاده کنند.

ماست ، منبع کلسیم برای استخوان سازی و همچنین پتاسیم به منظور تعادل فشار خون است و یک لیوان ماست کامل متشکل از ویتامین های A.B.C.D.K. و سرشار از ۷ درصد میلی گرم ویتامین B۱ و ۳۲ درصد میلی گرم ویتامین B۲ است.

هم فکر کن و هم به فکر بها بده

● دکتر هرمز انصاری

گفت‌وگو با محمود مشحون رئیس فدراسیون بسکتبال

توقع بی‌جایی از ملی‌پوشان نداریم

محمد پورمحمد

وقتی سال گذشته تیم بسکتبال به رقابتهای جام ملتهای آسیا رهسپار بود، محمود مشحون با قدرت اعلام کرد که تیم ملی حرفهای زیادی برای گفتن دارد و این اتفاق رخ داد و در دیدار نهایی با غلبه بر لبنان پرقدرت، پس از سالها جواز حضور در بزرگترین رویداد ورزشی جهان را دریافت کرد.

مشحون به عنوان متولی این ورزش سهم به‌سزایی در جهانی شدن بسکتبال دارد. وی در گفت‌وگو با اطلاعات هفتگی و از اوضاع و احوال و آمادگی تیمش در المپیک سخن گفته است.

□ وضعیت تیم ملی چگونه است؟

□□ تیم ملی در مجموع اردوهای برون مرزی که برپا کرد، حدود ۳۰ بار به میدان رفت و توانست در مقابل بزرگان و بهترین‌های دنیا، نتایج قابل توجهی را به نام خود ثبت کند. از قهرمانی در تورنمنت ایتالیا گرفته تا پیروزی ارزشمند مقابل صربستان و کسب رتبه سومی تورنمنت دایموندبال چین. بدون شک دیدار برابر تیم‌هایی همچون ایتالیا، کرواسی، استرالیا و حضور در لیگ تابستانی NBA فوق‌العاده بود و ما با بازیهای خوبمان در این لیگ همه را شگفت‌زده کردیم. همه چیز ایده‌آل است و احساس می‌کنم هیچ کمبودی نداریم.

□ در این سفرهایی که داشتید با مشکل مالی مواجه نشدید؟

□□ از برپایی هفت اردوی برون مرزی رضایت کامل دارم. تمام سفرهای تیم ملی با کمترین هزینه ممکن انجام شد و هرگز با مشکل مالی مواجه نشدیم. بدون اغراق، فدراسیون بسکتبال جامع‌ترین برنامه را در راه آماده‌سازی ملی‌پوشان ارایه داد و برخلاف سایر فدراسیونها که اغلب با لغو حداقل یکی، دو سفر و اردو مواجه می‌شوند، همه برنامه‌ها را بدون کم و کاست به اجرا رساند. حتی کشورهایی مانند آمریکا و استرالیا بلیت رفت و برگشت تمام اعضای تیم ملی ایران را هم تهیه کردند تا ما بدون بهانه به دعوت آنها پاسخ مثبت بدهیم.

□ آیا کمیته ملی المپیک هم بودجه‌ای را برای تیم ملی درنظر گرفت؟

□□ بله، بودجه‌ای به ما تعلق گرفت. این بودجه را به طور کامل برای پرداخت هزینه‌های آماده‌سازی تیم ملی صرف کردیم، اما هرگز برنامه‌های خود را براساس آن تنظیم نکردیم، چراکه در این صورت مجبور می‌شدیم برنامه‌های درنظر گرفته شده را به صورت محدود اجرا کنیم.

□ برنامه‌های آماده‌سازی تیم ملی را چه کسی تهیه و تنظیم کرد؟

□□ برنامه‌های آماده‌سازی تیم ملی بسکتبال پس از

گفت‌وگو با غلامرضا رضایی مهاجم ملی‌پوش صباباتری

تازه متولد شده‌ام

تا سال گذشته کسی توجهی به این مهاجم کوتاه قامت، اما جسور نمی‌کرد. وقتی ابراهیم‌زاده فهرست ۵۰ نفره تیم ملی را انتخاب کرد، اثری از نام رضایی نبود، اما درخشش در لیگ هفتم باعث شد تا علی دایی چشمش را به روی این بازیکن شیرازی نبندد و او را به تیم ملی دعوت کرد، لیکن این پایان کار نبود و ستاره پرفروغ صبا با پیراهن مقدس تیم ملی هم درخشید تا حالا تمام فوتبال ایران به وی احترام بگذارد

□ کمتر کسی فکر می‌کرد بازیکنی که در فهرست ۵۰ نفره جایی نداشت به یکباره جزء بازیکنان اصلی ترکیب علی دایی قرار بگیرد؟

□□ وقتی که در این فهرست قرار نگرفتم، خیلی‌ها فکر می‌کردند که در فوتبال فنا شده‌ام. من شیراز را به مقصد تهران ترک کردم تا به آرزوهایم برسم. به همین دلیل، پس از این اتفاق بلافاصله استارت زدم و عزمم را جزم کردم تا به خواسته‌ام برسم.

□ چه چیزی امیدوارت می‌کرد؟

□□ در بهترین شرایط آمادگی قرار داشتم و به گواه اکثر کارشناسان عملکردی قابل قبول در صبا داشتم. صبا هم جزو مدعیان قرار داشت تا همه چیز دست در دست هم بدهد و من به تیم ملی دعوت شوم.

□ بسیاری اعتقاد دارند که دایی شما را پس از سالها کشف کرد؟

□□ بله، همین طور است. حضور در تیم ملی و قرار گرفتن در ترکیب ثابت این تیم افتخار کوچکی نیست و به گفته خیلی‌ها غلامرضا رضایی، وقتی پیراهن تیم ملی را بر تن کرد، متولد شد. بدون اغراق، شاید فقط مربی زیرک و هوشیاری همانند علی دایی در چنین وضعیت حساسی به یک جوان بازی می‌داد.

□ از چه زمان فهمیدید در ترکیب ثابت قرار دارید؟

□□ شاید جالب باشد! اما من تا ظهر بازی با امارات نمی‌دانستم در ترکیب ثابت قرار دارم. حتی زمانی که در آن بازی به میدان رفتم، مطمئن نبودم که در بازیهای بعدی هم در ترکیب اصلی قرار می‌گیرم.

□ این موضوع تاثیر منفی در روحیه بازیکن ندارد؟

□□ هرگز! علی دایی اعتقاد دارد هر بازیکنی که در تمرین آماده باشد و وقتی به میدان می‌رود دستورات تاکتیکی را به خوبی اجرا می‌کند، باید بازی کند. برای او نام بازیکن اهمیتی ندارد و هیچ بازیکنی هم مطمئن نیست که بازی خواهد کرد. خیلی‌ها در حرف مدعی شایسته‌سالاری هستند، اما وقتی موقع عمل فرا می‌رسد، باز هم به نامها توجه می‌کنند، اما اعتراف می‌کنم که علی

جامع‌ترین برنامه را برای آماده‌سازی ارائه دادیم

یک همفکری گسترده با صاحبنظران و کارشناسان خبره این رشته به نتیجه نهایی رسید. من مخالف سرسخت تصمیمات سلیقه‌ای و شخصی در فدراسیون هستم و شور و مشورت را یکی از عوامل تاثیرگذار در موفقیت‌ها می‌دانم.

□ تیم ملی سفرهای متوالی کمتر از دو ماه داشته است، فکر نمی کنید این مساله بازیکنان را در بازیهای المپیک دچار خستگی شدید کند؟

□□ اگر قرار بود برای کسب مدال طلا راهی المپیک می‌شدیم، این سوال شما بجا بود، اما ما بنا بر گفته سرمربی و اعضای فنی قصد کسب تجربه را داریم. ما برای بازیهای جهانی ۲۰۱۰ برنامه‌ریزی کرده‌ایم و این سفرها و همچنین حضور در المپیک می تواند به بهتر شدن تیم کمک شایانی کند.

□ پس شما به عنوان رئیس فدراسیون، انتظار زیادی از تیم ملی ندارید؟

□□ ورزشکار و تیمی که سهمیه المپیک را به دست می‌آورد، مسوولیت سنگینی را در مقابل جامعه ورزشی و در بین مردم کشورش پذیرفته است و باید با شایستگی تمام آن را انجام بدهد. من به عنوان رئیس فدراسیون تمام وظایف خودم را انجام داده ام. حالا باید ببینیم کادر فنی و بازیکنان چه می کنند! جایگاه بسکتبال ایران نسبت به سالهای گذشته تغییرات رو به رشدی داشته است. نتایج به دست آمده در بازیهای اخیر هم این موضوع را تایید می کند. با این حال از ملی پوشان خود انتظار بی جایی نداریم و نخواهیم داشت. به هر صورت شرایط ما با سایر المپیکی ها متفاوت است. تیم ملی ما بدون حتی یک تجربه المپیکی به چین اعزام شد، در حالی که سایر تیم‌ها سابقه چندین ساله دارند. تنها از بازیکنان می خواهم فقط به ارایه بهترین بازیهای ممکن فکر کنند. هر چند که اگر در رقابت با آنها —حتی یک بازی منجر به پیروزی شود— موفقیت و افتخار بزرگی نصیب بسکتبال ایران می شود.

□ از گروه تیم ملی بسکتبال در المپیک بگویید. حریفان را چطور ارزیابی می کنید؟

□□ گروه ما در المپیک با حضور تیم‌هایی همچون آرژانتین، روسیه و کرواسی بسیار دشوار است. آنها در اکثر رقابتهای المپیک حضور داشته‌اند و تجربیات فراوانی از این پیکارها دارند. به خوبی می‌دانیم نبرد با این سه تیم بزرگ چقدر سخت و طاقت‌فرساست، اما اگر نگاهی به پایگاه فدراسیون بسکتبال کرواسی بیندازید، متوجه می‌شوید آنها عنوان کرده بودند که دیدار برابر ایران به هیچ‌وجه آسان نخواهد بود. این تیم از وجود بازیکنان خوب بسیاری بهره می‌برد و باید به ایران احترام گذاشت. این مساله نشان دهنده آن است که حریفانمان هم از قدرت ما آگاه هستند. ما تلاش می کنیم تا بهترین بازیها را مقابل این سه تیم قدرتمند انجام بدهیم. اگر هم شکست بخوریم، ضرر نکرده‌ایم، چراکه تجربیات فراوانی را کسب می کنیم.

□ آیا تیم فعلی بهترین تیم تاریخ بسکتبال ایران است؟

□□ شک نکنید! بهترین بازیکنان حال حاضر ایران در تیم ملی حضور دارند و کادر فنی باتجربه هم با آنها کار می کنند. این تیم ملی بی‌نظیر است، چرا که پس از نزدیک به نیم قرن جواز حضور در المپیک را کسب کرده است.

□ شما به چند کشور صاحب نام در رشته بسکتبال سفر کرده‌اید و امکانات آنها نسبت به ما چگونه بود؟

□□ اصلاً قابل مقایسه نیست. باید می‌دیدید و بعد این سوال را مطرح می کردید! هر تیمی دارای چند سالن بسکتبال است. بهترین سالن بدنسازی و تجهیزات هم دراختیارشان است. امکانات ما به نیمی از آنها هم نمی‌رسد. در آمریکا بودجه کلانی را صرف بسکتبال می کنند که بی‌سابقه است. هرگز نمی توانیم امکانات خودمان را با آنها مقایسه کنیم، چرا که آنها فرسنگها از ما پیش هستند.

□ برنامه مهم فدراسیون پس از المپیک چیست؟

□□ هدف بعدی ما حضور در جام جهانی ۲۰۱۰ ترکیه است که برای رسیدن به آن همانند امسال بازیهای دوستانه بسیاری را برگزار خواهیم کرد. امیدواریم روزی ایران در بالاترین سطح بسکتبال جهان قرار بگیرد.

■

از غیبت بزرگان خوشحال نمی‌شوم

دایی حرف و عملش یکی است.

□ بعضی‌ها می گویند غلامرضا رضایی یک جرقه است و همانطور که سریع در تیم ملی جا پیدا کرد، به همان سرعت هم نابود می‌شود؟

□□ این حرف را قبول ندارم. به راحتی به این موقعیت نرسیدم که بخواهم به راحتی هم آن را از دست بدهم. خیلی تلاش کردم تا پیراهن تیم ملی کشورم را بر تن کنم. باید بگویم که شما هنوز غلامرضا رضایی واقعی را ندیده‌اید. به همه اطمینان می‌دهم که اگر کادر فنی بار دیگر به من اعتماد کند، بازیهای بهتری را خواهید دید. هنوز نتوانسته‌ام تمام توانایی‌هایم را ارایه کنم و در بازیهای آتی تیم ملی آن را خواهید دید. من هنوز چند بازی جزیی انجام داده‌ام و به طور حتم با گذر زمان بهتر هم خواهم شد.

□ اما باید قبول کنید غیبت علی کریمی، وحید هاشمیان، مهدی مهدوی کیا و... باعث شد تا شما به ترکیب اصلی تیم ملی راه پیدا کنید!

□□ صددرصد همین گونه است، اما باید قبول کنید که همیشه همین گونه است! آنها هم روزی جایگزین بهترین‌ها شدند و با تلاش و همت خودشان سالها پیراهن تیم ملی را بر تن کردند. من هم راه آنها را طی کرده‌ام.

□ شاید اگر آنها بازگردند جا برای شما تنگ‌تر شود؟

□□ بازیکنی که به فکر محرومیت و مصدومیت سایرین باشد، باید برود دنبال شغل دیگری بگردد! در فوتبال حرفه‌ای باید برای مبارزه سخت آماده باشید و از جنگیدن نترسید. باور کنید بازگشت بزرگان انگیزه‌های مرا برای رقابت دوچندان خواهد کرد. اگر آنها باشند و بتوانید گوی سبقت را بربایید، آنگاه پوشیدن پیراهن مقدس تیم ملی لذت دیگری خواهد داشت. هرگز از غیبت آنها خوشحال نیستم و در آرزوی بازگشت آنها هستم. منم همیشه دوست دارم با بهترین‌های فوتبال ایران رقابت کنم و با غلبه بر آنها به ترکیب تیم ملی برسم. در آن صورت دیگر به من نمی گفتند اگر فلانی بود، تو در این سیستم جایی نداشتی!

□ برخورد مردم با شما چگونه است؟

□□ گاهی فکر می کنم تازه فوتبالیست شده‌ام! حالا مردم مرا می‌شناسند و حتی آنهایی که طرفدار جدی فوتبال نیستند با دیدن من واکنش نشان می‌دهند. از اینکه مردم از عملکردم راضی هستند، بی‌نهایت خوشحالم.

□ از گمنامی تا شهرت، چقدر فاصله وجود دارد؟

□□ فاصله زیادی وجود دارد. روزی در فجرسپاسی و در استادیوم آزادی با چهار گل پرسپولیس را شکست دادیم. دو گل زدم و دو پاس گل دادم، اما فقط یک هفته در بوق و کرنا دمیده شد. پس از آن دیگر کسی رضایی را نمی‌شناخت، اما وقتی در تیم ملی می‌درخشید، همه چیز عوض می‌شود و تازه فاصله‌ها را می توانید درک کنید، اما هرگز نمی خواهم دچار غرور کاذب شوم و همه چیز را ببازم —از خیلی‌ها درس عبرت گرفته‌ام و به خوبی حاشیه‌ها را می‌شناسم. می‌خواهم تمام فکرم را معطوف فوتبال و مستطیل سبز کنم تا به هدفهای اصلی‌ام دست پیدا کنم.

□ پیشرفت خودتان را مدیون فجرسپاسی می‌دانید یا صباباتری؟

□□ عمده پیشرفت فوتبالم در شیراز بوده، جایی که غلام پیروانی با حساسیت زیاد در پیشرفتم نقش داشته است. با این حال من در صباباتری به تکامل رسیدم تا پس از آن دروازه‌های تیم ملی به رویم باز شود.

□ از وضعیت تیم ملی در مرحله نهایی جام جهانی بگویید.

□□ تعجب می کنم که چرا بعضی‌ها در مورد آسان بودن این حرفها و دشوار بودن آن تیم حرف می‌زنند. در فوتبال، دیگر تیم ضعیف و قدرتمند وجود ندارد. حضور تیم‌ها در این مرحله از توانایی و قدرت آنها حکایت دارد. ما هشت فینال سخت را پیش رو داریم. برای رسیدن به هدف باید همه را از سر راه برداشت. این توانایی در تیم ملی وجود دارد و احساس می کنم بتوانیم جواز حضور در جام جهانی را به دست بیاوریم.

□ چقدر به این صعود امیدوار هستید؟

□□ خیلی زیاد. علی دایی تیمی را ساخته و پرداخته کرده که بتواند در بدترین شرایط ممکن به هدفش فکر کند، من معتقدم ما در این گروه صدرنشین می‌شویم.

□ و داستان حضور شما در پرسپولیس!

□□ من با صباباتری قرارداد داشتم و آنها باید در این خصوص تصمیم گیری می کردند. از حضور در صبا راضی بودم و هرگز هم به باشگاه فشار نیاوردم. می‌خواهم در تیم ملی بدرخشم و پس از آن با دقت بیشتری تیم آینده‌ام را انتخاب کنم.

■

من دشمن سرسخت دروغ و دروغگویان هستم تا آنجا که مرا نیرو و توان است، با آنها پیکار می نمایم

● زرتشت

با ما به المپیک پکن بیایید

المپیک و خواندنی های داغ

توجه رسانه ها به پرچمدار

پوشش اسلامی پرچمدار کاروان ورزشی ایران در المپیک چین مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت.

خبرگزاری رسمی چین (شین هوا) در گزارشی که پس از انجام مراسم افتتاحیه المپیک چین در مورد هما حسینی، ورزشکار زن ایرانی منتشر ساخت، عنوان کرد که این قهرمان ایرانی یک متر و هشتاد و دو سانتیمتری، با رعایت موازین اسلامی و پوشش کامل، با متانت و وقار یک زن ایرانی، پرچم سه رنگ جمهوری اسلامی ایران را در ورزشگاه آشیانه پرنده به اهتزاز در آورد.

هدیه شرکت های چینی

چندین شرکت چینی به هنگام المپیک پکن به تماشاگران و توریست ها هدیه می دهند.

این شرکت‌ها تصمیم دارند کالاهایی که با کیفیت در چین تولید می‌شوند را به تمامی تماشاگران و توریست های حاضر اهدا کنند. این روشی برای تبلیغ بیشتر صنایع این کشور آسیایی خواهد بود.این هدایا شامل تلویزیون، موبایل و رادیوهای چینی است.

کلمات ساده چینی به چهار زبان

وزارت فرهنگ چین جزوه کوچکی را تهیه کرده که در آن کلمات ساده چینی به چهار زبان دنیا معنی شده است.

این کلمات به زبان آلمانی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی ترجمه شده که در فرودگاه ها و مبادی ورودی در اختیار شرکت کنندگان قرار می گیرد. این روش به توریست ها کمک می کند که بتوانند با چینی ها ارتباط راحت تری را برقرار کنند.

قتل در اردوی آمریکا

سخنگوی پلیس چین مجبور شد حقیقتی را که در کتمان آن می کوشیدند، افشا کند.طبق اخبار منتشر شده از منابع رسمی یک فرد چینی به ضرب چاقو به ۲ مربی تیم والیبال امریکا حمله کرد و یکی از آنها را کشت و دیگری را به شدت زخمی کرد.حال مربی مجروح به شدت وخیم گزارش شده است.این اتفاق در حالی رخ داد که در روز اول مسابقات سه شهروند امریکایی نیز کشته شده و چند گردشگر اروپایی در اعتراض به سیاست های چین در قبال تبت بازداشت شدند.

قاتل چینی هنوز دستگیر نشده و توانسته است از پنجره پشتی ساختمان فرار کند.

منابع خبری چین از کشته شدن بستگان این مربی خبر می دهند.

پیرترین داوطلب

پیرترین داوطلب حاضر در بازی های المپیک ۲۰۰۸ پکن ۸۷ سال دارد.

بر اساس آمار به دست آمده یک میلیون و پانصد هزار داوطلب چینی درگیر این دوره از بازی ها هستند که پیرترین آنها سون فان شون ۸۷ ساله است.

او که در زمان جوانی نقشه کش ساختمان بوده است آمده است تا نقشی در برگزاری موفق بازی های المپیک چین داشته باشد.

در بازی های آتن ٤٥ هزار، سیدنی ٤٦٩٦٧، آتلانتا ٤٧٤٦٦، بارسلونا ٣٤٥٤٨، سئول ٢٧٢٢١ و لس آنجلس ٢٨٧٤٢ نفر داوطلب حضور در المپیک بودند.

یک ایرانی در تیم بیس‌بال ژاپن

یک ایرانی در مسابقات بیس بال المپیک چین برای ژاپن به میدان می‌رود.

یو درویش، بازیکن ایرانی -ژاپنی بخت همراهی تیم بیس بال ژاپن را در آوردگاه پکن یافته است.

وی فرزند پدری ایرانی و مادری ژاپنی است که درامریکا به دنیا آمده و پس از حضور در تیم های دانشگاهی، یکی از بزرگترین ستارگان این تیم محسوب می شود. یو درویش تا سال گذشته دارای دو ملیت ایرانی و ژاپنی بود که با حضور در تیم ملی ژاپن، وی به عنوان بازیکن این تیم محسوب می شود.

مفقود شدن مربی تیم تیراندازی ایران

خانم لیونیر (سرمربی کره‌ای ملی پوشان تیر و کمان) در هنگام ورود به شهر پکن با خبر شد که از سوی کمیته ملی المپیک کشورمان ID کارت بازیها برایش صادر نشده است که همین موضوع باعث عصبانیت و اعتراض وی شده بود. نکته جالب این که هیچ کدام از اعضای کاروان نیز تلاشی برای بهبود وضعیت انجام نداده اند و در نتیجه این مربی اردوی تیم ملی را ترک کرد.

کریم صفایی رئیس فدراسیون تیر و کمان با تائید این خبر گفت: هنوز نمی دانیم این مربی کجا رفته است. البته از طریق برخی افراد با خبر شدیم که احتمالاً خانم لیونیر به کشور خودش بازگشته اما پیگیری این موضوع را طی یکی دو روز آینده انجام می دهیم.

نام المپیک برای نوزادان چینی

نوزادانی که در چین در هنگام شروع المپیک به دنیا آمدند، نام این مسابقات را به خود گرفتند.

زوج های جوان این کشور لحظاتی پس از شروع مراسم افتتاحیه المپیک نام «آئویون» به معنای المپیک پکن را روی نوزاد به دنیا آمده خود گذاشتند.

ویونگ بین، همسر شی یانمین اهل تیانجین که ساعت ۲۲ جمعه شب نوزاد دخترشان به دنیا آمد، این نام را روی فرزند خود گذاشتند. در هنگام انجام مراسم در پکن و شهرهای نزدیک آن نظیر نانجینگ، حداقل ۲۰۰ نوزاد پسر و دختر به دنیا آمده که نام المپیک پکن گرفتند.

مخالفت با درخواست خبرنگاران

از چند ماه پیش چند تن از خبرنگاران، به ویژه اروپایی ها که امکانات مالی بیشتری دارند، تقاضای هتل های بهتری را داشتند که مورد قبول قرار نگرفت.

از آنجا که بازرسان IOC از هتل های اختصاص یافته به خبرنگاران راضی بودند، مقامات کمیته برگزار کننده دلیلی ندیدند که محل اقامت خبرنگاران اروپایی را تغییر دهند.

کمیته برگزار کننده از همه خبرنگاران خواسته تا درخواستی برای داشتن هتل های گرانقیمت نکنند و اگر جای خود را عوض کنند، مسوولیت آنها با پلیس پکن نیست.

همسر سارکوزی ناظر مبارزات فرانسوی‌ها

بانوی اول فرانسه همراه همسرش برخی مبارزات ورزشکاران کشورش را در المپیک به نظاره خواهد نشست.

کارلا برونی سارکوزی، همسر رئیس جمهور فرانسه قصد دارد در این بازی‌ها در چین حاضر شود. وی که آلبوم موسیقی‌اش با استقبال زیادی مواجه شده، همیشه به انجام ورزش و تماشای مسابقات علاقه

زیادی داشته است. کارلا برونی در المپیک پکن در برخی ورزشگاه ها حاضر شده و به تماشا و تشویق نمایندگان کشورش خواهد پرداخت.

بازگشت شمشیرباز بعد از ۲۴ سال

«لوآن جویی» شمشیرباز چینی که اولین بار در بازی های ۱۹۸٤ لوس آنجلس طعم قهرمانی در المپیک را چشید، بعد از ۲٤ سال دوباره در المپیک شرکت کرده است.

وی که در آن بازی ها موفق به کسب مدال طلا در مسابقات شمشیربازی اسلحه فلوره در قسمت زنان شد اکنون بعد از ۲٤ سال دوباره در المپیک ۲۰۰۸ پکن شرکت کرده است.

جویی ۵۰ ساله که مسن ترین شمشیرباز حاضر در بازی های پکن است بعد از المپیک ۱۹۸۸ سئول برای مربیگری به کانادا رفت و اکنون به عنوان نماینده این کشور در المپیک شرکت کرده است.

وی در بازی های ۲۰۰۰ سیدنی نیز به عنوان نماینده کانادا در المپیک حضور یافت اما نتوانست از دور اول صعود کند و چهار سال بعد برای بازی های آتن نیز موفق به کسب سهمیه المپیک نشد. اما این بار به خاطر برگزاری المپیک در پکن، مصمم بود که به المپیک راه پیدا کند.

این شمشیرباز اظهار داشت: من برای رسیدن به این هدف کارم را از دست دادم و نتوانستم برای فرزندانم وقت بگذارم. اما شرکت در المپیک آنهم در وطنم مثل رسیدن به تمام آرزوهایم است.

وی با اشاره به اینکه گرفتن نتیجه در بازی های پکن زیاد برایش مهم نیست، خاطر نشان کرد: قدرت جسمانی و عکس العمل من به اندازه گذشته خوب نیست بنابراین زیاد به نتیجه فکر نمی کنم.

رستوانی برای تمام ذائقه های مردم دنیا

برای جلب رضایت توریست‌هایی که به پکن سفر می کنند، یک سوپر رستوان در این شهر دایر شده است.

این رستوان جهانی در بخش های مختلف خود اقدام به تهیه و طبخ انواع مختلف غذاهای قاره های پنجگانه کرده تا گردشگران در این زمینه نگرانی خاصی نداشته باشند.

بخش اعظمی از این رستوان به تهیه غذاهای عربی اختصاص یافته است.

این رستوان به اندازه ۷۰۰ میهمان ظرفیت دارد.

جکی چان خوشحال است

ستاره معروف سینمای آسیا و چین آرزوی برگزاری المپیکی کاملا سبز به نشانه دوستی کرد.

جکی چان در بازدیدی که از محل برگزاری المپیک داشت و با برخی مقامات دهکده دیدار کرد، اظهار داشت: آرزو می کنم این مسابقات عاملی اساسی برای حفظ و تقویت دوستی ملل گوناگون با یکدیگر شود. هر یک از ما باید بکوشیم تا در این زمینه پیشرفتی حاصل شود. چان که همراه یانگسون، مجری معروف تلویزیون چین در محل مسابقات شرکت کرد، در دیگر اماکن ورزشی این مسابقات در شهرهای غیر از مرکز چین نیز شرکت کرده بود.

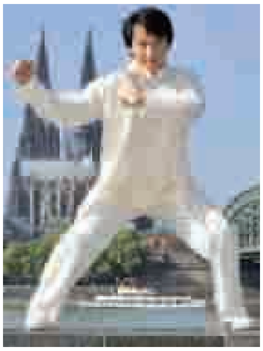

وی عنوان کرد: به عنوان یک چینی به خود می بالم که میزبان چنین مسابقات با اهمیتی در سطح بین المللی هستیم. مطمئنم خارجیانی که به المپیک آمده اند، با خاطراتی خوش اینجا را ترک خواهند کرد.

اولین دوپینگی بدشانس

با مثبت اعلام شدن نتیجه آزمایش دوپینگ یک دونده یونانی، اولین دوپینگی بازی های المپیک پکن مشخص شد. نتیجه آزمایش دوپینگ «تاسوس گوسیس» چند روز قبل از شروع بازی ها، توسط آژانس دوپینگ یونان مثبت اعلام و به او دستور داده شد از اردوی این تیم در ژاپن به خانه بازگردد.

کمیته بین المللی المپیک IOC از زمانی که رسما کنترل دوپینگ را در بازی های پکن شروع کرد، این نتیجه را تایید نمود اما اعلام کرد تصمیم گیری در این مورد به دلیل اینکه آزمایش توسط کمیته انجام نشده، به مسوولان یونانی مربوط می شود.

گوسیس ۲۹ ساله که قرار بود در مسابقات دوی ۲۰۰ متر در بازی های پکن شرکت کند ممکن است از شرکت در بازی های المپیک ۲۰۱۲ لندن نیز محروم شود.

بر اساس قانون جدید IOC، ورزشکارانی که محرومیت آنها بیش از شش ماه است از شرکت در دوره بعد المپیک نیز محروم می شوند.

پرتاب راکت به ابر

مسوولان آب و هوای کشور چین روز یکشنبه اعلام کردند که تعداد ۱۱۱۰ راکت برای پخش و دور کردن ابرهای آسمان پکن پیش از مراسم افتتاحیه المپیک به آسمان پرتاب شده بود.

«ژانگ کیانگ» رییس سازمان هواشناسی پکن گفت: «روشی که ما از آن استفاده کردیم تنها می تواند سبب پخش کردن ابرها و جلوگیری از ریزش قطره های درشت باران شود. اگر موفق نمی شدیم باران سنگین و شدیدی طی مراسم افتتاحیه شکل می گرفت.»

قطع سرود ملی برابر بوش

در جریان مراسم اعطای مدال مسابقات شنای ٤۰۰ متر آزاد المپیک در حالی که «مایکل فلپس» قهرمان آمریکایی مدال طلا را بر گردن داشت و دستش بر روی قلبش بود، سرود ملی ایالات متحده بیست ثانیه مانده به پایان قطع شد. پس از این اتفاق فلپس که شگفت زده شده بود، ابتدا جا خورد و سپس شروع به دست زدن کرد اما، پس از این که مراسم به پایان رسید و حضار سر جای خود نشستند، مسوولان برگزاری سرود ملی آمریکا را مجددا و این بار به طور کامل پخش کردند.

در این مراسم، جورج بوش، رییس جمهور آمریکا به همراه همسر، دختر و پدرش حضور داشت.

کوتاه و جدید

در اولین روز اعلام بهترین های کاروان های ورزشکار حاضر در مسابقات المپیک ۲۰۰۸ چین، تیم ملی جمهوری اسلامی ایران به عنوان دارنده خوش رنگ ترین لباس در میان دیگر حاضرین معرفی شد.

◇◇◇

چینی ها با اعلام قبلی از جدیت خود در شناسایی و جلوگیری از حضور ورزشکارانی که دست به دوپینگ زده اند و با تاکید بر رقابت جوانمردانه تا پایان روز نخست، ۳٤ نمونه مثبت دوپینگ را شناسایی و معرفی کرده اند

◇◇◇

الکساندر داله وان از نروژ با زمان ۵۹ ثانیه و ٤۱ صدم ثانیه رکورد المپیک را ارتقاء بخشید.

رکورد پیشین ۱۰۰ متر قورباغه با زمان یک دقیقه و یک دهم ثانیه از آن برندن هانسن از امریکا بود.

رکورد جهانی این ماده با زمان ۵۹ ثانیه و ۱۳ صدم همچنان از آن هانسن است.

◇◇◇

گرانترین بلیت‌های بازی های المپیک ۲۰۰۸ پکن به مسابقات شنا تعلق دارد. برای بلیت این رقابت ها که در ۱۳ ماده انفرادی و سه ماده تیمی برگزار می شود قیمت ۸۱ یورو در نظر گرفته شده است.

◇◇◇

جورج دبلیو بوش رئیس جمهور آمریکا و ولادیمیر پوتین نخست وزیر روسیه در حاشیه برگزاری بازیهای المپیک ۲۰۰۸ پکن بر سر مناقشه گرجستان با یکدیگر گفتگو می کنند.

■

هیچ چیز بدتر از این نیست که مردمی هرگز در زندگیشان رنجی نبرده باشند

● ژوزف دومیز

برنامه مسابقات ورزشکاران ایران در المپیک

[همه زمان‌ها براساس زمان محل برگزاری بازی‌ها یعنی پکن است]

روز هفتم - جمعه ۲۵ مردادماه

امین نیک‌فر —مرحله‌ی مقدماتی پرتاب وزنه —ساعت ۹ و ۵ دقیقه

حجت‌الله واعظی (در صورت صعود) —مرحله‌ی یک هشتم نهایی تیروکمان انفرادی —ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه

○ ***رقابت برای کسب مدال ساعت ۱۶***

محمدرضا رودکی —وزن ۱۰۰+ کیلوگرم جودو —ساعت ۱۲

رده‌بندی و فینال ساعت ۱۸

کاوه محرابی (در صورت صعود) —مرحله‌ی نیمه نهایی بدمینتون انفرادی —ساعت ۱۸ و ۳۰ دقیقه

سجاد مرادی —راند اول دوی ۱۵۰۰ متر —ساعت ۱۹ و ۱۰ دقیقه

امین نیک‌فر (در صورت صعود) —مرحله‌ی نهایی پرتاب وزنه —ساعت ۲۱

روز هشتم —شنبه ۲۶ مردادماه

رقابت تیم بسکتبال ایران با تیم آرژانتین

احسان حدادی و **عباس صمیمی** —مرحله‌ی مقدماتی پرتاب دیسک —ساعت‌های ۱۰ و ۴۰ دقیقه و ۱۲ و ۵ دقیقه

هما حسینی و **محسن شادی** (در صورت صعود) —فینال روئینگ تک پاروه مردان و زنان —ساعت ۱۴

روز نهم —یکشنبه ۲۷ مردادماه

سجاد مرادی (در صورت صعود) —مرحله‌ی نیمه نهایی دوی ۱۵۰۰ متر —ساعت ۲۱ و ۵۵ دقیقه

مرتضی سپه‌وند و **علی مظاهری** (در صورت صعود) —مرحله‌ی نیمه نهایی اوزان ٦٤ و ۹۱ کیلوگرم بوکس —ساعت ۱۹

اصغر ابراهیمی —گروه A دسته‌ی ۹٤ کیلوگرم وزنه‌برداری —ساعت ۱۹

روز دهم —دوشنبه ۲۸ مردادماه

رقابت تیم بسکتبال ایران با تیم ششم گروه A بسکتبال المپیک که هنوز مشخص نشده است.

محسن بیرانوند —گروه A دسته‌ی ۱۰۵ کیلوگرم وزنه‌برداری —ساعت ۱۹

روز یازدهم —سه‌شنبه ۲۹ مردادماه

عباس دباغی و **مراد محمدی** —اوزان ۵۵ و ٦۰ کیلوگرم کشتی آزاد —ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه

○ ***مرحله‌ی رده بندی و فینال، ساعت ١٦***

افشین نوروزی —مرحله‌ی مقدماتی و راند نخست تنیس روی میز مردان —ساعت ۱۰

احسان حدادی و عباس صمیمی (در صورت صعود) —فینال پرتاب دیسک —ساعت ۲۱

سجاد مرادی (در صورت صعود) —فینال ۲۵۰۰ متر —ساعت ۲۲ و ۵۰ دقیقه

مهدی قربانی (در صورت صعود) —مرحله‌ی یک چهارم نهایی وزن ۸۱ کیلوگرم —ساعت ۱۹

رشید شریفی —گروه A دسته‌ی ۱۰۵+ کیلوگرم وزنه‌برداری —ساعت ۱۹

روز دوازدهم —چهارشنبه ۳۰ مرداد

سارا خوش جمال فکری و **رضا نادریان** در اوزان اول زنان و مردان تکواندو —ساعت ۹

رده‌بندی و فینال ساعت ۱۵

مهدی تقوی و **میثم مصطفی** جوکار —اوزان ٦٦ و ۷٤ کیلوگرم کشتی آزاد —ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه

○ ***مرحله‌ی رده بندی و فینال، ساعت ١٦***

افشین نوروزی —راند دوم تنیس روی میز مردان —ساعت ۱۰

تیم بسکتبال ایران (در صورت صعود) —مرحله‌ی یک چهارم نهایی —ساعت ۱٤ و ۳۰ دقیقه

سجاد مرادی و **احسان مهاجر شجاعی** —مرحله‌ی مقدماتی دوی ۸۰۰ متر —ساعت ۱۹

روز سیزدهم —پنجشنبه ۳۱ مردادماه

رضا یزدانی، **سعید ابراهیمی** و **فردین معصومی** —به ترتیب در اوزان ۸٤، ۹٦ و ۱۲۰ کیلوگرم کشتی آزاد —ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه

○ ***مرحله‌ی رده‌بندی و فینال، ساعت ١٦***

افشین نوروزی —راند سوم تنیس روی میز مردان —ساعت ۱۰

○ ***راند چهارم این رقابت هم عصر همان روز***

سجاد مرادی و **احسان مهاجر شجاعی** — مرحله‌ی نیمه نهایی دوی ۸۰۰ متر، ساعت ۱۹ و ۵۰ دقیقه

روز چهاردهم —جمعه اول شهریورماه

هادی ساعی —وزن سوم تکواندو —ساعت ۹

○ ***رده‌بندی و فینال ساعت ۱۵***

مرتضی سپه‌وند و **علی مظاهری** (در صورت صعود) —مرحله‌ی نیمه نهایی اوزان ٦٤ و ۹۱ کیلوگرم بوکس —ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه

افشین نوروزی (در صورت صعود) نیمه نهایی تنیس روی میز مردان —ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه

مهدی قربانی (در صورت صعود) —مرحله‌ی نیمه نهایی وزن ۸۱ کیلوگرم بوکس —ساعت ۱۹

تیم بسکتبال ایران (در صورت صعود) —مرحله‌ی نیمه نهایی —ساعت ۲۰

روز پانزدهم —شنبه ۲ شهریورماه

افشین نوروزی (در صورت صعود) —ادامه‌ی مرحله‌ی نیمه نهایی تنیس روی میز مردان —ساعت ۱۰

سجاد مرادی و **احسان مهاجر شجاعی** (در صورت صعود) مرحله‌ی فینال دوی ۸۰۰ متر ساعت ۱۹ و ۳۰ دقیقه

مرتضی سپه‌وند و **علی مظاهری** (در صورت صعود) — فینال اوزان ٦٤ و ۹۱ کیلوگرم —ساعت ۱۹

افشین نوروزی (در صورت صعود) —رده‌بندی و مدال انفرادی تنیس روی میز مردان —ساعت ۱۹ و ۳۰ دقیقه

تیم بسکتبال ایران (در صورت صعود) —رده‌بندی و مدال تیمی —ساعت ۱۲

روز شانزدهم —یک‌شنبه ۳ شهریورماه

مهدی قربانی (در صورت صعود) —فینال وزن ۸۱ کیلوگرم —ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه

مراسم اختتامیه‌ی بیست و نهمین دوره‌ی بازی‌های المپیک پکن شب روز شانزدهم بازی‌ها برگزار می‌شود.

عملکرد ایران در المپیک

روز اول

جودو

مسعود حاجی آخوندزاده جودوکا وزن ٦٠ کیلوگرم تیم ملی ایران با دو برد و دوباخت به کار خود در بازی‌های المپیک پکن پایان داد. حاجی آخوند زاده در بازی نخست حریف اسلونی را برد اما در دور دوم به کره‌ی جنوبی باخت تا در گروه بازنده‌ها حاضر شود. حاجی آخوندزاده در گروه بازنده‌ها ورزشکار آرژانتینی را برد اما در نهایت با شکست برابر جودوکا ازبکستان و با دو باخت به کار خود در المپیک پکن پایان داد و از این بازی‌ها کنار رفت.

قایقرانی

هما حسینی شرکت کننده زن کاروان ایران در رشته‌ی روویینگ در روز نخست در مسافت ۲ هزار متر با زمان ۹ دقیقه و ۲ ثانیه و ۱۲ صدم ثانیه در گروه خود چهارم شد. محسن شادی دیگر ورزشکار تیم قایقرانی ایران در رقابت تک نفره گروهی ۲۰۰۰ متر با زمان ۷ دقیقه و ٤۸ ثانیه و ۲٤ صدم ثانیه در گروه خود به مقام پنجم دست یافت.

تیروکمان

نجمه آبتین در جدول روز نخست به مکان شصتم بسنده کرد و در مرحله بعد باید با نفر پنجم گروه از کره شمالی مسابقه بدهد.

حجت‌الله واعظی دیگر کماندار ایران در جدول مقدماتی شصت و سوم شد و باید با نفر دوم گروه که ورزشکاری از هند است، پیکار کند.

بدمینتون

کاوه مهرابی با شکست برابر بدمینتون باز چین تایپه که با نتیجه‌ی دو بر صفر (۲۱-١٦ و ۲۱-۱۲) رقم خورد از دور رقابت‌ها کنار رفت.

دوچرخه سواری

از سه رکاب زن تیم ملی دوچرخه سواری ایران در رشته‌ی جاده تنها دو نفر به خط پایان رسیدند. حسین عسگری و قادر میزبانی در حالی از خط پایان رقابت جاده عبور کردند که مهدی سهرابی نتوانست مسیر ۲٤٤ کیلومتری را تا پایان طی کند. عسگری با زمان ٦ ساعت و ۳٤ دقیقه و ۲۲ صدم ثانیه نفر ٥۲ شد و میزبانی هم با ٦ ساعت و ۳۹ دقیقه و ٤۲ صدم ثانیه نفر هفتادو نهم جاده شناخته شد.

شنا

مهدی علیرضایی به دلیل بیماری در رقابت‌های ۱۰۰ متر مقدماتی قورباغه شرکت نکرد و از دور رقابت‌ها کنار رفت.

بوکس

مهدی قربانی در وزن ۸۱ کیلوگرم رقابت‌های بوکس بازی‌های المپیک برابر نگرون از پورتوریکو با نتیجه‌ی ۱۳ بر ٤ شکست خورد و به کارش در این بازی‌ها پایان داد.

روز دوم

جودو

آرش میراسماعیلی که تنها شانس مدال جودوی ایران بود در وزن ٦٦- کیلوگرم نخستین بازی خود را در برابر نماینده لهستان با پیروزی به پایان برد؛ اما با قبول شکست در مصاف با نماینده ژاپن شانس طلا را از دست داد.

نماینده ٦٦ کیلوگرم ایران با قبول این شکست وارد گروه بازنده ها شد و در نخستین دیدار در برابر نماینده دومنیکن به پیروزی رسید و در دومین دیدار مغلوب جودوکار ازبک شد و شانس مدال گرفتنش از میان رفت. میراسماعیلی در رده‌بندی این وزن نهم شد.

بسکتبال

تیم ملی بسکتبال ایران در نخستین دیدار مغلوب تیم روسیه قهرمان اروپا شد. ملی پوشان از ساعت ٥:۳۰ دقیقه بامداد به وقت تهران به مصاف تیم روسیه رفتند و در پایان با نتیجه ۷۱ بر ٤۹ بازی را به این تیم واگذار کردند.

بوکس

مرتضی سپهوند نماینده وزن ٦٤ کیلوگرم با کسب پیروزی در نخستین دیدار خود به دور بعد راه پیدا کرد.

نماینده بوکس ایران در بازی اول برای رودرو شدن با بوکسور تونسی وارد رینگ شد. وی در مصاف با هسینی حمزه با نتیجه ١٦ بر ٤ پیروز شد.

ورزشکاران چه گفتند؟

مرتضی سپهوند یکی از امیدهای مدال بوکس ایران: من فکر می کنم همه بهترین ها اینجا هستند، در دور بعد باید با نماینده رومانی رقابت کنم که او را یک بار در مسابقات جهانی شکست داده‌ام. البته حریف تونسی ام هم حریف گردن کلفتی بود، او قهرمان آفریقاست.

* * *

مسعود حاجی آخوندزاده، یکی از مدعیان شکست خورده کسب مدال در جودو: تصور می کنم وزن کم کردن‌های چند ماه اخیر باعث افت بدنی من شد زیرا در مسابقات آسیایی کویت هر دو حریف کره‌ای و ازبکستانی را با ضربه فنی شکست داده بودم.

* * *

محسن شادی، نخستین قایقران مرد ایران در رشته روئینگ المپیک گفت: از عملکرد خود در نخستین تجربه در بزرگترین میدان ورزشی جهان راضی هستم. پیش از این مسابقات در ایران مسموم شدم و به همین دلیل حجم آب بدنم کاهش یافت. به این لحاظ در مسابقات پکن فشار زیادی را متحمل شدم.

* * *

قادر میزبانی پس از گذشتن از خط پایان مسابقه‌های دوچرخه سواری جاده بازی‌های المپیک پکن گفت: من اعتقاد دارم بیست نفر اول رقابت امروز دوپینگ کرده بودند و اگر ما هم مدال می خواهیم باید براساس علم روز دنیا دوپینگ کنیم!

* * *

مهدی سهرابی، تنها دوچرخه‌سوار ایران که به خط پایان بازی‌های المپیک نرسید، گفت: دور آخر پایم گرفت و نتوانستم فاصله‌ای را که با حریفان افتاده بود را جبران کنم.

بنابراین داوران از من خواستند که از دور رقابت‌ها کنار بکشم.

* * *

مهدی قربانی، قهرمان بوکس ایران: به نظرم میدان المپیک اصلا جای حساسی نیست. خیلی راحت و با انگیزه روی رینگ آمدم. در المپیک معمولا استرس نداریم چون، نباید پاسخگو باشیم، این مسابقات بزرگترین میدان برای هر رشته ورزشی است و اگر ببازیم می گویند در المپیک مغلوب شده و فاجعه نیست.

* * *

من عظمت رنجهای بشر را دوست دارم، و به این دلیل است که هرگز فریاد عاشقانه مرا نخواهید شنید ● آلفرد دووینی

در حلقه رندان

حلقه دار: رضا رفیع
rz.rafie@gmail.com

آب و برق[۱]

سعید سلیمانپور(بوالفضول الشعراء)

چون خانه های ابر که دارند آب و برق
در توربین دیده دو یارند آب و برق
هم نور دیده ها ز تو هم اشکشان ز توست
این خانه ها ز لطف تو دارند آب و برق
شمشیر آبدیده قبضت زند چو برق
زین قبضه قبض روح بیارند آب و برق
عمریست در کنار هم و مونس همند
انگار در مثل دو "برار"ند آب و برق
رامند اگر به ایمنی خود بها دهی
ورنه ز جان دمار بر آرند آب و برق
آیند با هزار مشقّت به دست ما
از آسمان به خانه نبارند آب و برق
نیروی تو اگر نکشاند به زورشان
تا هیچ خانه ره نسپارند آب و برق
گه بین راه خسته و از پا فتاده اند
در سیم و لوله زار و نزارند آب و برق
هسته اگر ز خویش انرژی رها کند
کم پشت گوش خویش بخارند آب و برق
حقّ مسلمی است انرژی هسته ای
این حقّ را ز کف نگذارند آب و برق
یک عده بی ملاحظه اسراف می کنند
از دستشان همیشه شکارند آب و برق
گاه از فشار مصرف این عدّه ذلّه اند
مضروب از این گروه فشارند آب و برق
گاهی به مثل اهل سیاست شبانه روز
تبلیغ کرده، اهل شعارند آب و برق
در لوله برق و داخل سیم آب می رود
این روزها چه شعبده کارند آب و برق
از روی و چشم خلق روند و جهند و باز
بر حبّ خلق داعیه دارند آب و برق
شعرم ز آبداری خود تابناک شد
تا که بر این قصیده سوارند آب و برق
شد آب و برق مصرفی شعر من زیاد
در بیت بیت بنده قطارند آب و برق
خواهم من از خدا رقم سکته آوری
در پای قبض من نگذارند آب و برق!

۱- توضیح اینکه شعر فوق را در راستای جشنواره طنز وزارت نیرو(تحت عنوان «طنز نیروزا» با دبیری رضا رفیع)سرودم که هنوز از کم و کیف برگزاری یا برنگزاری آن هیچگونه خبری در دست نیست و این شعر هم روی دست ما باد کرده است!

دوبیتی های درهم

گرما

راشد انصاری

مدل های مد روزت منو کشت
عزیزم ،اون دک و پوزت منو کشت
تو این گرما نرو از خونه بیرون
سراپای عرق سوزت منو کشت!

خاک بر سر

نه تنها آن که حتی این ندارم
برای درد خود تسکین ندارم
شبی گفتم تو را می دزدم آخر
ولی خاکم به سر ماشین ندارم!

خدمت

تو با من اونقدرها بد نکردی
می تونستی ولی اونقد نکردی
تو هر دستی که اومد زیر میزت
فقط من باب خدمت رد نکردی!

راه نجات

سیدعلی میرافضلی(ابن محمود)

یک روز بی تفاوت، یک روز آرمانی
محصول پیری است این،آن حاصل جوانی
تاب تحملت نیست رفتار عنکبوتان
یک روز صد مگس را از دام می رهانی
روز دگر مگس ها چیزی اضافه هستند
با حیله یک به یک را در دام می کشانی
یک روز مثل ایرج: حق با قوی ترین است
خواهی برنده باشی، باید قوی بمانی
یک روز مثل سهراب: لبریز از عطوفت
با سوسک های حمام، دربست مهربانی
القصه، از تناقض خواهی خلاص یابی
در گوش بایدت کرد این پند خسروانی:
امروز، ای جماعت راه نجات این است
با دوستان خیانت، با دشمنان تبانی!

به‌مناسبت درگذشت روز پدر!

محسن اشتیاقی

ای بی پسر! بکوش که صاحب پسر شوی
تا همدم زنی نشوی، کی پدر شوی؟
یک خرده ترس دارد اگر حوض ازدواج
باید درون آن بپری تا که تر شوی
درجلسه‌ی معارفه بایست دل بری
از آن‌طرف، که صاحب قلبی دگر شوی
شانست اگر بگوید، از آن لحظه قادری
در منزل پدر زن خود مستقر شوی
در محضر طلاق (ببخشید) ازدواج
با چشم باز وارد مرز خطر شوی
گر دست‌شویی از مس بی‌همسری، یقین
با ازدواج صاحب سرویس زر شوی
البت(!) خرید حلقه و سرویس با شماست
بهر عیال باید «سرویس‌خر» شوی
گر زور عشق وی، بود از مادر تو بیش
هی سعی کن که از پدرت خوب تر شوی
روز پدر که می رسد از راه، غالبا
با اخذ یک هدیه بسی مفتخر شوی
شورت و جوراب داخل آن هدیه است لیک
به‌به بگو، شما که بنا نیست شر شوی
شکر خدا بکن، که گرفتی هدیه‌ای
دور از شماست غربتی و پرده‌در شوی
شمشی بخر برای زنت، روز زن که شد
ورنه تو را کچل کند و خون‌جگر شوی
پول زیاد گر بتوانی در آوری
در هر زمینه قادری صاحب‌نظر شوی
از بعد حجله کار شما می‌شود شروع
باید ز خانواده و فامیل سر شوی
قانع مباش گر که خدا داد "گل‌به‌سر"
از او بخواه صاحب یک "گل‌پسر" شوی
گر مایلی چو بُز بشود فرز، لازم است
هی با عیال راهی کوه و کمر شوی
بایست دائما بخری و بیاوری
یعنی برای خاطرشان باربر شوی
آن خندق بلا نشود پر به سادگی
جز اینکه خود گرسنه و بی‌خواب و خور شوی
اما اگر به تربیتش ارج کم نهی
چون گنده گشت،صاحب یک نره‌خر شوی
فرزند دودمان پدر می‌دهد به باد
این‌سان به‌راحتی تو به افلاک بر شوی
اهل و عیال مغز تو را می‌خورند، تا
قاطی کنی و نیمه خل و کور و کر شوی
تا آن زمان که "اشهد" خود را ادا کنی
ای بی‌پسر! بکوش که صاحب پسر شوی

○○○

این گونه نیز می‌شود این شعر را سرود:
ای بی‌پدر، بکوش که صاحب پدر شوی!

توضیح: در زمان برگزاری انتخابات پیشین شورای شهر اصفهان، در شعارهای تبلیغاتی یکی از نامزدها این جملات را دیدم: «حل مشکل ازدواج /ریشه کن کردن اعتیاد /ساختن باغ وحش /ارزان کردن مسکن....». خوشم آمد و باید اعتراف کنم که دستمایه ابیات زیر را مدیون ایشان هستم و همیشه به او رای خواهم داد!

پیغامهای روشنایی

از:دکتر نوید خداداوست

فروردین

نمی‌دانید چرا از همه چیز گریزانید، بدون اینکه بدانید که می‌خواهید بمانید یا نه!

و یا درنگ در لحظه‌ها را مشکل می‌بینید، ولی چیزی که هست اینکه برای بهتر دیدن باید بهترین شد و متفاوت عمل کرد و نقطه‌ای سیاه در صفحه سپید زندگی نگذاشت و طوری عمل کرد که حتی ذره‌ای نگرانی باقی نگذارد، چون اوضاع زودتر از آنی که فکر می‌کنید روبه‌راه خواهد شد و فشارهای سنگینی را که احساس می‌کنید موقت و گذرا می‌باشد.

نکته پایانی این که به طور جدی اراده کنید و خود را از روزمرگی بیرون بکشید، چرا که این حالت می‌تواند برای شما مرگ تدریجی باشد و زنده بودن خود هنری باارزش است.

اردیبهشت

روزهای خاصی را پیش رو دارید که می‌توانید پنجره‌های تمام قد امید را جایگزین دیوارهای موجود کنید و جای خود را روبروی این پنجره‌ها قرار دهید تا بتوانید از لحظه لحظه نور و انرژیهای آن استفاده و لذت ببرید و البته وقتی بر ابرها قدم گذاشتید تواضع به خرج دهید که این عمل بزرگی شما را جاودانه خواهد کرد.

در مورد دوستی که از او انتظار دارید و تمام رفتار او را زیر ذره‌بین نگاهها و سوالهای عجیب و غریب خود برده‌اید باید بگویم که تمامی جوابهای خود را می‌توانید از نگاههای خسته او دریابید و به آرامش سلام کنید تا بتوانید صمیمیت را ماندگار سازید و از خداوند بخواهید که قدرت شما را افزون کند، تا در سختی‌های روزگار زیبایی‌های آن را بیشتر و بهتر ببینید.

خرداد

دقت کنید و باز دقت کنید تا احساسات طرف مقابلتان را بی‌اعتبار نکنید، چون هر رحمتی که نادیده گرفته شود تبدیل به لعنت می‌شود و عواقب آن شامل هر دوی شما خواهد شد حال خوب یا بد بودن آن باشماست!

دوست خوبم برای قضاوت و تصمیم‌گیری در مورد سوء تفاهم ایجاد شده عجله نداشته باشید و خود را محکوم به ناخواسته‌ها نکنید که جبر برای شما همانند سمی کشنده عمل می‌کند و عادتهایتان را ماندگار خواهد کرد و در این شرایط است که روزمرگی شما را خسته و فرسوده می‌کند و به شدت نیاز به استنشاق هوای تازه را حس خواهید کرد تا جان دیگری بگیرید. در مورد مخالفتی که با شما می‌شود هم بهتر است بدانید که خیر و صلاح شما در آن است و راه ترقی‌تان را هموار خواهد کرد. اعتماد کنید.

تیر

دوست خوبم هرگز از خود نگریزید و به جای این کودکانه رفتار کردنها به آن سمتی که درستی اش برای شما ثابت هم شد حرکت کنید و خود را به آن سو سوق دهید که در وجودتان طلای نابی را پنهان کرده‌اید و با این کار کشفش خواهید کرد، پس پیامی را که می‌خواهید منتقل کنید البته آنهم بدون کم و کاست، تا ایجاد سوءتفاهم نکند. جابه‌جایی خوبی برای شما پیش‌بینی می‌شود که نباید زیادی ذهنتان را مشغول کند چون گشایش خوبی برایتان دارد.

نکته بعدی این که از خودتان بیش از حد طلبکار نباشید که این خود می‌تواند مانند سرطان در ذهن رشد کند و آن را از کار بیندازد.

مرداد

اولین توصیه برای این روزها رعایت سلامت وحفظ روح خانه و خانواده می‌باشد که لازم است عشق و تازگی آن را حفظ کنید تا مانع از دل‌آزردگی کهنه شوید.

دوست خوبم! حوادث غیرمنتظره این هفته شما بسیار است که امیدوارم آمادگی آن را داشته باشید و از کوره در نروید که شاید هم کلید موفقیت‌تان فقط همین باشد. در مورد کارهایی که در دست اقدام دارید لازم است گوشزد کنم که خیلی رو بازی نکنید و دلیلی هم ندارد که همه از جزییات کاری شما باخبر باشند.

نکته پایانی این که برای بیان مسائل مورد نظرتان اگر به اصل موضوع بپردازید موفق هستید و در غیر این صورت حاشیه‌های ویران‌کننده‌ای را مشاهده خواهید کرد.

شهریور

زندگی یعنی تکاپو و هیاهو، اما دوست خوبم! گاهی انتظارها شما را به سمت بارانی می‌کشاند که به دیوارها می‌کوبد و ناخوانده حفره‌های عمیق درد را جا می‌گذارد، غافل از اینکه برای عاشقانه زیستن باید به تماشای رقص باران نشست. دوست عزیزم! حلقه گمشده زندگی شما در شرف برملا شدن است حال اگر کار خوب کرده باشید خرسندید و اگر بد پردلهره که امیدوارم چشم بگشایید و شادی ببینید، تا ژرفای راز آفرینش را دریابید که تمامی مسائل پنهان روزی آشکار خواهند شد.

نکته پایانی اینکه در عشق که یک رابطه احساسی و انسانی است، یا هر دو طرف برنده می‌شوند و یا هر دو بازنده!

مهر

روزهای شاد و خوبی برایتان پیش‌بینی می‌شود که در آن می‌توانید خوشحالیتان را به طور کامل عیان کنید و نور خورشید را کاملاً به وجودتان هدیه دهید.

البته اینها به شرطی است که مغرور نشوید و با سرزنش کردن، دیگران را از خود دلگیر نکنید و برای این کار توجیه نیاورید که غلط است.

رحمتی به شما می‌رسد و رضایت شما را فراهم می‌کند و شما نیز باید از دوراندیشی خود استفاده کنید و از شکر حضرت دوست غافل نشوید.

در مورد دعای خیرتان هم باید بگویم که هر دعایی تاثیر دارد و آرامش خواستن برای دیگران برای شما نیز آسایش دل به همراه دارد!

آبان

اولین توصیه من در مورد اطرافیانی است که حسرت شرایط و موقعیت شما را می‌خورند اما سرزنش‌های تلخ می‌کنند و در این میان شما هم وجود این همه برکتی که خداوند در اختیارتان قرار داده را نادیده می‌گیرید و انکار می‌کنید که این خود باعث دور شدن برکت و نعمت می‌شود. دوست خوبم! قولی داده‌اید که نبایدآن را فراموش کنید، هر چند برای شما سختی بسیار به همراه داشته باشد که ایرانیان به وفای عهد شهره آفاقند. البته در این میان کسی می‌خواهد با تعریف و تمجید بیهوده چیزی را از شما طلب کند و هر چند موفق نمی‌شود اما لازم است که واقعیت را به او گوشزد نمایید و نکته پایانی در مورد رعایت صحیح فاصله بخش خصوصی زندگی خود و دیگران است که امیدوارم خوب متوجه منظور من شده باشید.

آذر

در فکر ایجاد روحیه شادی و نشاط هستید که بسیار خوب است، اما به شرطی که حمل بر وظیفه نشود که البته این رضایت مورد نظر شما را تامین می‌کند.

دوست خوبم! همانطور که خودتان هم می‌دانید شما تکیه‌گاه خوب و امنی دارید و این باعث تقویت اعتماد به نفس‌تان می‌شود و پر و بال خاصی به شما می‌بخشد که باید قدر آن را بدانید.

احتیاط کنید که به بیراهه نروید و در مقابل گل اطمینان را به دوست واقعی‌تان هدیه کنید و برایش وقت بگذارید که ارزش او بیشتر از اینهاست.

نکته پایانی این که ملاک سنجش‌تان را در مورد اینکه از همه چیز مطلع هستید تغییر دهید و نتیجه شگفت‌انگیز این تحول را ببینید.

دی

دوست خوبم دقت کنید و در این مورد خاص احتیاط شدید داشته باشید چون احساسات پاکتان را بدون کم و کاست عیان می‌کنید و به قصد نزدیک شدن پیش می‌روید و غافل از این هستید که گاه این رفتار سوءتفاهم به وجود می‌آورد و باعث دوری می‌شود و شما را از هر آنچه هست دور می‌کند. دوست من مطمئن باشید در میان این همه غریبه آشنایی پیدا می‌شود که مرحم دل شکسته شما شود، پس محبت واقعی را از او طلب کنید که هیچ کس به اندازه او توان انجام این کار را ندارد. نکته پایانی هم این که نگرانی شما در مورد عزیزی که بسیار برایتان تاثیرگذار است بجاست، برایش دعا کنید و از خداوند هرآنچه را که صلاح می‌داند طلب کنید.

بهمن

برای حل مساله مورد نظر لازم است که به دنبال راه‌حل جدیدی باشید تا بتوانید کاستی‌های موجود را از سر راه بردارید نه اینکه به امید یک معجزه دست از کار بکشید. نکته بعدی در مورد پافشاری و اصرارهای دوست همراهتان بر رفع گلایه‌ها است که آنها را حمل بر سخت‌گیری و بدبینی می‌کنید درحالی که اگر واقع‌بین باشید وظیفه خود می‌دانید که پیشقدم شوید و موانع را پشت سر بگذارید. در ضمن خوب می‌دانم که مدتی است چشم انتظارید و منتظر، که این روزهای انتظار تمام می‌شود و شما خشنود، اما نگرانم که غرور باعث شکست تمام اعتمادتان شود، پس دقت نظر داشته باشید.

اسفند

این فرصت و عمر برای هرکسی فقط یکبار است، پس قدر آن را بدانید و بی‌دلیل احساساتی نشوید و تصمیم های نسنجیده نگیرید، چرا که ممکن است سخت‌گیریتان انزجار بیاورد و گذشتهای زیاد از حدتان برای اطرافیان عادت و جزء وظایف شما محسوب شود که در درازمدت چیزی برای جبران زمان از دست رفته نخواهید داشت.

دوست خوبم! زندگی راخودمان می‌سازیم، پس سعی کنید آرامش و آسایش را بنای خوشبختی‌تان قرار دهید و از عجله دوری کنید، چرا که برای کسی که آهسته و پیوسته راه می‌رود هیچ راهی دور نیست.

بدترین دردها آن است که شخص نخست شیرینی زوال پذیری را بچشد و بلافاصله پس از آن تلخی دائمی و رنج همیشگی ببیند

● مهاتما گاندی

از دریچه علم

سپهر صفادار

شیوه‌ای جدید برای حل بحران چاقی

با رشد غیرقابل پیش بینی چاقی در سرتاسر مبتلایان به بیماریهای

کشورهای غربی و افزایش شمار قلبی، سرطان و دیابت ناشی از چاقی و اضافه وزن، دانشمندان به راه کارهای گیاهی به عنوان روشهای آوردهاند .

کردهاند که عصاره یک ماده گیاهی سنتی حاصل گیاه **تابیبو** [illegible] چربی موجود در رژیم غذایی در نمونه‌های حیوانی را به تاخیر بیندازد.

آنها معتقدند که عصاره این گیاه می تواند با یک مکمل غذایی همراه شود که نه تنها می تواند چاقی را کاهش دهد بلکه حتی در تخفیف خطر ابتلا به دیابت نوع دوم و بیماری عروق **کرونری** نیز تاثیر دارد.

دکتر **نیلز روس** از **انستیتو مکس رونبر نتایج** تحقیقات خود را در نشست سالانه انجمن بیولوژی آزمایشی در مارسل ارائه می‌کند .

گیاه مزبور که نام معمولی آن PinkLpe است بومی آمریکای مرکزی و شمالی است.

دکتر روس و تیم دستیار وی نشان داده‌اند که عصاره این گیاه می‌تواند سطح مولکولهای چربی تری گلیسیرید را پس از مصرف یک وعده غذایی چرب در موشهای آزمایشگاهی کاهش دهد.

این نتایج نشان می‌دهد که عصاره فوق می تواند کاربرد احتمالی در درمان چاقی داشته باشد.

دکتر **روس** می گوید: اما از آنجاکه بروز بیماریهای قلبی –عروقی و دیابت نیز در ارتباط با افزایش سطح تری گلیسیرید است لذا ما معتقدیم که تولید یک مکمل غذایی بر اساس **تابیبیو** می تواند خطر ابتلا به این بیماریها را نیز کاهش دهد. به علاوه از آنجاکه نرخ چاقی در کشورهای در حال توسعه نیز رو به افزایش است لذا تهیه چنین عصاره‌ای به شکل کپسول یا افزودن آن به غذا می تواند جایگزینی ارزان‌تر برای جوامع روستایی باشد.

لازم به توضیح است که اگرچه دانشمندان به تاثیر عصاره این گیاه در جلوگیری از چاقی پی برده‌اند اما هنوز دقیقا نمی‌دانند که کدام ترکیب یا ترکیبات در این عصاره گیاهی چنین نقشی را ایفا می‌کند .

دکتر روس می گوید: احتمالا کشف مواد دقیق حتی می‌تواند موثرتر واقع شود .

شماهم آینده را می بینید

طبق گفته یکی از دانشمندان انسان قادر به دیدن آینده است. این نسبتی با قدرت پیشگویی

گفته هیچ **نوستراداموس** ندارد، اما ما می توانیم یک دهم ثانیه قبل از وقوع هر حادثه، بطور [illegible] توضیحی برای پدیده خطای بصری باشد. **مارک چانگیزی** از محققان موسسه پلی تکنیک نیویورک می گوید:

این پدیده با یک تاخیر زمانی مربوط به اعصاب شروع می شود که تقریباً هر کسی در زمان بیدار شدن آن را تجربه می کند. وقتی نور، شبکیه چشم شما را هدف قرار می‌دهد، تقریباً به اندازه یک دهم ثانیه قبل از آن مغز این سیگنال جدید را به ادراکی بصری از دنیای خارج برای شما قابل فهم می‌کند .

دانشمندان از قبل درباره این تاخیر و پیرامونش اطلاع داشتند و هنوز در این باره بحث می کردند که بدن ما چطور این پدیده را تنظیم می‌کند و یکی از پاسخها این بود که سیستم درونی ما به شکلی این

حرکات ما را تعدیل می کند تا تاخیر را خنثی کرده باشد.

چانگیزی می گوید: این سیستم بصری ماست که برای تنظیم این یافته است و

تاخیر عصبی تکامل ایجاد می کند. این [illegible] یک دهم ثانیه بعد اتفاق خواهد افتاد، حفظ می‌کند .

در بیس بال به شما کمک می کند تا به موقع توپ را بگیرید، به جای اینکه توپ به صورت شما برخورد کند، همچنین به راحتی بتوانید در یک جمعیت شلوغ حرکت کنید.

کوچک‌ترین مار دنیا

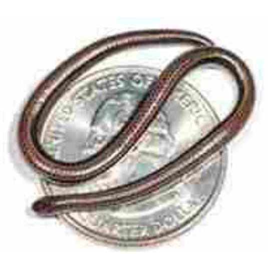

یک دانشمند آمریکایی هفته گذشته اعلام کرد که در جنگل **باربادوس** (واقع در شمال اقیانوس اطلس) کوچک ترین و باریک ترین مار را کشف کرده که اندازه این مار کمتر از ٤ اینچ (١٠ سانتی‌متر) است.

اس.بلیر هدگس زیست‌شناس از دانشگاه دولتی **پن** به همراه تیم خود تاکنون تحقیقات زیادی را در زمینه حیوانات انجام داده‌اند و این تیم موفق به کشف کوچکترین قورباغه در کوبا شده است و هم اکنون نیز کوچک ترین مار را در جنگل های **باربادوس** در نزدیکی صخره‌ها پیدا کردهاند .

براساس این گزارش تاکنون ٣١٠٠ گونه مار در جهان شناسایی شده و این نمونه جدید از سایر گونه‌ها باریکتر و اندازه آن نیز از دیگر گونه‌ها کوچک تر است و به زودی در مجله علمی «Zootaxa» معرفی خواهد شد.

این مار کوچک از موریانه و حشرات تغذیه می کند و هنوز اطلاعات دقیقی درباره رفتار و زندگی آن به دست نیامده است و تحقیقات ژنتیکی نیز نشان می‌دهد که این مار، گونه جدید و ناشناخته‌ای است .

قطب جنوب جنگل بوده

زمین شناسان و زیست شناسان انگلیسی و آمریکایی با کشف فسیل نوعی خرچنگ در ٧٧درجه عرض جنوبی مربوط به بیش از ١٤ میلیون سال قبل نشان دادند که قطب جنوب در گذشته پوشیده از جنگلهای **توندرا** بوده است. محققان دانشگاه **لیسستر**، دانشگاه **داکوتای شمالی**، سازمان زمین شناسی انگلیس، دانشگاه **کویین مری** لندن و دانشگاه **بوستون** که نتایج یافته‌های خود را در در مجله شرح **مباحثات انجمن سلطنتی انگلیس** منتشر کرده‌اند در بررسیهای خود نشان دادند که قطب جنوب در گذشته بسیار گرمتر از امروز بوده است.

این محققان با کشف بقایای فسیل نوعی خرچنگ با عنوان «اوستراکد» که اولین جانور از این نوع در قاره **جنوبگان** است و قدمتی برابر با ١٤ میلیون سال دارد موفق شدند به اطلاعات جدیدی در خصوص شرایط آب و هوایی این دوره زمانی دست یابند.

به اعتقاد این دانشمندان، کشف فسیل **اوستراکد** در این منطقه نشان می دهد که در ١٤ میلیون سال قبل آب و هوای ٧٧درجه عرض جنوبی گرمتر از امروز بوده و بنابراین دریاچه ای مایع وجود داشته که می توانسته است زیستگاه این نوع حیوانات باشد اما از ١٤ میلیون سال قبل تغییرات شدید آب و هوایی روی داده و موجب شده است که جنگهای توندرای قطب جنوب تبدیل به قاره جنوبگان بسیار سرد دوره فعلی شود. در حال حاضر دمای این منطقه ٢٥ درجه زیر صفر است.

پیام‌های رایگان

زیرنظر: سروش

مریم جان تو پلک زدی تا شکوفه ها به لبخند باز شوند و گلهای دوستی مان به بار بنشینند. تولدت مبارک
از طرف خواهرت مژگان

خانم مرضیه علیپور به این وسیله از زحمات بی شائبه شما تقدیر و تشکر می کنم.
دوست شما داورزنی - تهران

نوه عزیزمان الناز جان سالروز تولدت را تبریک می گوییم
پدربزرگ و مادربزرگت (محمدباقر هادیان) – تهران

الناز جان فرزند عزیزم سالروز تولدت را به تو تبریک می گوییم سلامتی و موفقیت تو هدیه جاودان را از خدای مهربان آرزو داریم **پدر و مادرت – تهران**

معصومه عزیزم همه به عزیزان خود می گویند به اندازه تپش قلبم دوستت دارم ولی من می گویم به اندازه وجود روح‌ام دوستت دارم تا در جهان دیگر با تو باشم
از طرف نامزدت علی اصغر شکاری – استان گلستان

جناب آقای محمد دانش مقدم از لطف و همیاری شما سپاسگزارم **مهدی براری طلوتی – تهران**

عظیم زارع دوست سالهای غربتم دیر زمانی است که از تو بی خبرم با پیغامی مرا دلشاد کن
عباس سوری – تویسرکان

پدر عزیز شاکر شاهینی، ای اسطوره تلاش و شکیبایی زحمات و فداکاریت را که دور از وطن برای ما می کشی ارج می گذاریم و با اهدا صدها شاخه گل رز می گوییم دوستت داریم
گچساران – فاطمه، زینب و مریم شاهینی

پدر و مادر عزیز و نور چشمم، فداکاری و زحمات بی منتتان را با اهداء یک سبد گل و صدها ستاره ارج می گذارم و از صمیم قلب به اندازه یک دنیا دوستتان دارم **سانیا حسین پور دولت آبادی**

پدر عزیز و دلسوز که همچون کوهی سرافرازی، صدها شاخه گل یاس به تو و مادر مهربان که خیلی دوستتان داریم **احمدرضا و فائزه قربانی**

هزاران هزار شکوه‌های بهاری و گل خوشبوی نرگس به حضور و لحظه‌های زیبا و سبز با شما بودن که باصداقت بگوییم تا قیامت از صمیم قلب شما را دوست داریم **میمنت و مهرانا فرهمندیان**

بابا و مامان عزیزتر از جانم، لحظه‌های با شما بودن بالبخندهای زیبایتان نوید بخش آینده‌ای روشن برای من می باشد **عاطفه اصلی نیا**

پدر و مادر عزیزم با قلبی مالامال از عشق و مهربانی زیباترین گلهای خوشبوی عالم تقدیمتان باد، و می گوییم که همیشه دوستتان داریم **صمد و سحر مظاهرپور**

پدر و مادر، شما نجیبید مثل گلهای سرخ، پاکید مثل گلهای مریم و میخک، شریفید مثل گلهای سفید یاس، بهارید، مثل گلهای همیشه بهار **رامتین رهنما – گچساران**

مهمترین آهنگ زندگی من تپش قلب توست و قشنگترین روزم روز شکفتنت، همسر مهربانم اسماعیل جان تولدت مبارک **همسرت زهرا رئیسی – کاشان**

صدیقه عزیزم دوستت دارم
روح‌الله باقری – طبس

بابایی مهربانم، دوستت دارم و صدها گل یاس تقدیم تو باد **محمدامین زکی زاده – یزد**

معاون پرتلاش مدرسه راهنمایی کیانشهر آقای رضانسب از زحمات بی دریغ شما متشکرم
محمدعلی رضایی – کیانشهر

اگر آفتاب به عظمتش و آسمان به وسعتش می نازد من هم به تو می نازم دوستت دارم سالروز ازدواجمان مبارک **همسرت مریم طالب‌لو**

تنها دلیل بودنم اکرم جان کدامین شاخه گل زیبا را تقدیمت کنم که وجودت عطر تمامی گلهاست عاشقانه دوستت دارم **مجتبی خواجه پور – بافق**

همکار گرامی سرکار خانم آرش، قدم نورسیده مبارک **مریم پارسا**

طلای زندگیم مریم جان می خواهم کمی عاشقانه تر نگاهم کنی دوستت دارم و تا ابد کنارت هستم ای گل زیبای من **محمود جعفری**

پسرعموی عزیزم سید مجتبی جان، این روزها را با یاد تو می گذرانم و برای شادی روحت آمرزش می طلبم
سیدعلی هادیزاده

همکار قدیمی اسحاق شمس‌الدینی امیدوارم هر کجا هستی در کنار خانواده خوشبخت و سعادتمند باشید **محمد فاطمی – بم**

دوست قدیمی عابدین جان، دلم برایت خیلی تنگ شده و به یادت هستم
اصغر شکوهی – کهنوج

دختر عزیزم کیمیاجان، دوستت دارم و سبدسبد گل یاس تقدیم به تو باد **مامان سکینه – یزد**

پدر مهربانم، از زحماتی که برایم می کشید یک دنیا ممنونم و دست شما را می‌بوسم
فاطمه جعفری – خرمدشت

برادر عزیزم علی جان، تولدت مبارک و امیدوارم در تمام مراحل زندگی خصوصاً امر تحصیل موفق باشی
علیه مرتضایی – شکرآباد

عمه زهرا مهربانم، آنقدر دوستت دارم که همه لحظات را به امید دیدار تو سپری می کنم
فاطمه رضاها – یزد

معلم عزیزم آقای علی اکبر رحیمی، دوستت دارم و بر دستان پرمهرت بوسه می‌زنم **حسن محمدی**

دختر عموی عزیزم سکینه جان، دلم برایت خیلی تنگ شده و به امید دیدار **پروین جعفری**

اکبرجان ۱۳۰۰ شاخه گل رز و ٦٤ بوسه از گل سرخ نثارت می کنم. بیست و سومین بهار زندگیت را تبریک می گوییم
خانواده و محمود – تهران

ملیناجان، دختر شیرین مامان و بابا، سالروز تولد تو نازنین را صمیمانه جشن می گیریم و هزاران هزار گل رز تقدیم تو باد. دوستت داریم
مامان منیره و بابا مرتضی – تهران

اگر شما هم مایل هستید حرف دلتان در مجله خودتان چاپ شود می توانید پیام خود را کلمه به کلمه فقط در فرم اصلی زیر برای ما ارسال کنید و روی پاکت بنویسید مربوط به پیام رایگان البته نوشتن امضا با نام فامیل الزامی است.

مشخصات ارسال کننده پیام ....

معصومه شعبانی

دانش آموز کلاس اول راهنمایی مدرسه جنت ۲
در سال تحصیلی ۸۷-۸۶ با معدل ۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شده است.

با تشکر از اولیاء محترم مدرسه مخصوصاً سرکار خانم کاظم پور

کوثر سادات حسینی

دانش آموز کلاس اول ابتدایی مدرسه شهید محمد اسماعیل پور (باقر تنگه)
در سال تحصیلی ۸۷-۸۶ با معدل ۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شده است.

با تشکر از اولیاء محترم مدرسه مخصوصاً سرکار فاطمه حسین پور - پدر و مادر

خانه موی ایران

آخرین تکنولوژی پیشرفته آمریکا

اولین موسسه ترمیم مو در ایران
زیر نظر متخصص ترمیم مو از کانادا
تهران- خیابان ولی عصر- جنب سینما آفریقا - طبقه سوم
تلفن: ۸۸۸۹۳۱۲۳ - ۸۸۸۹۹۸۲۸ - ۸۸۹۰۸۲۳۳ - ۸۸۸۰۰۲۸۰
[illegible] شعبه ندارد

تلخی اشکی که دست یک دوست آن را پاک کند، زایل شدنی نیست

از نگاه دیگر

سهراب صفادار

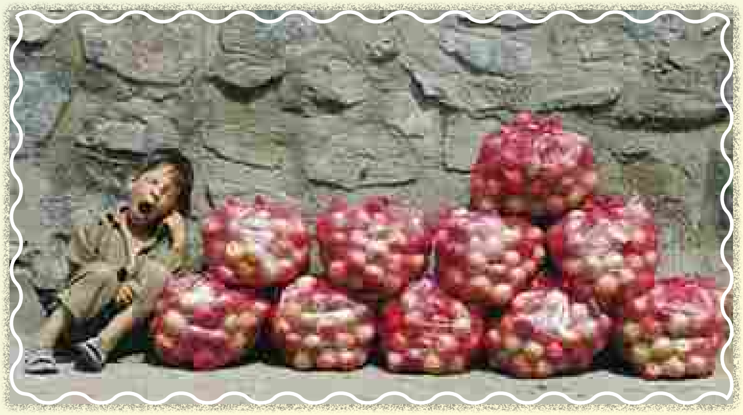

خسته از انتظار

افغانستان–کابل، چهارشنبه ٦ آگوست: در این کشور به وفور از کودکان برای کار استفاده می‌شود و این پسربچه هم از دیگران مستثنی نبوده ولی آنقدر انتظار مشتری را کشیده که در کنار سیب‌هایش به خواب رفته است.

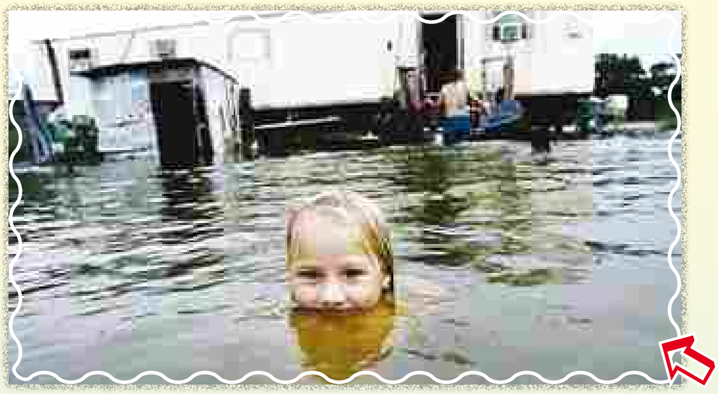

دالی

تگزاس–چاوین، دوشنبه ٤ آگوست: تمام سیل‌زدگان نگران و مشغول جابجایی وسایل خود هستند و تا آنجا که می‌توانند سعی دارند زندگی خود را جمع و جور کنند، اما به نظر می‌رسد «لنا دیویس» ٦ ساله از این اتفاق جنبه مثبت آن را در نظر گرفته و لذت می‌برد! او در استخر جدیدی که در حیاط خانه بوجود آمده در حال بازی کردن است.

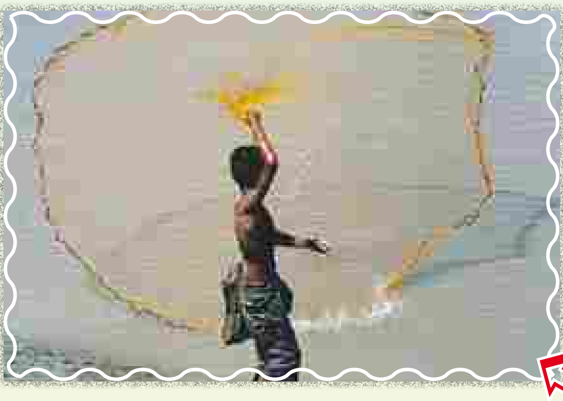

پرتاب صحیح

هند–باسانتی، دوشنبه ٤ آگوست: برای آنکه مخارج خانواده تامین شود ماهیگیران می‌بایست کودکان خود را از بچگی آماده کنند. این پسر نیز که تحت تعلیم پدرش می‌باشد مشغول تمرین پرتاب تور است و با توجه به تصویر به نظر می‌رسد که در آینده ماهیگیر بزرگی بشود.

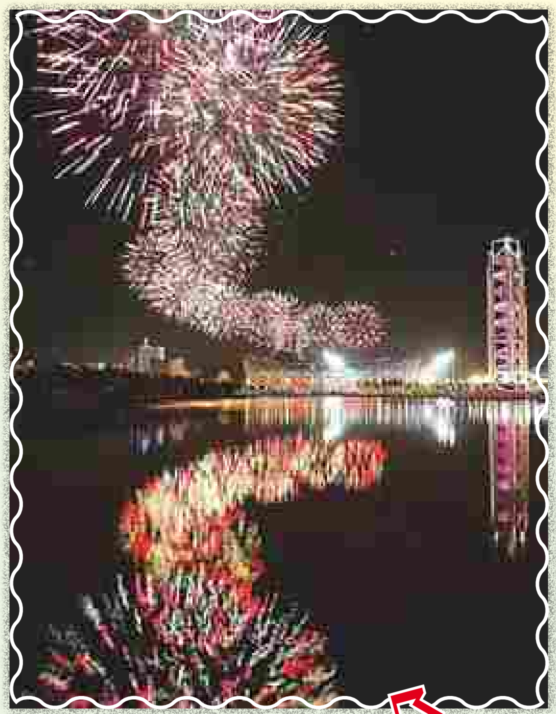

ضربدر ۲

چین–پکن، شنبه دوم آگوست: استادیوم «آشیانه پرنده» که محل برگزاری جشن‌های شروع مسابقات المپیک ۲۰۰۸ است در کنار دریاچه‌ای واقع شده که دیدن آتش بازی مربوط به جشن‌های داخل استادیوم از کنار دریاچه را دو چندان می‌کند!

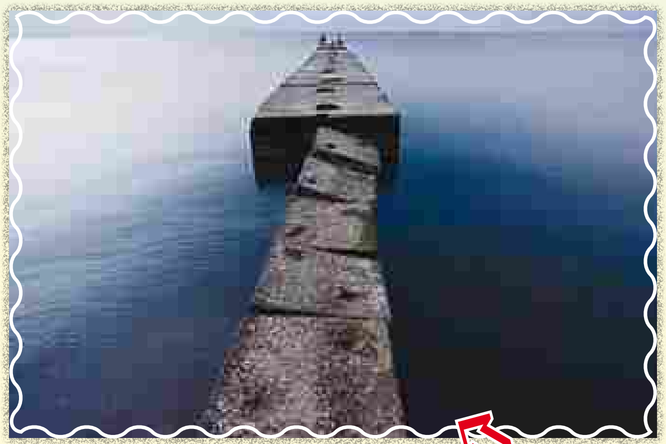

مسیر ماهیگیری

اوکراین–ماریوپل، سه‌شنبه ٥ آگوست: در این منطقه سرگرمی و تفریح جایی ندارد و بهترین تفریح ماهیگیری است منتهی برای لذت بردن از این تفریح این خانواده مجبور شدند از این مسیر خطرناک عبور کنند. به نظر این ماهی ها خوردن ندارد؟!

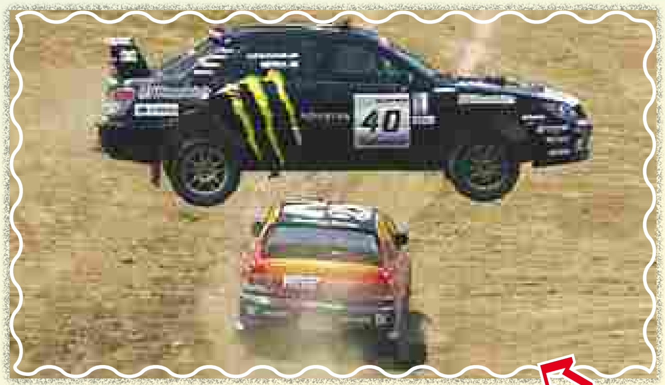

پرواز

کالیفرنیا–کارسن، یکشنبه سوم آگوست: از این زاویه به نظر می‌رسد که «الکساندر کرانی» در حال پرش با اتومبیل خود از روی اتومبیل «جان هورسی» در مسابقات رالی کویر است. اما در واقع چنین نیست و دید دوربین از این زاویه این منظره را به وجود آورده اما اگر واقعاً این دو در حال پریدن از روی هم بودند، چه اتفاقی می‌افتاد؟

نقاشی های شما

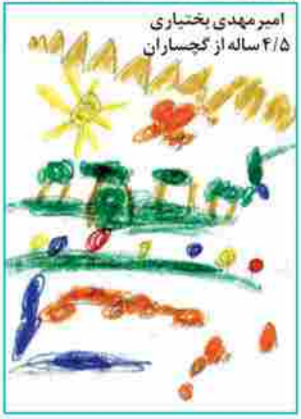

امیرمهدی بختیاری
۴/۵ ساله از گچساران

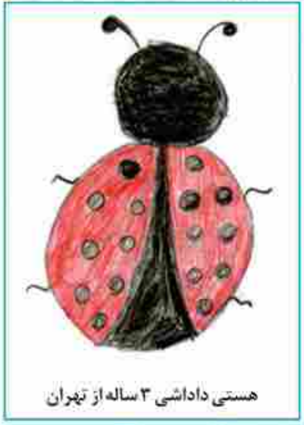

هستی داداشی ۳ ساله از تهران

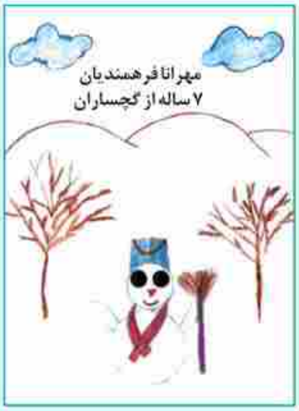

مهرانا فرهمندیان
۷ ساله از گچساران

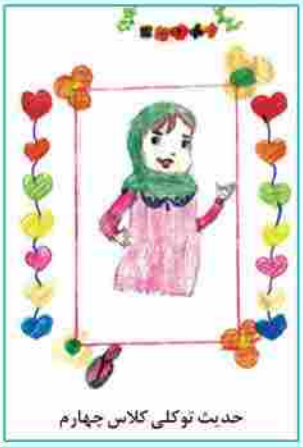

حدیث توکلی کلاس چهارم

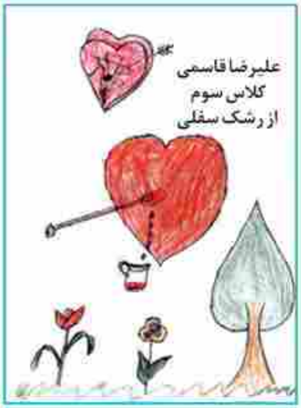

علیرضا قاسمی
کلاس سوم
از رشک سفلی

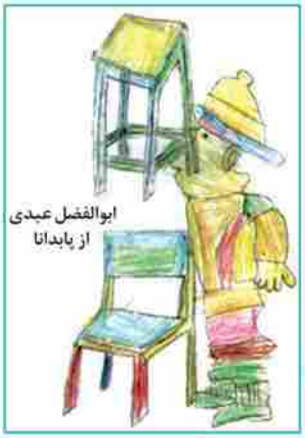

ابوالفضل عبدی
از پابدانا

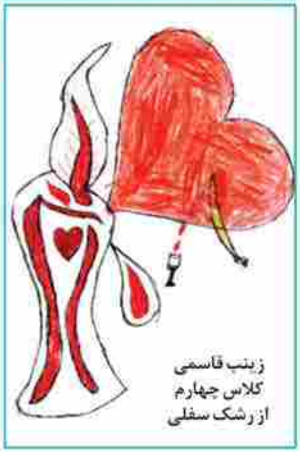

زینب قاسمی
کلاس چهارم
از رشک سفلی

علیرضا ظهوری

راهنما
گرم و خشک

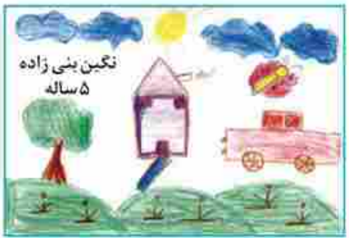

نگین بنی زاده
۵ ساله

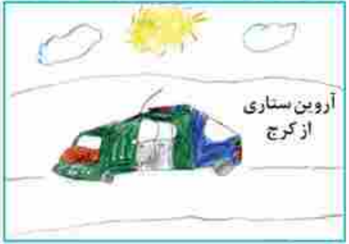

آروین ستاری
از کرج

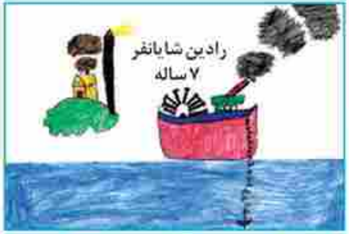

رادین شایانفر
۷ ساله

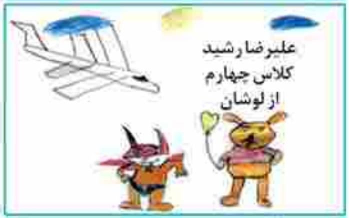

علیرضا رشید
کلاس چهارم
از لوشان

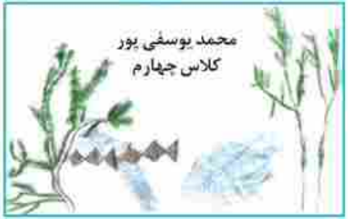

محمد یوسفی پور
کلاس چهارم

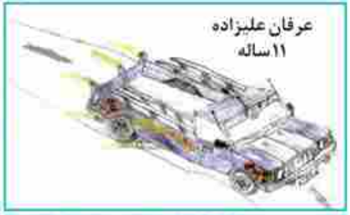

عرفان علیزاده
۱۱ ساله

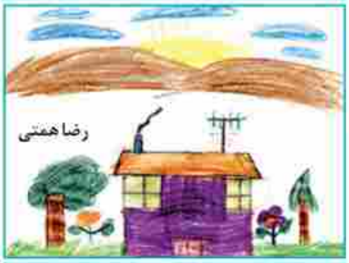

رضا همتی

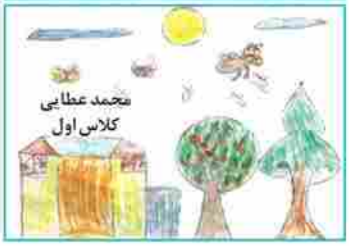

محمد عطایی
کلاس اول

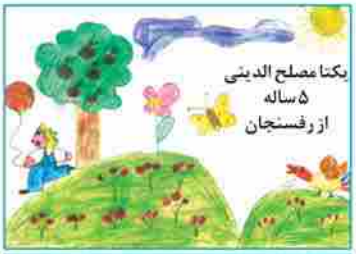

یکتا مصلح الدینی
۵ ساله
از رفسنجان

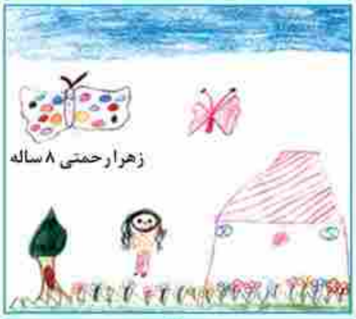

زهرا رحمتی ۸ ساله

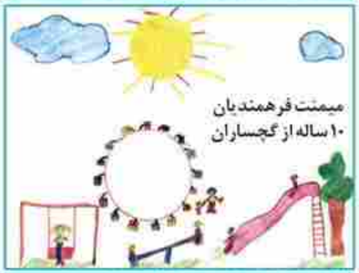

میمنت فرهمندیان
۱۰ ساله از گچساران

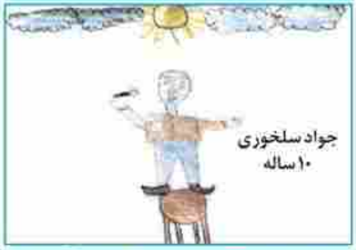

جواد سلخوری
۱۰ ساله

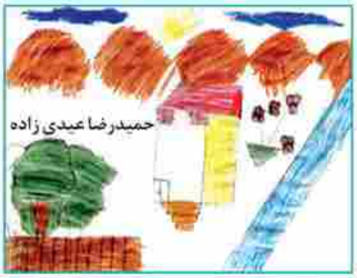

حمیدرضا عیدی زاده

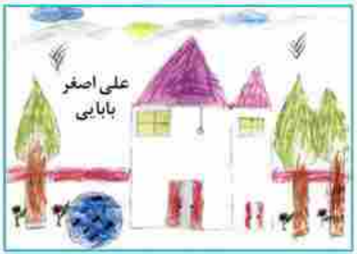

علی اصغر
بابایی

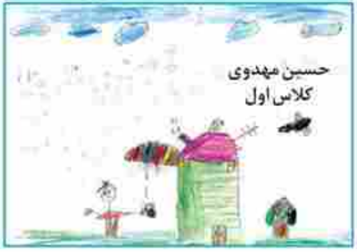

حسین مهدوی
کلاس اول

اسکارلت
scarlet

او دنیای تلویزیون را متحول خواهد کرد...

سری جدید ال سی دی ال‌جی

THE HIT NEW LCD SERIES

- وضوح تصویر 1920x1080p (FULL HD)
- کنتراست تصویر ۵۰۰۰۰:۱
- طراحی منحصر بفرد و فوق باریک
- LED با قابلیت تغییر رنگ
- بلندگوهای نامرئی با صدای سینماتیک
- تیون شده توسط متخصص افسانه ای آقای مارک لوینسون
- سنسور هوشمند تصویر
- سه ورودی HDMI
- برنده جایزه بین المللی نوآوری CES در سال ۲۰۰۸

LG
Life's Good

INTELLIGENT SENSOR
invisible SPEAKER
HDMI
FULL HD 1080P

INNOVATIONS 2008

گلدیران ضمانت خرید شماست
مرکز اطلاع رسانی و خدمات مشتریان : ۸۴۷۳۳ - (۰۲۱ تهران)

www.lge.ir www.goldiran.ir